

1

1964
8

[illegible]

وزق	صغ	سطر	فاظ	صحيح	وزق	صغ	سطر	فاظ	صحيح
۵۰	۲	۱۳	همین است	الذین است	۵۱	۱	۱۹	در اندیا	وزق انبیا
۵۱	۲	۲۰	اذا ابتلاه	اذا ابتلاه	۵۲	۲	۲۰	نسبت	مغنی
۵۲	۲	۲۰	سند	سند	۵۳	۲	۲۰	معنی	بر معنی
۵۳	۲	۱۹	اعکاه	اعطاه	۵۴	۲	۱۰	اذا	اذا
۵۴	۲	۱۸	کاه	کاه	۵۵	۲	۱۱	سین	سین
۵۵	۲	۱۸	کاه	کاه	۵۶	۲	۱۵	بیاری	بیاری
۵۶	۲	۱۸	الهام	الهام	۵۷	۲	۱۵	مجلی	بر مجلی
۵۷	۲	۱۸	وورباب	وورباب	۵۸	۲	۱۱	موطوعه	موطوعه
۵۸	۲	۱۸	ان ترینو	ان ترینو	۵۹	۲	۱۱	فنی الحمد	فنی الحمد
۵۹	۲	۱۸	علی الحمد	علی الحمد	۶۰	۲	۱۱	اینها	اینها
۶۰	۲	۱۸	که تابر	که تابر	۶۱	۲	۱۱	حقیقت	حقیقت
۶۱	۲	۱۸	حق مانند	حق مانند	۶۲	۲	۱۱	العرض	العرض
۶۲	۲	۱۸	یا مثالی	یا مثالی					

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المحفضل المبتغى والصلاة والسلام على خير الانام وآله البررة الكرام اما بعد فهذا كتاب
وسهام السلام في صدور قوم انام وعلى وجوه خرت للاصنام وما اورلك ما الاصنام الا
الانام الى ما هو بانس النامى وبسبب التمام لاسيما العبد اللعج اللئيم للعزير الاشيم الذي
الحكيم العليم ذق انك انت العزيز الكريم فانه انتمك في النى والاضالة وعصى الرسول وآله
قبح عقائد الهيت النبى المتعلقة بباب نبوة الانبياء القمام عليهم صنوف الصلوة وال
والآف النجى والكرام وهذا بعد ما استرجاع من نقض هفواته المتعلقة بالتوحيد والعدل فى
صوارم الهيات فى قطع شبهات عابد العزى واللات وبعدها وفقنا الله تعالى لنقض نظام
المتعلقة بباب تولى الاختيار والتبرى عن اعداء الهيت النبى الاطهار فى الزمان المتشبه
فى الاقطار الموصومة بدمى الفقار والمنة لله تعالى والنبى المختار قال الناصب
عليه با عليه باب ششم در بحث نبوت و ايمان بانبيا عليهم السلام سابق كذشت كه نيز
اماميه تكليف عباد ما و ما و تولى از واجبات است بر ذمه حق تعالى و تكليف بدون بعثت
نمى شود پس بعثت انبيا نيز بر ذمه او تعالى نزوايشان واجب شد و درين عقیده خللى و نشانه
كه هست ظاهر و هویدا است چه بسچ چيز بر ذمه بارى تعالى واجب نيست و مرتبه الوجب
و ر بويت شايان آن ندارد آرى تكليف دادن و بعثت پيغمبران نمودن واقع ميشود
بمخض فضل و كرم اكر كند عاين عنايت است و اكر نكند جامى شكايه نيست و ايمان است مذهب
اهل سنت و اكر بعثت پيغمبران واجب مى بود الله تعالى در آيات مجيد
در مقام امتنان و بيان انعام و احسان خود مذكور نمى فرمود زيرا كه در آيات
قوله تعالى لقد من الله على المؤمنين اذ بعثت فيهم رسولا منهم من اقبلوا عليه
نمى خواست در حق ذريه خود زيرا كه دعا با آنچه واجب الوقوع
عن الخليل صلوات الله عليه ربنا و بعثت فيهم رسولا منهم

کلی باشد که این زبان خالی از نبی یا دخی او که قائم مقام او باشد نماید و بعثت نبی یا نصیب
را بر دستان نبی تعالی واجب شناسند و سببیه از اسباب عیالیه قایل بوجوب وجود نبی
و ضمیر هر دو ایند و یک زمان چنانچه در باب اول بر ذکر مذاهب شان گذشت و مفصلیه
مخالفه در هر زمان بعثت نبی را واجب دانند و نبوت را منقطع نه انکارند چنانچه این هم
سنت و اهل سنت بهیچ چیز از این امور واجب ندانند و این عقیده شیعه نیز مخالف
و معت است اما کتاب پس آیات بسیار دلالت میکنند بر وجود زمان فطرت
و اثبات نبوت است و نیز آیات بسیار دلالت صریح دارند بر ختم
نبوت نبی القرآن و لکن رسول الله و خاتم النبیین و فی انجیل یوحنا فی الصحاح الرابع عشر
قال عیسی للحداریین و انا اطلبکم من ابی یسحکم و یعطکم فارقیط لیکون معکم دائما الی الابد
و فارقیط در لغت عبرانی بمعنی روح حق و یقین است و نام یقینی پیغمبر است و جمعی کثیر
از نصاری و یهود که بشرف ایمان نشرف شده اند باین شهادت داده اند منهم
علی یحیی بن عیسی بن جرله الطیب صاحب کتاب التویم و المنهج فی الطب که در اصل
نصرانی بود و اسلام آورد و کتابی در رد نصاری نوشت و آیات تورات و عبارات انجیل که در
کتاب پیغمبر ما و خبر نظم و او خوانده بود در آن ذکر کرد و اما اخبار ائمه درین باب پس زیاده
از حد احصاست و متمسک امامیه درین مسئله همان است که لطف واجب است و این
هم و اخلا لطف است و فساد این اصل سابق گذشت حاجت اعاده نیست و ابما عیالیه
درین مسئله بنکات شعریه سر و قبه از فلاسفه تمسک نمایند و گویند همچنانکه در عالم علوی
تمام است کامل کلی و نفسی است ناقصه کلیه که مصدر کائنات است که تقدیم می باید که در عالم
نفسی نیز عقلی باشد کامل کلی و نفسی باشد ناقص کلی پس نسبت رسول در تشریح چون
است عقل کامل است و ایمان و نسبت وصی در تشریح چون نفس ناقصه کلیه است
و در عالم علوی تمام است و در عالم نفسی ناقص است و تحریک نفس انسانی به سوی
و وعی باشد و علی هذا در هر عصر و هر زمان این
شیء و کبر عاقل پوشیده نیست که اینهمه
است و الا بودن عقل و نفس در عالم علوی کی
برای همه اشیاء در عالم علوی است که واجب و لازم

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روزی که کتاب المیزان علی بن علی را نوشتند متواتراست که
واحی المدحیات و ذمات المذنبات اجعل شریکاً صانعاً و توأمی بزیارتک علی محمد عبدک
و زینتک الخاتم الماسح و نیز در بعضی خطبهای آن جناب است متواتراست و از رو
است از سلمه علی فقرة من الرسل و طول المحرمین اللهم انی ان قال و ابرق و ختم رساله
و بشیر رحمة و نذیر لعنة و ابرق خطبه چنانکه بر ختم نبوت دلالت میکند همچنان بر وقوع فقرت
نیز دلالت دارد و دو معنی فقرت همین است که نه نبی باشد و نه قائم مقام او و اگر در بعضی
فقرت محض نبو و دن نبی منظور دارند لازم آید که زمان حضرت امیرمیرم بعد از وفات پیغمبر
نیز زمان فقرت باشد انتهی قوله چه یسبح چیز بر ذمه باری تعالی واجب نیست اقول
هذا مما یکنزب قلبه لسانه چه انقادی و عده لابد که بر حق تعالی نزد آنها واجب باشد و الا لازم آید
جواز کذب و آن صفت نقص است و ایضا لابد که افعال حق تعالی مطابق علم او واجب الصدور
ازو باشند و الا یلزم جواز الجهنان و ایضا نظر بار او قدیم بر جناب حق سبحانه و تعالی واجب
است که مر او را واقع سازد قوله همین است مذهب اهل سنت است و اقول سیدنا محمد
سیدنا محمد بن راشد از اهل سنت نبی صمد چه او تخرج من ذل و فلو بوجوب بعثت انبیاء صلح
بر حق تعالی چنانچه در تفسیر کبیر در ذیل قول حق سبحانه تعالی یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا
ببینة لکم علی فقرة من الرسل میگوید الحمد لله المراجعة الفاعلة فی بعثة محمد صالح عند فقرة الرسل
هم ان التحریف و التخییر قد تطرق الی المشرع المعتمد لتقام عهدا و طول زمانها و بسبب
ذلك اختلط الحق بالباطل و الصدق بالکذب و صلا ذلك حذرا ظاهرا فی اصراض الخلق عن العبادات
لان لهم ان یقولوا یا الهنا عرفنا انه لا بد من عبادک و لکننا ما عرفنا انک نعبدک فبعث
فی هذا الوقت محمدا صلح ازاله لهذا العذر و لقوله ان یقولوا اما جاءکم بشیر و نذیر ثم قال
تعالی و قد جاءکم بشیر و نذیر و المحسنی ان حصول الفقرة یوجب الیه الخلق الی بعثة الرسل
و الله تعالی قادر علی کل شیء فکان قادرا علی بعثة و اما کان الخلق محتاجین الی البعثة و المرجع
و انک یح قادر علی بعثة و جب علی کرمه و رحمته ان یبعث الرسل الیهم فالمراد من قوله و الله
فی کس فی قسیر الاشارة الی الدلالة الی قسیرنا قوله زیرا که در ادای واجب منتی نمیباشد
اقول کافی است در بیان بعثت ان انیکه بعثت انبیاء صلح الله
نما شد و الا من عندنا کذلک و الله علی الاطلاق منافی است

بجایگاه مطابقت علم او تعالی بمعلومات و وجوب ایمانی وعده باید هیچ فعل از افعال
او مخصوصا اعطاء و تصور بمقتضی قابل امتنان نباشد و نه مستحق شکر و همچنین است
حال آنچه خواست یوحی که در ازل اراده الهی بان متعلق شد چه آن واجب است و تخلف از این
مجال و از اینجا است که فخر الدین رازی در تفسیر کبیر گفته ان امتناع التبرک لا یقدر فی حصول
المع و طرفه تر اینست که ناصب عداوت عترت و بزرگان او با وجود اینکه میگویند خالق
جميع افعال عباد حق تعالی است بندگان را بمجر و اینکه افعال قائم بانها میثوند مستحق مدح
و ذم و ثواب و عقاب میدانند و همچنین کسی از ارباب عقول سلیمه بایشان بگوید که چون
فعل از حق تعالی صادر شد بنده را مدح و ذم و ثواب و عقاب بهر چیست بنجاح کلبی دل و دماغ
او را مخیل و پریشان میسازند و چون شیعه با وجود قائل شدن باینکه جناب حق سبحانه و تعالی
قادر مختار است نظر بمصالح و حکم حکم بوجود آن میکنند با مثال چنین هر زبانی طائیل و رصده
تضعیف و تمویه این آن میثوند و ایضا چون بعثت انبیاء م فرغ تکلیف است و تکلیف
فرغ اعطای عقل و قدرت و آن نزد امامیه بر حق تعالی واجب نیست بلکه محض تفضیل و احسان
است پس باین حیثیت بعثت انبیاء صلعم چون متفرغ است بر این هم تفضیل باشد و امتنان
همستحسن کما لا یجفی و ایضا دانستی که امامت نبیان و غیره قائل شده اند با آنچه مذمت امامیه است
پس مذهب اسلاف او هم باین منتقض باشد قوله و حضرت ابراهیم عم آرا از خدا میخواست
الح اقول اگر بنای حوازی و عابر عدم و وجوب علم الاطلاق باشد باید هیچ دعا از حیثیت و وجوب
مطابقت علم و ایقاعی وعده صحیح نباشد و ایضا از قول بوجود بعثت نبی فی الحجاب و وجوب
بعثت رسوله منجم لازم نمی آید و الحمد و انما هو ذلک قوله و معنی قترت بهمین است الح
اقول این معنی قترت ناصب عداوت قترت خلافا لا سلافه بل لکافه اهل الاسلام از
پیش خود ترویج از یوفه بافته این اشیر در نهاییه تصریح نموده باینکه الفتره ما بین الرسولین
من رسال الله صلعم من الزمان الذی انقطع فیة الرسالة انتهى و صاحب قاموس گفته
الفتره ما بین کل نبیین انتهى و امام رازی در تفسیر کبیر میگوید که و سمیت المدة التي بین الانبیاء
ما بین رسول الله و اعی فی العزل سلب الشرائع انتهى و هرگاه این را دانستی پس بدانکه
این فترت و ضروریات مذهب ائمه طاهرین است که در زمان قترت لابد که یکی از صحیح الهی
کتابهای انبیاء باشند بر روی زمین موجود باشد و همچنین بعد از زمان خاتم الانبیاء عم و معلوم

در هیچک از آیات کتاب الهی و احادیث نبوی بر خلاف آن دلالت ندارد و در روایات
احادیث فترت پس دلالت آنها بر امتناع خلوص زمان از شیعیان نه بجهت شیعیان و نه بجهت
رسیده که احتیاج به تحمیل و ترفیع آن باشد و کثرت عین احادیث مفید و توانسته
گفته که لا یحق علی من مارس کتب الامامة و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس چگونه
درین مسئله مخالف ائمه خود که فترت ظاهره استند باشند و از آنچه بمعرض بیان آمده
گفت که قول ناصبی اینکه لازم آید که زمان حضرت امیر النخ دلالت بر کمال غوایت و ضلالت
او میکند چه آنجا واضح گشت که فترت زمان بین النبیین است نه مطلق عدم و جوهری
و مطابق آنچه فقیر در نقض کلام ناصبی گفته این باب و بیهوده علیه الرحمة نیز نقضا علی بعض اخوانه و
ان قولوا یا الفتره و استجوا بقولی الصادق و تواصوا بالحق یعنی بالامامة و تواصوا بال
یعنی فی الفتره و زعموا ان الامامة منقطعة کما انقطعت النبوة و الرسالة من نبی الی
و من رسول الی رسول بعد محمد صلیم فاقول و بانه التوفیق ان هذا القول مخالف الحق لکه
الروایات التي وردت ان الارض لا تخلوا من حجة الی لوم القضاة و لا تخلوا من
الی هذا الوقت و هذه الاخبار کثیرة متکلیمة و قد ذکرناها فی هذا الکتاب و هی شائعة فی طبقات
الشیعة و فرقهها لا ینکرها منکر و لا یحجدها جاحد و ان الارض لا تخلوا من امام
معروف المظاهر مشهور و اما ما خفا مخمور و لم یزل اجابهم علیه الی زماننا هذا انتهى و ایضا قرأ
هم مطابقا لقوله تعالی علی فترة من الرسل مشیرا است باینکه فترت بیکه قبل از زمان
بوده فترة من الرسل بوده نه فترت ائمه پس این مؤید مذهب امامیه باشد نه مخالف
آن کاذم ناصبی و ایضا اکثر معنی فترت آن باشد که این اعنی القاب فمیده پس باید که
زمان ما بعد خاتم الرسل زمان فترت باشد و الظاهر انه لم یقل به احد پس این شقی از غایب
حمایت آنچه بر و لازم می آید بر دیگران لازم میبازد و اصلا آنچه گفته بجا نیست آنرا نمی توان
و بر تقدیر تسلیم اینکه فترت عبارت از زمان عدم وجود نبی باشد بحال شیعیان چه ضرر
میرساند این که قایل شوند باینکه زمان حضرت امیر عم زمان فترت باشد فانه لا منشاء
فی الاصطلاح و ایضا الاستعمال اعم من الحقيقة و ازین جهت است که درین روایت مطر
بادله که ابن بابویه در مسندک قوم ذکر کرده لفظ فترت در چنان معنی استعمال شده
اصطلاح یا نچیک از امامیه و امامان نیست نیست و آن بنا بر زعم قوم است که بعد از

این خاتم الانبیاء باشد و خالی از وجود نبی یا وصی و پیغمبر تاویل زمان نیست امام و مطلق
برین معنی نه بنیان میکنند و نه شیعیان بیاورد و البته که حاصل طعن این نصیب
بن عقیده اما چه چنانچه ظاهر است اینست که مستلزم عدم حسن امتنان جناب بلایستعالی
بر بعثت انبیاء و عدم حسن دعای ابراهیم و هرگاه از جناب بلایستعالی هیچ چیز قبیح نباشد
مذاق علی ثاب و اختیار نه چنانچه مالک اشاعره است آنها را احتیاج بر عدم وجوب بعثت
شأن چنین امور که مخالف عقیده آنها باشد زیبا نباشد و الزامی فرع تحقیقی است چون آن
صورت ندارد این مفید نباشد و علاوه برین آنکه الحمد لله این شبهه واهیست ایشان چنانچه دانستی
بنما و حالا از قبل اما چه مدفع است و هرگاه این دانسته شد پس بدانکه در مقابل این عقیده
در باب نبوت که محمد است از شایسته قبح و فساد مبرری است عقیده خبیثه اشاعره باید
بدرجه انجام کار خسران مال آن افتاد و باین نبوت است و عدم حصول جزم و یقین
نکه انبیای سابقه چه جناب خاتم المرسلین و چه غیر ایشان از انبیای مرسل نبی سرق بوده
و عوی نبوت صادق نعوذ بالله منه و هم عدم جزم باینکه مسیلمه کذاب و سجاج و غیره
و عوی نبوت کاذب بودند و مستثنی کاذب تفصیل این اجمال آنکه از حقیقتعالی هیچ چیز را قبیح
و متمسک میشود و درین باب باینکه تکالیف کفار و عصیان بلو و وجود علم حق تعالی باینکه
نهایت اول ایمان نخواهند کرد و اجتناب از معاصی خواهند نمود و با وجود اینکه فاعل بالا اختیار
در هر چند قبیح است لکن حق تعالی آنرا کرده و میکند و از چون خالق همه چیز است هیچ
قبیح نباشد پس معلوم شد که قبیح بر حق تعالی رواست و هرگاه مالک اینها را که عین
مالک اینهاست بر تو واضح است از تبیین پس بدانکه بنا برین مسلک آنچه از کجاست او سچانه
محرز است تصدیق انبیای کاذب نه نمود و باشد و این همه اتینا که گذشته اند و عوی
کاذب نباشد نایه الا مر اینکه گفته شود که حق تعالی چگونه تصدیق دروغ و غیور بیان خواهد نمود
در حق دروغ کو قبیح است لکن چون بنا بر مسلک اینها این عذر کنجایشان ندارد عدم
نبوت انبیای ماضیه بحاله باقی باشد و همچنین کلام جاری میشود و در باب عدم نبوت
مسیلمه کذاب و اخوان او زیرا که نظر بمذاهب ایشان میتوان شد که مسیلمه کذاب
نی نباشد لکن الله تعالی نکند ببالصداقی اظهار معجزه نموده چه بر و هیچ چیز واجب نباشد
هیچ فعلی تیسر بود و تو هم نشود که گو این جواز بحسب عقل نیست لکن عاده آید باین

چون شده زیرا که هرگاه باین تقریر بر حرم نبوت انبیای ص با بقه غاضبات برسان ما دست
او تعالی در این باب از کجا به نبوت پیوست و ایضا چون استسما را بر یک عادت بر حق تعالی
بنابر حکم است و واجب نباشد از کجا که خاتم الانبیا مثلا بنا برین نبی صادق باشد چه میتواند
شده که در باب خصوص خاتم الانبیا خرق عادت شده باشد و هرگاه باین عقیده بر تو
واضح ساختیم پس بدانکه عقیده دیگر که در باب استسما انسا د باب نبوت با عقیده مذکوره
مشاکرت دارد و اشباعه بر اخی خو و خلافا للکتاب والسنه تراشیده اند اینست که میگویند
افعال حق تعالی معلول باغراض پس چنانکه تمحیلا شد و مطلقا فایات ندارد و استدلال میکنند
باینکه از جمله افعال حق تعالی تخلید کفار است و ندارد و بران مطابق فائده و غایتی مترتب
نمیتواند شد پس معلوم شد که فعل او غایت ندارد و این دلیل را صاحب موافق
و شارح مقاصد و غیره از اجله علمای اشاعره ذکر کرده اند و از اینجا واضح گشت که بعضی از متأخرین
فصلای اشاعره که متفطن بقیاحت این عقیده شده توجیه کلام اسلام خود را نمود و اند باینکه
مراد آنها از نفی غایت نفی مطلق مصالح و منافع نیست بلکه مراد آنها نفی قیض است
و بس تو جیهی است که اصلا مطابق نیست کلام آنها ندارد وجهی است که آنها استدلال
میکند بر مطلوب خود به تخلید کفار و میگویند که بران مطابق منافع و مصالح مترتب نمیشود
و همچنین دلالت میکند بر نفی مطلق مصلحت کلام امام سیدان حضرت الدین را از آنکه در ضمن
تمثیلات عده دو باب اثبات قبح تکلیف در کتاب نهایه العقول مذکور ساخته و مترجمه تمام
آن کلام را منع مایر و علیه در کتاب صوامع که بتقریب نقض باب پنجم این کتاب مع ضام فوائد
بسیار تالیف شده نوشته ایم اما وجه استسما این عقیده فاسده است و باب نبوت را
پس آنست که هرگاه افعال خدا معلول باغراض و غایات نباشد اظهار معجزه البته برای
فرض تصدیق مدعی نبوت نخواهد بود و هرگاه چنین باشد حال مدعی نبوت و حال دیگران
مساوی خواهد بود چه درین صورت هر کس میرسد که بگوید الله صدقنی لانه اظهار المعجزه
افعال این هر دو عقیده امامیه و سنی را بنظر انصاف باید دید و جمیزان عقل و اعتبار فساد و صلاح
هر دو را باید متعین تا مشکف و حالی کرد و که محل ذم و تثنیع کبست و مورد تحسین و
کدام قال الناصب علیه علیه عقیده دوم آنکه انبیا برترین مخلوقات اند و برین
برابر نبی در توانست و قریب و منزلت عندها نمیتواند شد چه جای آنکه از و افضل شود

بنیوة و اینچنین است مذهب جمیع فرق اسلام ستوای امامیه که ایشان را درین مسئله باهم فرستاد
بسیار است بزرگوار خود و اجماع دارند که حضرت امیر بر غیر اولی العزم افضل اند و از پیغمبر
آخر زمان افضل نیستند و در حق اولی العزم بعضی از پیغمبان توقف نموده اند و این مطهر علی
نیز از متوقفین است و بعضی حضرت امیر را برابر این نهاد اند و چون زیدیه و زینبیه و
شیخ بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان امامیة الائمة افضل
من الانبیاء فهو بالک الائمة ثلثه یعنی حضرت امیر و سبطین در کتب خود آورده اند اهل سنت
و اجابت اشبات این مطالب از اقوال غیرت مرتفع شد لکن بنا بر التزام این رساله از کتب
امامیه نیز چیزی منقول شود رومی الباقینی عن هشام الاحول عن زید بن علی ابن الانبیاء افضل
من الائمة و ان من قال غیر ذلک فهو ضال و رومی ابن بابویه عن الصادق عم یانص علی ان
الانبیاء احب الی الله من علی کما حی انشاء الله تعالی و اما مخالفت این عقیده ایشان با کتاب الله
پس اظهر من الشمس است زیرا که تمام قرآن دلالت میکند بر اصطفای انبیاء و اختیار
و برگزیدن ایشان بر تمام عالم و عقل نیز صریح دلالت میکند که نبی را واجب اطاعت کردن
و وحی بسوی او فرستادن و او را امر و نهی و حاکم علی الاطلاق ساختن و امام را نایب
و تابع او گردانیدن بدون فضیلت نبی بروی متصور نیست و چون این معانی در حق هر
نبی موجود اند و در حق هر امام مفقود نیست امام از هیچ نبی افضل نمیتواند شد حال آنکه
مذهب امامیه در جمیع ائمه بهمین است که از جمیع انبیاء افضل اند و تقدیم نبیین بر صدیقین
نوشته و صالحین در حدود قرآنی حایجاد لالت صریح برخلاف این عقیده فاسده مینماید
و همیشه قاعده امامیه بهمین است که در فروع آنقدر غلو میکنند که اصول برهم میشود و چنانچه
در الهیات جانب داری بندگان آنقدر پیش نهاد خاطر ایشان افتاد که قائل بوجود اصلح
و وجوب لطف و نسبت خالق افعال بندگان به بندگان و خالق شر و روقباح گشتند و مرتبه
تربیت و الوهیت را برهم زدند و توحید باری تعالی و عدم قدرت و کمال بی یارزی او را بعدل
او ابطال کردند همچنان در شرائط امامت که بالا اجماع نیابت نبوت و فرع آنست و در منافات
و حدیث ائمه آنقدر اغراط نموده اند که منصب نبوت را حقیر و ذلیل ساخته اند و در متابعت
جناب امیر و ذریه طاهره او که شعبه ایست از شعب ایمان و شریعت آنقدر غلو کردند
که ایمان بانبیاء از دست ایشان رفت و تحقیق و تذلیل انبیاء بر ایشان لازم آمد خلاصه خود

[illegible]

بانت و انصاف که از باب عقول سلیمه باشند محقق و پوشیده محال است بیع او اصب
د و شصت و شصت ظاهر بر علمای فرقه حقه امامیه که قائل بتفضیل جناب امیرالمومنین و اولاد
اهل بیت که از آنکه دین اند بر کافه انبیای متابعین شده اند یا بجهت آنست که تفضیل ایشان
را انبیا از جمله محالات عقلیه است و یا نظر باین است که او محال عقلی نباشد لکن از
استحقاقات عقلیه است و یا بجهت آنست که اینها بجهت و هوای نفس و مشتهیات
بیت باین عقیده گرویده اند یعنی اینکه درین باب از ادله شرعیه مستمسکی داشته باشند و آنچه
از باب از آنکه دین نقل میکنند همه زور و بهتان است و از موضوعات دروغ گویان
یا اینکه گویند فرموده باشند لکن واجب التاویل است نظر باینکه معارض احادیث با آنچه از ادله
شرعیه اقوی از آنست و چون وجه تشنیع دائر و منحصر است و ازین وجه و از ادله پس
شکی و شبهه نیست درینکه ما هرگاه بمعترض ثبوت رسالت فساد هر یکی از وجوه ادله را
و تشنیع بر علمای ماکه ناصبی بسبب نسبی فهم خود درین مقام از حیثیت این عقیده گرویده بیجا
نقد محال اعتبار ساقط خواهد بود پس میگوئیم اما فیاد و جبر اول پس بجهت آنست که
ما سلیم هر عاقل تجویز می نماید این را که میتوان شد که بعضی از احاد منسوب منسوب عنه
نبه عالی داشته باشند بجیشیتیکه نائبان آنها افضل باشند بر بعضی منیبان منسوب عنهم و یکم
آنکه مشاهد است که وزیر و نائب و وزیر بمرا تیب افضل میباشند از سرکرده ای خدمه
شاکر و پیشهای سلطانی که در اسم لازم و متوسل پادشاه بودن فرمایشی و بیادول
شی با وزیر اشتراک داشته باشند و هر دو بشرط خطای پادشاهی فائز پس چه است
ست درینکه جناب خاتم الانبیا که بالاتفاق است انبیای مرسل و غیر مرسل
نبه عالی نزد خدا داشته باشند بجیشیتیکه وصی و نائب
احباب این تجویز است که جناب حق سبحانه و تعالی اید و از ابتلی ابراهیم ربه

بگفت فاطمه بنی قالی ای جاعلک للناس اما قال و من ذریتی قال لا یزال عهدی الظالمین
زیرا که بنا بر قول بسیاری از مفسرین آیتانی جناب حق سبحانه و تعالی حضرت ابراهیم را
بگفت ای عزیزم که در این جناب عزیز مجده است آنحضرت را امام و ظاهر این آیه مقتضی اینست
است چه آنچه بی تکلیف در سنت همیشه و اینست که گفته شود قول حق تعالی قال ای جاعلک
للناس اما ما جزا واقع شده از قوله تعالی و اذا تبلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه و اسم فاعل
در این جزا بقدرت حال و یا استقبال است پس معائرت ابتلاء آنحضرت
بکلمات باشد که در زمان گذشته واقع شده پس مرتبه نبوت آنحضرت را پیش از مرتبه
امامت حاصل باشد و هم بنا بر آنچه از محشری در کشف گفته که و اذا تبلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه بن
مبتلی خلق بمخدوف است اعنی اذ کمر و قوله تعالی قال ای جاعلک للناس اما ما جواب سوال مقدر
واقع شده گانه قبل فذا قال لدر به جلیع اتم الکلمات فقیل قال ای جاعلک للناس اما
معائرت میان هر دو است بخلاف همیشه و هرگاه این صحیح یزید یافت پس میگوئیم که شبهه نیست
درینکه جناب حق سبحانه و تعالی که مرتبه امامت را باحضرت بعد مرتبه نبوت تفضیلا کرامت
فرموده می باید افضل از مرتبه نبوت باشد و لا بعد فی ذلک زیرا که امام چه نظر آن
ولایت میکنند می باید مقتدای ناس باشد در باب افعال و اقوال و هم می باید قائم با مورا
باشد و سیاست و تدبیر آنها نماید و بجمیع وجوه واجب اطاعت آنها باشد و قامت
حدود و فرامید و دفع اغوی از آنها کند و با کفایت محاببات کرده صیانت و حفاظت و این فرمای
و هر نبی را ضرورت نیست که بجمیع این مناصب موصوف باشد باو تفاق و در باب تصدیق
این معنی امامیه احادیث بسیار از عترت طاهره روایت کرده اند که بلا شبهه بتواتر
معذومی آنها حکم میتوان کرد احقر العباد و درین مقام بنقل یک حدیث اکتفا می نمایم
بنی یعقوب کاتبی با سند خود روایت نموده از زید شحام قال سمعت ابا عبد الله
یقول ان الله تبارک و تعالی اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذہ نبیا و اتخذہ نبیا قبل ان یتخذہ
رسولا و ان الله اتخذہ رسولا قبل ان یتخذہ خلیلا و اتخذہ خلیلا قبل ان یتخذہ اماما فان
هذه الامور و قبض یده قال له یا ابراهیم انما جاعلک للناس اما ما فطمع
ابراهیم قال یا رب و من ذریتی قال لا یزال عهدی الظالمین و مؤید اینست
محققین ضوقیه مثل محی الذبی هرلی که از جماعه اولیاء الله سنیان است و غیر او تقریر

ما گفته که مرتبه ولایت اشرف از مرتبه نبوت است چنانچه از ترجمه عبارت قدوس سر
موقوف می گردد ظاهر و هویدا میشود و آن اینست که در نفس حکمته نفیه فی کلمه شیهه بعد از یک
بعضی از مراتب علم و معرفت را بیان نموده گفته که این علم مخصوص خاتم الرسل
و خاتم الاولیاست و پیچیک از انبیا و رسل این علم را نمیداند و نمی بیند مگر از مشکوة
خاتم الرسل چنانچه پیچیک از اولیای نمی بیند آنرا مگر از مشکوة خاتم الاولیای بلکه رسول هم
نمی بیند آنرا مگر از مشکوة خاتم الاولیای چه زبانه نبوت تشریحی منقطع میشود و ولایت
گاهی منقطع نمیشود پس انبیای رسل نظر باینکه رسالت آنها منقطع میشود و ولایت
آنها باقی نمی ماند و نمی بیند مگر از مشکوة خاتم الاولیای و هرگاه حال انبیای رسل چنین
باشد تکلیف الاولیای من دو نیم و خاتم الاولیای هر چند در احکام ظاهری تابع خاتم الرسل میباشد
لکن این تبعیه قدح در مقامات او نمی نماید و لایناقص مذهبنا الیه چه او هر چند باین حیثیت
پست تر است لکن از حیثیت و ولایت مرتبه او اعلی و بحسب ظاهر شرع ما بعضی از امور
واقع شده که تأیید میکند چیزی را که ما اختیار آن نموده ایم و آن اینست که در اسرار بی بدر
حکم عمر قضایات داشت بر آنچه که پیغمبر خدا حکم فرموده بود و همچنین است حال تأیید
پس لازم نیست که کمال جمیع وجوه کمال باشد و آنچه در نظر مردان معتبر است تقدم علم
بأساست اما حوادث دیگر پس خواطر آنها باین متعلق نمیشود و هرگاه برای پیغمبر خدا
نبوت را بصورت دیواری از خشتها نمودند و آنحضرت آنرا بجمیع وجوه کمالی یافت
سواءی محل یک خشت پس آنحضرت بجای آن خشت گردید و امر چنین است که پیغمبر
خدا نمی بیند مگر خشت واحد اما خاتم الاولیای پس لابد است که برای او ممثل شود آنچه برای
خاتم الرسل ممثل گردیده و لابد است او را که موضع دو خشت را خالی بیند یکی از طلا و دومی
از نقره و بسبب وجود او موضع آن هر دو خشت کمال گردد و بسبب این نیست که او
تابع شرع خاتم الرسل است در احکام ظاهری و آن کنایت احدی از خشت نقره و او چون
طریق از جناب حق تعالی معلوم را اخذ مینماید و اشیا را گاهی می بیند و او کتاب مینماید
نظم حق را از محلیکه اخذ می نماید فرشته که بطرف رسول خدا وحی می آورد پس مراد از
خشت طلا و است و هرگاه فهمیدی چیزی را که ما بیان اشاره نمودیم عالم نافع ترا حاصل گردید
پس بدانکه نبی که از زمان آدم تا نبی ما گذشته اخذ معلوم نمی نماید مگر از مشکوة

در این باب و هر که در حق و حقیقت خود نبی یا مژگان را می بیند که در حق حقیقت مستند
چنانچه آنحضرت فرمودند که نبی و آدم بین المار و الطین بخلاف سایر انبیاء است که سبب
تبرکت نبی و دیدار اندک بعد از آنست خود و کذ لک خاتم الاولیاء و یار او بین المار و الطین
بخلاف سایر الاولیاء و خاتم الرسل ازین حیثیت که ولی است و اولی الامر
و امام است نسبت انبیاء و در رسل است با خاتم الرسل چه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
است بخلاف خاتم الاولیاء که اولی است و وارث و اخذ علوم مینمایند از اصل انستهی مابین
محصل ترجمت و چون جناب علی بن ابی طالب عم امام و وصی خاتم السمر سابقین بود بالا تفاو
ت فیضی انبیاء که بمنصب امامت و ولایت فائز نباشند فضیلت داشته باشد و هرگاه فضیلت
آنحضرت باین تقریب مجوز بلکه ثابت گردید قول باینکه محال است که وصی جناب
الانبیاء افضل از نبی باشد از جهت مصلحت و باطل گردد و ایضا در نظر عوام کالانعام چنانچه
با و بی نظر فضیلت و صفت نبی بر نبی دیگر مستبعد مینماید همچنان فضیلت نبی بر نبی و
هم چه هرگاه هر دو نبی یک منصب از جانب یک پیش فرض شود و هرگاه نبی نباشند فضیلت احدهما
علی الاخر صورت بدارد و چنانچه ثلثی باطل است باو اتفاق اولیم باطل باشد و هرگاه
توضیح فساد احتمال اول فارغ شدیم بهمین تقریب با و بی تفاوتی اظهار فساد احتمال اول
هم میتوان ساخت لکن جهت مزید توضیح و تبیین بطرز جدید فساد آنرا واضح و واضح میتوانیم
من بدانکه وجه استنباط اگر منصب امامت به یک نفر است که با یک هرگاه تابع متبوع خود
میباشند فضیلت آن بر و قبیح است و بنا برین میگوئیم که اگر بنامی این کلام بر مذ
سنبلین باشد پس هیچ وجه سزاوار نیست که سنبلین با و بر نفوذ نمایند چه بنام
ملفای ثلثه و نظری آنهم بر صحت امامت منقبول است بر فاضل و جواز تفویض مفضول
مرفاضل چنانچه علمای اینها در تثبید بنای این قاعده چه اساسی که بر پا نکرد و این
و ثانی که بنیادهای حموه و وفقرالدین
در این باب و در این باب و در این باب
این بر دو بالا تمام شد ازین جهت که در این باب
پس هرگاه بنا بر اینست که در این باب
ام و ناتیجه نبی از نبی

[illegible]

بطرف این سنیان تا اوصاف نظر کنی که با وجود اینکه اکابر و ائمه اینها امثال چنین احادیث
که بعضی از آن است می کنند بر فضیلت احادیث نبوی یا صلح بر انبیای سابقه و بعضی
بر احادیث آن و بعضی بر امامانکه با ائمه با جمع قبول شنیده و بعین تسلیم و رضا قبول کرده
بدون چون و چرا بمنزله وحی منزل می انگارند همیشه بیچاره امامی مذهب امثال چنین
احادیث را در باره جناب امیرالمومنین و باقی ائمه طاهری که بمنزله نفس خاتم السمر سلیمان
صلح بر من کتاب است اند و پارامی حکمر آنحضرت نقل مینمایند و روغ کومی نامند و کینه ای
فیهین ایشان و صفات پارینه که در ائمه عن الامام بر مقتضای حدیث متفق علیه نبوی
در این چنینها چنان مکتوب و محقق است بی اختیار رجوعش می آید و آتش حد
و بعضی ایشان باب با هابیت رسالت جبهیستی مشتعل میشود که هیچ حیل و تدبیر
آنها را نمی توان کرد و نوبت بجای می میرسد که امثال چنین ثنیات که ناصب عداوت
تشرط ظاهره و باطنیه و ائمه از ائمه و ائمه از ائمه و ائمه از ائمه و ائمه از ائمه و ائمه از ائمه
نامه اعمال خود را تیره و تار و سیاه می سازند تا غیر و اید و بی ابصار و طرفه اینکه با وجود آن
غرو زنده که کتاب محی الدین هر چه از ائمه و ائمه از ائمه و ائمه از ائمه و ائمه از ائمه و ائمه از ائمه
اتم اولیا گفته نزد آنها در ولایت و عداوت مرتبه او و بچه که در تحال راه نیافت چنانچه فیضی شایع
صو ص از و نقل کرده که او در فتوحات گفته بدربستی که او وید در عالم رویا و یواری را
زطلای و تیره در حالیکه آن کامل بود و مکر بقدر و و خشت که یکی از آن فضا باشد و دومی ظان پس
نطبخ شد آن محی الدین در موضع این هر دو خشت و بیج در آن کتاب گفته که من شک ندارم
رینکه منم آن را نسی و شک نمیکنم که منم منطبخ در موضع هر دو خشت و بود من کامل
روید آن و یوار ثم عبرت الی و یا با ختام اولایه ای و ذکر التمام للمشاخ الذین کنت
مصرهم و ما کنت من الراسی فعبروا بما عبرت به انتهى و در با سبق بیان کردید که مرتبه
لایت را افضال از مرتبه نبوت قرار داده و همچنین است حال مولوی روم با وجود اینکه
جهان اشغارا و سمیت که در مدح ششمین تبریز گفته انبیاء اولیا جبران شده و در حضرتش
می فی المعقوب و یوسف خ مطابق میزند عین می و موسی چه باشد چاکران حضرتش
بیان اندر قبولش سحر مطلق میزند چنانچه در الهیات بتفصیل و انج کشت و دوم اینکه
بت کذب و ذروغ بطرف امامیه و قنسی مجوز میتواند شد که امامیه متفرد باشند بر وایت

بروایت چنین اخبار و هرگاه چنین نباشد چنانچه فقیرین در معنی اخبار و احادیث چهارم
مبیین و مفصلی نمیشود پس نسبت کذب و دروغ و خروج میکند بطرف خودش ناصب ناصب
بلکه کافه اهل اسلام کمالی حقیقی اما فساد وجه رابع پس بستن بخشی از توضیح و بیان است و هرگاه
در کتاب ضوایم واضح ساخته ایم که بنای اعتقادات ما معاشر امامیه بر اوله قطعیه یقینیه است
پس اگر آن عقیده از جمله امور نیست که اثبات نبوت بران موقوف است نادامیکه براین
عقلیه قطعیه بران قائم نشود و معتقد خود و شعیب ازیم و اکثر از انجمله نیست بسمعیات قطعیه اکتفا
می نمائیم پس طعن و تشنیع بر ما معاشر امامیه و قتی ناصب عداوت اهل بیت را میرسد
که ما ازین مسکک یا بیرون گذاشته در باب این عقیده اعتماد بر مخرج و خبر احاد میگردیم و آن چنین
نیست چه بنای عقیده ما درین باب کتاب خداست و احادیث متفق علیها بین ائمه یقین
و اخبار ائمه معصومین عم که بتواتر معنوی رسیده و اجماع عترت طاهره علی ایکنه یکی از اوله
شرعیه قطعیه معارض آن شود پس مورد ذم و للام آنها باشند که بحد اول چندین اوله مذکوره
قائل نشوند و بتاویلات و دراز کار بمجرب و هوای نفس بدون ضرورت ازان اعراض نموده
است تکالیف و در زندنه ما معاشر امامیه و چون استیجاب جمیع آیات و احادیث متفق علیها
و احادیث عترت که امامیه بروایت آنها از ائمه اهل بیت متفق و اندوزین محل از جمله
متعذر است است بتحریر قایلی ازان می پروا ازیم پس میگوئیم از جمله حجج و براین مایکی
قول جناب حق سبحانه و تعالی است فقل تعالوا اندع ابنا و بنا و ابناءکم و نسا و نسا و نسا و نسا
و انفسنا و انفسکم ثم نبهنا فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و تحریر این دلیل بنا بر آنچه مخبر الدین
رازمی در تفسیر کبیر از محمود بن الحسین الحنفی که از متکلمین امامیه و قائل بتفضیل جناب علی
بن ابیطالب بر سایر انبیای سابقین بود و نقل نموده اینست که معلوم است که مراد از انفسنا
نفس پیغمبر نیست لان الانسان لا یدعو انفسه پس مراد ازان غیر آنحضرت باشد
و باتفاق اهل اسلام آن علی بن ابیطالب عم است پس بحد اول این آیه نفس علی نفه
نسبی باشد و چون عینه تحال است مراد ازان است و باشد بحسب وجود اما انجرجه الدین
اعنی الذین یؤمنون بحدود و چون فاطمه جناب خاتم المرسلین امیر انبیاء و
اجما است لان فی روایات است فضیلت علی بن ابیطالب هم بر سایر ائمه
ثابت باشد و خرا الدین را زمی با وجودیکه اقرار اف نموده باینکه ظاهر آیت مطابق دعوی

مسند است گفته مخصوص است باجماع اهل اسلام بر اینکه انبیا افضل اند از علی بن
ابیطالب و معلوم است که دعوی اجماع گانه اهل اسلام در معترض قطع است و ظاهر
از محکمات در ذیل تفسیر این آیه میگوید در ذیل لاشیء اقوی علی بن ابیطالب است
استثنای و نه از او یاد مذکرناه عن تفسیر الرازی بدانکه شیخ مفید در بعضی رسائل خود این روایت را
در باب مذکور ساخته و خوفنا للتطویل ترکنا ذکره و هم جناب حق سبحانه تعالی میفرماید قتلیم
آدم من ذلک روایت نموده شافعی ابن المکنازی باسناد خود از عبدالله بن عباس که
گفت سئل النبی صلعم عن الکلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب علیه قال صلعم بحق محمد
صلعم و علی وفا طمة و الحسن و الحسین عم الایمت علی فتاب علیه چه هرگاه یحیی اسرار جناب
آل عبا ثوبه حضرت آدم قبول شود البتة ذوات مقدسه آل عبا افضل از آنحضرت باشند
و این حدیث که در تفسیر این آیه بطریق سنن مروی گشته مؤید است با حدیثی
که امامیه بطریق مختلفه از امام خود روایت کرده اند پس متواتر بالمعنی باشد و هر که خواهد
باشد رجوع نماید بروضه کلبینی و کتاب احتجاج و معانی الاخبار و کتاب خصال و نحو آن
میفرماید و فقوهم انهم سکون ابن شبر و در کتب مردوسی در قافیه واد از ابی
سعید خدری روایت نموده عن النبی صلعم و فقوهم انهم سکون و لایه علی بن ابیطالب
عم و هم این روایت در صواعق محرقة ابن حجر از دیلمی و واحدی مرویست و مطابق بمضمون
این حدیث شیعیان امامیه احادیث بسیار در کتب احادیث روایت نموده اند و مشک
نیست که این فضیلتی است مخصوص جناب علی بن ابی طالب که دیگر انبیا را حاصل نیست و
میفرماید و اسئل من قبلک من رسائنا ابن عبدالبر و غیره روایت کرده اند ان النبی صلعم لایه
به جمع لایه بین و بین الانبیاء ثم قال صلعم یا محمد علی ما ذا بعثتم قانوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله
و علی بالقرار بنبو تک و الولایه لعلی بن ابیطالب و هم ابو نعیم محدث ذکر نموده این را در کتاب
مستخرج نموده آنرا از استیعاب و هم این حدیث با و لای تغییر در تفسیر نیشاپوری مزبور است
هم ثعلبی آنرا روایت کرده و مطابق بمضمون این حدیث امامیه از عشرت طاهره انچه روایت
رده اند بتواتر معنوی رسیده و این به تقریب ما تقدم و لالت میکند بر آنچه ما در صدر آنهم
حدیث پس بر دو قسم است قسمی از ان متفق علیه ما بین القریهین است و آنهم
و قسم است بغضی از ان از جمله احادیثی است که در صحاح سنه ایشان مروی است

بعضی از این روایات قبیح است که علمای کبار ایشان در کتب خود روایت کرده اند و حایر
محتاج است اصطلاحیه ایشان نباشد اما قسم دیگر پس احادیثی است که مخصوص کتب امامیه
است که منقرد شده اند بر وایت آن از ائمه عترت طاهره و ماورین مقام هراعاة للاختصار
اگر بعضی در هر یک اقسام ثلثه سترتیب اکتفا مینماییم پس میگوئیم از انجمله است آنچه
روند از این خبر روایت نموده قال لما آخا رسول الله صلعم بین اصحابه جاره علی تدفع عیناه
قال یا رسول الله انی فی الدنیا والاخرة واین حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود
شش طریق بلکه در بانه از ان روایت نموده بتفاوت میسر و از انجمله است آنچه ابن حنبل
ابن المغازلی از جابر بن عبد الله روایت نموده اند که قال النبی صلعم مکتوب علی باب الجنة
یا رسول الله صلعم وعلی اخو رسول الله صلعم قبل ان یخلق الله السموات بالقیام واین
در جمع بین الصحاح از صحیح ابی داود و ترمذی بطور است و ظاهر است که هیچیک
این خصوصیت حاصل نبوده و هم این حدیث را ابن المغازلی شافعی در کتاب
تأیید بعلمت طولانی روایت نموده و در آخر آن چنین است قال النبی صلعم انما اخترتک
فمنی الایسرک ان تکون اخانیک قال بلی یا رسول الله صلعم امی لی بذلک فاخذ بیده
الرفیق المنبر و قال اللهم هذا منی وانا منه الا انه منی بمنزلة ارون من موسی الا من کنت
ما نه هذا علی مولا و معلوم است که جناب سید المرسلین افضل است از کافه انبیا
بالتفاتی پس کیسه برادر آنحضرت باشند هم در دنیا و هم در دین باید افضل از سایر انبیا
شدند کما هو الظاهر و بوجه آخر هرگاه قول حق سبحانه و تعالی انما المؤمنون اخوة نازل گردید جناب
است در میان هر یک از دو صحابه که با هم مشاکلت و مشابهت داشتند بموجب وحی
خود اخوة قرار دادند تا حال هر یک از دو کس که میان آنها اخوة قرار یافته بود بحال و
نعمت شود و باین تقریب مراتب صحابه در باب شرافت و خاست واضح و روش
هرگاه این را دانستی پس معلوم است که مراد آنحضرت از قول انت اخوی و
کنت مشابهت و مشاکلت است در جمیع منازل الا النبوة و مؤید اینست که
ان دو شی مشابهت میباشند صریح میگوید هذا الشی اخو ذلک الشی و از اینجمله
ف قول حق تعالی یا اخت ارون ما کان ابوک امره سور و قوله تعالی ان هذا اخ

وتمسحون نعمة جوهر جبرئيل وميكائيل وحقيقت برادر جمعی لغوی نبیورس پس بر علی
بن ابیطالب باین تقریب نظیر و شبه رسول خدا باشد یا بدین منتهی
آنچه باشد و هم ترمذی روایت نموده حدیثی از عمران بن حصین را
ماتریدون من علی ابن علیا منی و انما منی هو ولی کل مؤمن منی و انما منی
الاجبشی بن جناده باین عبارت روایت نموده ان رسول الله صلعم قال علی منی و انما منی علی
و لا یؤدی عنی الا ان اذ علی و هم این حدیث را احمد بن حنبل از عمران بن حصین روایت کرده
و هم روایت نموده از ابی رافع عن ابنه عن جده قال لما قتل علی اصحاب الا لویه یوم احد قال
جبرئیل یا رسول الله ان هذه هی الموصاة فقال النبی صلعم انه منی و انما منی قال جبرئیل و انما منکما
چه ظاهر است که هرگاه پیغمبر ما افضل از انبیای سابق است بالاتفاق علی هم از دست پس
جناب علی بن ابیطالب که رسول خدا از دست و اواز رسول خدا صلعم و جبرئیل از هر دو باید افضل
از جمیع انبیاء باشد و هم ترمذی روایت نموده از انس بن مالک قال کان عند رسول الله طیر فقال اللهم
انتمی باحب خلقک الیک یا کل معنی هذا الطیر فجا علی فاکل منه و احمد بن حنبل این حدیث را از
سفینه مولی رسول الله صلعم روایت نموده ان امرارة من الانصار اهدت الی رسول الله طیر من بین
رغیفین فقدمت الیه الطیرین فقال رسول الله صلعم اللهم انتمی باحب خلقک الیک و الی
رسولک فجاء علی عم فرفع صوته فقال رسول الله صلعم من هذا قات علی بن ابیطالب قال
فافتح ففتحت له فاکل مع النبی صلعم حتی فنی و شافعی بن اسماعیل این حدیث را بسی طریق
روایت کرده فممنها ما يدل علی ان ذلك قد وقع من النبی صلعم فی طائر آخر قال باسنا و عن الزبیر
بن عدی عن انس قال اهدی الی رسول الله صلعم طائر مشوی فلبا و فزع بین یدیه قال اللهم
انتمی باحب خلقک الیک یا کل معنی هذا الطائر قال فقات فی نفسی اللهم اجعله رجلا من الانصار
قال فجاء علی عم ففرع الباب فمرعا خفیفا فقات من هذا فقال علی فقات ان رسول الله صلعم
علی حجة فانصرف قال فرجعت الی رسول الله صلعم و هو یقول الثانية اللهم انتمی باحب
خلقک الیک یا کل معنی هذا الطائر قال فقات فی نفسی اللهم اجعله رجلا من الانصار قال
فجاء علی عم ففرع الباب فقات الم اخبرک ان رسول الله علی حجة فانصرف ففرع
رسول الله و یقول الثالثة اللهم انتمی باحب خلقک الیک یا کل معنی هذا الطائر قال
علی عم فضرب الباب ضربة فمات فقال رسول الله صلعم ففتح ففتح قال فمات فمات الی رسول الله

رحمه الله قال اللهم والي اللهم والي قال مجلس مع رسول الله صلى الله عليه وآله الطهر
 وفي بعض الروايات ابن الحنفية قال ان النبي قال علي عمنا بطايرك قال هذه ثالثة ويردني القس
 قال النبي صلى الله عليه وآله ما حملك على ما صنعت قال رجوت ان يكون لرجل من الانصار فقال
 يا ابا الحسن انصار خير من علي عمنا انصار افضل من علي عمنا وجه استدلال باین حدیث با آنچه
 ما در حدیث آتیم پس بنا بر آنچه جناب شیخ مفید باینه لرحمة و بعضی رسائل خود تحریر فرموده آنست
 که معلوم است اینست که محبت جناب حق سبحانه و تعالی نسبت به بندگان از قبیل محبت مخلوقی
 به مخلوق دیگر که از هر یک در شتمیات نفس باشد نیست بلکه بنا بر استحقاق و اتصاف
 محبوب با صفات که است و هرگاه کسی احب خلق خدا باشد متصف بکمالات صوری
 و معنوی بلا شبهه ... بدو و معنی محبت جناب باری عز اسمه نسبت به بندگان همین است
 که او تعالی بقدر محبت اعطای ثواب و تعلیف درجات او در دار آخرت میباشد پس چگونه زیاده تر
 محبوب او تعالی خواهد بود و ثواب و علو درجات او بیشتر خواهد بود و چون بنا بر این حدیث
 جناب علی بن ابیطالب احب خلق خداست نزد خدا کمالات ظاهری و باطنی او از تمام خلق
 بیشتر خواهد بود و ثواب او از همه افزون تر پس آنجناب همه وجوه از جمیع انبیاء و اولاد
 افضل باشد خرج نینوا محمد عن ذلک امکان الدلیل فبقی الانبیاء الباقیة تحت عمومہ و چون قایلی
 از احادیث صحاح است ایشان مرقوم قلم کردند پس بدانکه اکابر علمای ایشان در کتب خود
 سوائی کتب صحاح ایشان احادیث بسیار روایت کرده اند که دلالت صریح دارد بر اینکه
 جناب علی بن ابیطالب عم با نفرا و یامع اولاد و محبا و خود افضل از انبیای سابقه اند از انجمله
 احمد بن حنبل است امام سنیان که در مسند خود از اسامان روایت کرده قال سمعت رسول
 رسول الله يقول كنت انا و علي بن ابي طالب عم نوراً بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق
 باربعة عشر الف عام فاما خلق الله تعالى آدم قم ذلک النور جزئین فجزانا و جزء علی و قریب
 باین روایت است آنچه ویلمی در کتاب فردوس و شافعی ابن الحنفی در کتاب
 مناقب کرده اند و از جمله ... این حدیث اینست فاما خلق الله آدم ذلک
 النور ... بزل فی شئ واحد ... قنای صاب عبدالمطلب فقی النبوة و فقی علو
 الاختلاف و قریب باین روایت است ... نقل کرده آنرا محمد بن علی نظری در خصائص علویه
 ... در حدیث خود ... الحنفی از چند طریق با سمانید خود قال قال النبي

صلح على منى مثل راسي منى. وايضا روايت خموده بطرق عديدة ان النبي قال اذا كان يوم
القيامة ونصيب الصراط على شفير جهنم لم يمر عليه الا من معه كتاب اولية علي بن ابي طالب
وازاله اجماع است روايت كرده شافعي ابن السمكزي در حديث طواني قال رسول الله اذا كان
يوم القيامة قال الله محمد وعلي ادخلا الجنة من احبنا واودخلا النار من ابغضنا يا محمد علي بن ابي طالب
جهنم فيقول هذا لي وهذا لك وايضا روايت خموده از جابر بن عبد الله قال رسول الله صلح فاست
يوم يعرفات وعلى تجاهد اذن مني يا علي خلقت الانا وانت من شجرة فاننا اصحابها وانت فرقة
والحسن والحسين اخصانها فمن تعلق بغصن منها او خلة الله الجنة واذا اجماع است آنچه روايت
كرده است شيخ محمد بن بغداد وازانما بنت عيسى ودر حديث طويل قال صلح يا فاطمة
البشرى بطيب النسل فان الله فضل بعليك على سائر خلقه وايضا روايت كرده شافعي
ابن هريرة قال رسول الله صلح يوم فتح مكة لعلي انا نبي هذا الصنم يا علي الكعبة قال بلى يا رسول
صلح قال صلح فاحملك تناوله قال بل انا احملك يا رسول الله صلح فقال رسول الله صلح
ان ربيته ومضرب جهنم ان يحيا ومنى لضعفه وناحي باقدروا ولكن قف يا علي قال فصرخ رسول
الله صلح يديه الي ساقني على عم فوق القبر بوشن ثم اقلعه من الارض بيده فرفعه حتى جان بياض
اللبية ثم قال له ماتري يا علي قال ارى الله عز وجل قد شرفني بك حتى لو اردت ان امس الله
لمستها فقال له تناول الصنم يا علي فتناوله على عم فرمى به وذكر محمد بن علي الازندرانى
كتاب البران في اسباب نزول القرآن تخصيص النبي صلح على عم بحمامه على ظهره ورميه الاصل
وقد رفته بذلك على غيره من سائر الانام وابن حجر وادعوا محقرة كفته اخرج الدار قطن
عليه قال لست له الذي جعل عمر الامر شورى بينهم كلاما طويلا من جملة انشدكم بالله هل قيم
له رسول الله صلح يا علي انت قيم النار يوم القيامة غيري قالوا اللهم لا صاحب صواعق
نقل ابن روايت كفته ومعناه ما رواه غيره عن علي الرضا انه صلح قال له انت قبسم الله
في يوم القيامة يقول النار هذا لي وهذا لك وهم روايت خموده سيد علي العلوي الجهداني
در كتاب مودت في القبر لي عن عطاء قال سالت عابث عن علي عم فانه ذلك
فيه الا كافر وعق علي عم قال قال رسول الله صلح بالعلم انت خير البشر ما
وعن حديثه عن النبي صلح قال علي خير البشر من الي فقد كفر واين بيت را
هم روايت خموده واز خمد بن حنبل الازعية روايت خموده قال رسول الله صلح

و کتب انبیا و اشک فی الامنافق و در کتاب مناقب ابن مریه مرویست که رسول الله
 قال رسول الله لو ما بحضرة المعراج جریه والا نصار یا علی لو ان احدا عبدا لله حق عبادته ثم سب
 فیکت و اهل بیتک انکم افضل الناس کان فی النار و هم دلائل میکند بران قول عایشه در جواب
 رسول الله و روق لا سالها معروق فقال یا الله یا الله لا یجتمعا ما بینک و بین علی ان تقولی ما
 سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقلت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول هم شرا الخلق
 و الخلیفة یقتلهم خیر الخلق و الخلیفة و در صحیح مسلم مرویست عن جابر بن عبد الله قال سمعت
 رسول الله یقول لا یزال طایفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهری و البیة الی یوم القیامة قال
 فینزل عیسی بن مریم فیقول امیرهم تعال صلی بنا فیقول الا ان بعضکم علی بعض امراء
 فکرمه من الله لهذه الامة و قریب باین معنی است حدیث صحیحین کیف انتم اذا نزل
 عیسی بن مریم فیکم و امامکم منکم و روایت کرده حافظ محمد بن یزید بن ماجه القزوینی فی حدیث
 ابن و من ذک ما قالت ام شریک یارسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فابن العرب یومئذ قال هم قلیل
 یجوز بیت المقدس و امامهم قد تقدم فصلی بهم الصبح اذ نزل بهم عیسی بن مریم فخرج ذلک الامام یتکلم
 یمشی القم یقری لیقدم عیسی یصلی بالناس فیضع عیسی یده بین کتفیه ثم یقول له تقدم قال هذا حدیث
 صحیح ثابت اخرجه ابن ماجه فی کتابه و هرگاه قضیلت مهدی هم بر عیسی بن نبوت پیوست
 مطالب مانیزه نبوت رسید و محمد بن یوسف الکحی الشافعی در باب سابع از کتاب بیان فی اخبار
 صاحب الزمان گفته که اگر سائلی سوال کند که با وجود صحت این اخبار که متضمن اینست که عیسی
 بر مهدی نماز خواهد کرد و پیش روی او جهاد خواهد نمود و آنرا بقتل الدجال بین یدی
 لمهدی و معلوم است که یک امام نماز باشد و یک بر روی او عیسی جهاد کند افضل خواهد
 بود و این احادیث از انجاء نیست که کسی انکار آن تواند کرد چه کافه اهل اسلام اتفاق نموده اند
 روایت کردن این احادیث پس درین صورت کدام یک ازین هر دو را افضل باید دانست
 کدام کس را مفضل در جواب آن خواهم گفت که هر چند بر دو مقتدا و پیشوای کافه انام اند لیکن
 در حال اجتماع امام افضل از امام است مطابق آنچه شریعت محمدیه اقتضای آن می نماید چه
 آنحضرت فرمود که یوم القیوم اقوام فان استوفوا علمهم فان استوفوا فقههم فان استوفوا قیامهم
 فیرتفعان استوفوا فایحکم و جهما پس اگر امام عام میدانست که عیسی افضل از دست هرگز اختیار
 می نمود که پیش نماز او شود چه معلوم است که آنحضرت عالم شریعت است

و منزله است از آنکه در آنجا که این شخص است چنین حضرت عیسی اگر میدانست که در آنجا
است البته آنجا را با خود نمیکرد اینست حال آنحضرت در باب درجه فضایل که از بعضی امامان و بزرگان
است تفاوت حدیث و در برین قیاس باید نمود و در باب فضایل آنحضرت بر عیسی از حدیث است
که یکم حضرت عیسی پیش روی او جهاد خواهد کرد البته از او افضل خواهد بود و در حدیث آمده که
یحییٰ یوسف الکلی الشافعی در کتاب کفایه الطالب بسند خود روایت نموده من این عیسی
قال نبینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی جماعه من اصحابه اذا قال علی نعم فلما اصر به قال من ادع ان
ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمته و الی ابراهیم فی حلمه و الی نظر الی علی بن ابی طالب و یسعی
در کتاب خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده قال صلی الله علیه و آله من ادع ان ینظر الی آدم فی علمه و الی
نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی علمه و الی موسی فی هیبت و الی عیسی فی جهاده فانه ینظر الی علی بن
ابی طالب عم و شایخ موافق نیز این روایت را ذکر کرده و تضعیف آن نه نموده و در صحیح و اقدم
از او انحراف و مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت هر که خواهد که نظر کند بسوی آدم و در علمش و بسوی
نوح و در فهمش و بسوی یحیی و در زهدش و بسوی موسی و در غضبش پس نظر کند بسوی
علی بن ابی طالب و بمن حدیث در صحائف و هدایه السعدا و جواهر الاخبار از جابر مرویست
بابط از آنچه در روایت شد اینست مجملی از آیات و احادیث متفق علیها که دلالت تمام دارد
بر اینکه جناب علی بن ابی طالب و اولاد او اجداد آنحضرت را فضیلتی و مزیتتی حاصل است
بر انبیای سابقه اما احادیث که در باب فضیلت ایشان بر پیغمبران سابق بطریق امامیه
و اراد شده و امامیه بروایت آن متفق و اند پس بلا اغراق گفته میشد که کتابی ضخیم می باید تا
تمام الجمله نماید و اما فضیلت آنحضرت بر سایر انبیاء من جهة الاعتبار و العقل پس اینست
که معادیم است و نشاهد که افضلیت و کثرت ثواب باعتبار کثرت صفات حمیده و قیام
بالحسن پسندیده و تحلی مشاق افعال با خلوص نیت و در راه رضای جناب حق سبحانه و تعالی
است و اینکه کتب سیر و تواریخ را دیده و بمیزان اعتبار ابتلا و صنوف ربایا و حسن علی
بن ابی طالب علیه السلام را که نصرت راه حق و دین متین و سبب الحریه و انحراف
نظم و زامده پیچیده میداند که آنحضرت کوی سبقت بر انبیای سابقه داشته و در
چنانچه قطره از ان بجا و اندکی از ان بسیار در خاتم عالم است و قوم که در
در باب اثبات خلوص نیت آنحضرت را که در حدیث و روایات آمده

محمود و کاظم نام فرمودند و در سوره هان اتلی بالتمام و التمام ایشان نازل گردید و در کلاه از
 دست حق پرست آنجناب عمرو بن عبده و داخل داد انوار گردید جناب رسول خدا صلعم و در
 آنحضرت فرمودند اضربه علی یوم الیخندق خیر من عبادة الیقین الی یوم القیامة اما بیان و بیکر صفات
 کالیه آنحضرت از علم و سخاو غیره پس زیاده از آنست که در امثال چنین رسائیل ششم از آن مستطور
 گردود و نوید اینست آنچه بعضی از اعیان علما می مذاهب اربعه در شرح مقامات و شرح کتاب مناقب
 یا سناد خود از اخطب خطابی جو از زم روایت نموده که او گفت اخبرنی السید الامام العزیز رضی
 شرف الدین ابو الفضل الحسینی فی کتابه الیوم من مدینه الری اخبرنا السید ابو الحسن علی بن
 ابیطالب الشیبانی بقرا تلی علیه خبرنا الشیخ العالم ابو النجم محمد بن عبد الواب بن عیسی التمالک
 الرازی اخبرنا الشیخ ابو سعید محمد بن احمد بن الحسین النیشابوری اخبرنا محمد بن علی بن جعفر
 الاویس بقرا تلی علیه حدیثی معاذ بن ذکریا ابو الفرج عن محمد بن احمد ابی الثلج عن الحسن بن محمد
 بن بهرام عن اوصاف بن موسی القطان عن جریر عن یثرب عن مجاهد عن عباس قال قال رسول الله
 صلعم لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب
 هم و چون از طی این مرحله فارغ گشتیم میگوئیم که سعد الدین تفتازانی استدلال نموده بر فضیلت
 جناب خاتم الانبیا بر سائر پیغمبران باینکه جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید کنتم خیرا من اخرجت للناس
 و معادوم است که خیریت آنها بسبب آنست که آنها در دین خود کامل میباشند و معلوم است که امت
 آنحضرت در کمال تابع کمال نبی خود هستند پس نبی صلعم افضل باشد بر سائر انبیا و خیر الدین
 را از استدلال نموده بران باینکه جناب حق سبحانه و تعالی بعد از انکه انبیای سابقه را
 باوصاف حمیده ستوده آنحضرت را محاط طیب ساخته میفرماید اولئک الذین یدعی الله علیهم ائمه
 پس اقتدای آنحضرت بانبیای سابقه بر آنحضرت واجب خواهد بود پس می باید که آنحضرت
 متصف بجمیع صفات کالیه انبیای سابقه باشد که هر یک از آن در آنها متفرق بود پس آنحضرت
 از آنها افضل باشد و هم استدلال نموده باینکه دعوت آنحضرت در باب توحید و عبادت
 با کثر بلا و عالم رسیده بخلاف سائر انبیا و خوب آن یکون افضل من سائر الانبیا است پس منظور
 از نقل این استدلال آنست که فی فضیلت جناب خاتم الانبیا بر سائر پیغمبران نموده اینست
 که تا در باب عقل و هوش بنظر انصاف به بینند که با وجود اینکه سبب انبیا با امثال چنین مقدمات
 احتیاج به بر فضیلت جناب سید المرسلین صلعم بر انبیای سابقه نموده قائل بفضیلت

آنحضرت شده اند چون می بیند که شیعیان با قوی الایجاب بسیار تشیع می نمایند
متنبک گردیده قائل بفضیلت جانب علی بن ابیطالب عدم بران بیانی با غیبه میباش
و فضیلت نفس نبی را مثل فضیلت نبی می انگارند آنرا از امور و طعن و تشنیع میسازند
و از خدا و رسول او شرم و آزرند و فاعث بر او یا اولی الا بصار و چون عذر علانی میزنند
عترت را و در باب این عقیده بتو واضح ساختیم پس اکنون وقت آن رسیده که با نام بار معجز
تشنیعات ناصب عداوت اهل بیت پروازیم و تلمیحات عوام فریب اورا که در سالهای
پس میگوئیم قوله که ایشانرا درین سکه با هم خرفشار بسیار است الی قول
عن هشام الاحول لا قول این تشنیع بتشیعی میباشد که یکی از یهود یا نصاری که اهل اسلام
پیغمبر خود را از حضرت موسی و عیسی و سائر پیغمبران مریسان که از انجمله حضرت ابراهیم و
که جد پیغمبر اینها بوده اند افضل میدانند و میان ایشان درین عقیده خرفشار بسیار است
معتزله از اهل اسلام میگویند که انبیاء و رسال از همه یکمرتضف بفضیلت نمی باشند و قومی از
اهل اسلام میگویند که آدم از جمیع پیغمبران مابعد خود افضل است لحق الالبوة و بعضی از اهل
اسلام گفته که سبکوت درین باب افضل است و بنیادی از اهل اسلام بفضیلت پیغمبر
خود قائل شده اند چنانچه قسطلانی در کتاب مواهب لدنیه باین اختلافات تصریح نموده و چون
معتزله درین باب رو تشنیع بر اشاعره و غیره که قائل بفضیلت پیغمبر آخر الزمان شده اند
نموده اند آیه که نص است بر سکه تفرقه و تفاوت میان انبیاء نیست و در کتاب خدا که بزرگ
ایشان شده موافق مذهب ایشان موجود است چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید
قوا و انزل الینا و انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ما از
موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون یهود و نصاری
را در اثبات این مطلب از احادیث رساند ایشان مرتفع شد لیکن بنابر مزید الزام
ایشان از احادیث پیغمبر ایشان که در کتب صحیحین ایشان وارد گشته است در سوره
التوبه مسلم در صحیحین خود از الی هریره روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله
ایشان را یهود و فقال الیهود فنی سمع لاد الذلی اصحابه و یهود و نصاری و غیره و در صحیح
اسلم الیهودی فقال ای خبیث و علی محمد فجار الیهودی و یهود و نصاری و غیره و در صحیح
مسلم لا تفضاؤنی علی الانبیاء و فنی روایت لا تفضاؤنی

[illegible]

که فخر الدین رازی استدلال نموده بر خوال آن شامیر اسامه و عمرو بن العاص بر ابی بکر و عمر رضی
استدلال ناصبی با چنانکه اسلاف و ائمه او منکر آن باشند و البته بر کمال سخاوت رازی او
میکند و هرگاه اینک ادانتی پس چشم انصاف ببیند که بنسب بی دینستی موافق عادت
مستمره خود چگونه درین مقام تبلیغ را بکار برده چه امامیه چگونه تجویز خواهند نمود ایستگاه امام
و دینی غیبی که تابع آن نبی است برو فضیلت داشته باشد آری اگر اشاعره بان قائل شوند
چون میطابقند با عقیده ایشان که جواز فضیلت محکوم و تابع است بر حاکم و مجموع و هر زد
یا هیچ مستبعد نباشد کلام درین است که وضعی نبی ما که سید المرسلین باشد بر دیگر انبیاء
فضیلت داشته باشد و این کلام سخاوت انجام او چنانچه می بینیم باین مطلق ربط ندارد و قوله
و تقدیم نبیین بر صدیقین و شهدا و صالحین الخ اگر این استدلال صحیح باشد لازم آید که قول
اشاعره باینکه انبیای هر سال از فضل از ملائکه میباشدند از معترض اعتبار ساقط کرد و چه در قرآن
مجید بر سیل اطرا ذکر ملائکه مقدم بر ذکر انبیاء واقع شده قوله چنانچه در الهیات جانب داری
الخ اگر از شعور بهره داشتی میدانستی که این غیب جانب داری جانب باری عزراست
نه جانب داری بندگان کدام عاقل منصف تجویز خواهد کرد که خدا را ظالم و فاعل قباح داند
و قائل شود باینکه این ظلم و ستم که بر انبیای مرسلی واقع شده و این زناهای امهات و بنات
و قتل نفوس و نحو آن که در جهان واقع میشود فاعل همه آن جناب حق بیخانه و تعالی باشد
که غنی بالذات و حکیم علی الاطلاق است و خود باشد و دانی که از قول بوجوب صدق
افعال الهی نظر ببق عالم او تعالی بجمیع کائنات و ابقای وعده اشاعره را چاره نیست
پس هر قول بوجوب موجب اخراج جناب باری است از الوهیت لازم می آید که اشاعره
قائل باشند باینکه حق تعالی هم ظالم است و هم فاعل قباح و هم باید او را خارج از الوهیت کند
پس از اینجا واضح میگردد که محل قبیح کیست و مورد تحقیر کدام بالجمله بنام این مسئله
تهیات که امامیه بان قائل شده اند اساس اصول اهل اسلام است چه اگر بنده فاعل بالاختیار
باشد اصل تکلیف که بنامی بعثت انبیاء بران موقوف است لغو و باطل باشد و تکلیف
بالمحال لازم آید و بعثت انبیائی که مذهب آنها تحریک خود است و موجب ظلم و قتل نفوس
بغیر حق و نحو آن باشد درست بود و تصدیق کذاب که بدو غ و دعوی نبوت کرده باشد مجو
چنانچه توضیح این معنی در موارد گذشت پس در حقیقت مبطل و بیهوده و نیکو

هر دو بلکه مبطل امامت نیز نواصب عداوت و عترت ظاهره اند که برخلاف این قائل شده اند^{۱۰}
نه امامیه قوله و بنو حیدر برای تعالی الحج استناد ابطال توحید جناب باری بطرف کسی سزاوار است
که قائلان تقدم صفات ثمانیه باشند قوله و کمال بی نیازی او الحج اگر مراد از بی نیازی این است
که غنی بالذات است و هیچ وجه شائبه احتیاج درو نیست پس این عیب مذہب امامیه
است و بر عکس این است حال نواصب چه آنها خدا را محتاج میدانند اطراف صفات ثمانیه
چنانچه دانستی و اگر مراد از بی نیازی اینست که حق تعالی را جائز است بلکه بفعل می آرد قباح
عقلی را مثل اینکه عاجز را تکلیف میکند یا آنچه مقدور آن ندارد و ازین قبیل میدانند تکلیف حق تعالی
که بکفار در باب ایمان آوردن نموده و تصدیق انبیای کاذب بروجائز است و اذ حال
انبیای مرسل در جهنم و اخلا و کفار در بهشت و نحو آن پس پناه بخدای عزوجل که او تعالی
باین معنی بی نیاز باشد چه عقل کافه معقله و معظم آیات قرآنی و احادیث نبوی و ولایت میکند
برینکه حق تعالی منزله است از امثال چنین صفات ذمیمه قوله و همچنین در شرائط امامت
الحج اگر بحجرت قائل شدن باینکه اوصیای جناب خاتم الرسل افضل از انبیای سابقه بوده
اند نبوت انبیای سابقه ذلیل شود و ایمان بانبیای سابقه از دست رود و باین تقریب
شیعیان محل ذم و تثنیع شوند پس وای بر کسانیکه برای پاسخ خاطر ابو بکر و عمر و عایشه
مرتبه نبوت نبی خود را که بالاتفاق افضل از سایر پیغمبران بوده ذلیل سازند و در تعظیم
و افراط محبت این چند کسان که مدت الحمر اکثری از ایشان مشرکین بوده اند و بت پرست
بالاتفاق و بعد اسلام ظاهری چندی در حال نفاق گذرانیدند و چندی در حالت رجعت قهر قهری
و ارتداد چنانچه مشعر است بان خبر حدیبیه و ماجرای عقبه و استفسار عمر از حال خود در باب
نفاق از حدیفه و تخلف از تجهیز جیشی که در باب آن جناب نبوی فرموده لعن الله من تخلف
عنه و منع قرطاس و نحو آن و این را مجرود ادعا خوانند پنداشت بلکه از روایات کتب معتبره
ایشان به ثبوت پیوسته تفصیل آن درین مقام مستلزم خروج از مبحث میشود و آری
بالاجمال ضمه و راست که مجالی از آنچه بان اشعار نموده شد که برای پاسخ خاطر این چند
ناکسان مرتبه نبوت نبی خود را ذلیل ساخته اند بیان کرده شود پس بدانکه بخاری و مسلم
در صحیحین خود از انس روایت کرده اند که گفت قال رسول الله صلعم بینا اننا نم ثم رأیننی
فی الجنة فاذا امرأة تتوضو الی جانبی قصر فقلت لمن هذا القصر قالوا الحمر فذكرت غیرته فویست

مدبر فکری عمر و قال اعلمیک انما بارئ الله وازما سر روایت کرد و اندک قال صلوات الله علیه
الجنة فاما بالرمضاء اذ انی طاعة وسمعت خصیفة نعل فقلت من هذا فقال هذا بل وایت
قهر ایتنا به جانیة فقلت لمن هذه فقال اوامر من الخطاب فایت آن او حله فذکر است
روایت مدبر و باین مضمون احادیث متعدد و در صحاح خود روایت کرد و اندک
عمر باین مرتبه باشد که جناب سید الکمر ملین صاحب در عالم خواست او غیرت است او که باین مرتبه
و نتواند که می توقف فرماید و حال اینکه آثار غیرت هر کسی که در عالم صبر و استقامت ظهور
رسیده بر یکجایک از اهل اسلام و کفر مخفی و پوشیده نیست اما بیان غیرت این که از روی
قول سیوطی مستفاد میشود پس اعراض از ان اولی و انساب است این جمعه برای آنکه
تا شایسته و عایشه را فضیلت قرار دهند بر صحابه دیگر و بر پیغمبر خدا صلعم چنان دروغ بیفروغ کنند
آیا هیچ عاقل نجو یزاین خواهد کرد که بلال و رمیضا قبل از اینکه جناب سید الکمر سلیمان و ابی سحبه
ظاهرین او داخل بهشت شوند آنرا در بهشت باشند و پیغمبر خدا اینقدر نفهد که با وجود این که
جناب حق سبحانه و تعالی در حق او فرماید ان نبی اولی بالمؤمنین من انفسهم جای کریم سخن و فرار
نمودن از خانه بجز بجز و تذکر غیرت او نیست پیغمبر خود را اینقدر بزدل قرار داد که
بجز و چنین خیال فاسد بگریز و تاباشد که باین جهل عارف را از غر و ات بر طرف شود و مسخر
متبع از دیانت و امانت مدعیان اهل اسلام است و طرفه تر اینکه غیرت عمر باین مرتبه
قرار دهند که دانی و از پیغمبر خود برای اظهار فضیلت عایشه سلب غیرت نمایند و
در صحاح و غیر صحاح کتب معتبره خود روایت میکنند که عایشه بر کتف مبارک حضرت رسالت
پناه ایستاد از برای تماشای غنا و ناصی و بازی کردن سودان بنی ارقده و آنقدر طول
حضرت گفت آیا بر شدی از تماشا و گفت نه حضرت از زیر پاهای او صدا زد که بحال
باشد ای بنی ارقده تا حمیرا شما را تماشا کند و بنی ارقده در پشت دیوار بودند و آنقدر سر
حمیرا رسید که آنها را به بیند و در پشت تماشا کند و بعد از آنکه گفت که حمیرا رسیدم و آنرا
فرود آمد و عایشه از برای راوی نقل کرد که حمیرا رسید و آنرا فرود آمد و عایشه
چهره شد و بودم لیکن میخواستیم که معلوم کنیم که تا چه حد حمیرا را می بیند و آنرا
تر مدی نقل میکند از عایشه قالت کان رسول الله یسیر فی البیت فمر به ان یرکب
رسول الله فاذا جشیه ترقض و اصیان و له انقال یا ایها النبی انی اری فی

[illegible]

که چون ازین سفر الصلح مراجعت عثمانی من و زبیتش رومی تو و ف بزیم و خوانندگی کنیم
حضرت صالح فرمود که بگردید و کرده بزن و اگر نه بزن پس شروع کرد و زدن بجا بود بگردید و داخل شد
و او میزد و پس علی عم داخل شد باز به پیش قبول زد و بود که عثمان داخل شد و بنویز میزد که هر
داخلی شد آن کنیز و ف را در زیر محض خود گذاشت و بران نشست پس حضرت فرمود
بدانیکه شیطان از تو میترسد ای عمر زیرا که من نشسته بودم و آن کنیز که میزد و ف را بگردید
و علی و عثمان همه داخل شدند و باز میزد و چون تو داخل شدی و ف را انداخته و بران
نشست و بنویز لغوی از غایت روایت کرده است که گفت رسول خدا صالح در مسجد نشسته
بود که شنیدم جدای بلند و آواز اطفالی چند پس حضرت بر خاست که ناگاه دید کنیز کی حبشیه را
که خیر قصید و اطفالی چند بر دوش او داشت پس حضرت صالح فرمود ای عایشه بجهات تماشا کن من
روشم و چانه خود را بروش پیغمبر گذاشتم و مشغول تماشا شدم تا آنکه حضرت صالح فرمود
آیا سیر شدی من گفتم نه و میخواستیم که قدر و منزلت خود را نزد آنحضرت به بینیم که تا چه قدر از
برای من صبر میکنند ناگاه عمر پیدا شد پس مردم از سر آن کنیز که متفرق شدند پس حضرت فرمود
که من می بینم شیاطین جن و انس را از عمر میگردانند عایشه میگوید که من نیز برگشتم و اعجابه
یا وجود و عوی سنانی برای پاس قضایات عایشه پیغمبر خود را بان تمکنت و وقار و آن غیرت
و حمیت در حالتی که از عمر شریف آنحضرت پنجاه سال بلکه زیاده گذشته باشد منسوب سازند
که از وجه خود را به نفس نفیس بر داشته و او را بر دوش خود گذاشته تماشا می رقص و لعب
او باش حبشیه نماید و آنهارا بگوید که شما دیگر رقص کنید تا عایشه شما را تماشا کند و از عایشه
به پرسد که سیر شدی یا نه جناب حق سبحانه و تعالی کافه امثال چنین بی دینان را زود بدرکات جهنم
و اصل نماید و محکم سازد که مرتبه نبوت را چنین ذلیل و خوار و بی مقدار برای پاس خاطر و حفاظت
ناموسی چندی از اراذل منافقین صحابه کردند علاوه بر آن اینکه شیعه امامی هرگاه پاری جگر رسول
خدا صالح را که جناب حق سبحانه و تعالی در باب آنهاست هاد و اوده بایست که آنها بمنزله جان
رسول اند و گص بر تظہیر آنها کرده و پیغمبر خدا در باب آنها فرموده که ما و ایشان از یک
نور آفریده شده ایم نظر بقیام ادله و پراہین قاطعه و ہم نظم یا بکنه قول بفضیلت آنها داخل
است در باب تعظیم و تکریم جناب سید المرسلین صالح و فضل از انبیای سابق دانند صریح
خدا و تهرانی و پیرینه ایشان که از اسلاف باخلاف رسیده بی اختیار بحرکت می آید و با مثال

که با ممان چنین حرفهای نادرست اتباع اهل بیت نبی را خور و سهمام ملام می سازند بنا افتخار بیننا
و بین قومنا با حق دانست خیر الفا تحسین جیف صد جیف برای اصلاح حال پراختلال چندی منا فقیه
صحابه چه اسبابهای فاسده که ننهادند و چه قوا عداک بنده که بر پا نگردند اندیش یار من
پوشش می باید تا پی به یار یکسهای ایشان بر د فاعل جمیع افعال خدا را میداند تا قول عمر اینک
پیغمبر کو خواست که علی را خلیفه سازد لیکن خدا خواست مستحسن و بجا باشد حسن و بهج
از افعال سبب نمایند تا امامت مفضول که اصحاب ثلث باشند بر فاضل که علی بن ابیطالب
است مجوز سازند بنای اجر و ثواب بر کثرت عبادت و تحمل مشاق مرضیات الهی و اتصاف
بصفات پسندیده جناب باری و اخلاص نکذارند تا فضیلت علی بن ابیطالب بر اصحاب ثلث
به ثبوت نرسند پیغمبر خود را جاهل قرار دهند و باب تأیید نخل و غیره تا برای ایشان عذری باشد
و در باب جهل عمر که بنامی قول اولو الاعلی اهلک عمر بران بود و خطای رای پیغمبر خود قائل شوند
و در مواضع بسیار و تصویب رای عمر تا برای ایشان مستمسکی باشد در باب منع عمر از آوردن
دوات و قمر طلس دور صحاح خود احادیثیکه دلالت بر صدور ذل و اب از انبیا کند روایت نمایند تا کسی
را مجال این نباشد که اصحاب ثلث را اصدور معاصی مطعون سازد و به پیغمبر خود نسبت نمایند
که در حال جنایت میخواست که نماز با جماعت گذارد تا برای عمر که بحالت جنایت نماز جماعت
واقع ساخت دست آویزی باشد و بطرف پیغمبر خود اسناد استماع غنا و کلمات لهو
و باطل نمایند و عمر را از ان منزله سازند تا فضیلت جزمی عمر بر جناب افضل الرسل خاص
شود از این قبیل اگر فضاخ اعتقاد است و قباخ سرائر ایشان را بر نگارم موجب ملال مستمعین
و اطناب کلام میگردد و بالجمه حقیقت حال کاهی ظاهر و هویدا گشت لیکن ملک من ملک عن بینة
و حیثی من حی عن بینة قوله و مستمسک ایشان درین باب الحج در کتاب صوارم الهیات
و اوضح ساختیم که بنامی اعتقادات اثنا عشریه در اصول دین سر و لائل قطعیة عقاییه است و بر اوله
سمعیة متواتره که آیات کتاب الهی باشند و احادیث متواتره متفق علیهم باین فقرات
و احادیث غیرت که متواتر معنوی رسیده باشد و از همین باب است بنامی این عقیده که
بالفعل محال گفتگو است چنانچه بالا محال بحدیث ظهور آمد پس این تطویل ناصبی درین مقام
محض از فضول کلام است و موجب الملل مستمعین کمالی چندی قوله زیرا که با جماع قطعی الحج
اکثر مراد از اجماع اجماع مخالفین اهل بیت است فحاله کمال اجماع البقیة فی عدم الحجمة

و اگر مراد از آن اصل است پس دعوی انعقاد آن اولیای حضرت مایه قوله و ظاهر
است که محمّدان این روایت را در جواب این کافی است قول شاهر اذالم یکن المجر
عینی صحیح فلا غرو ان یرتاب و اصبح مسفر بالجماع کسی که کتب امامیه را دیده میداند که این
حرف ناصبی یا ناشی از جهل با دله امامیه شده و یا غشاة و غشاة است بصر بصیرت او را که در ساخته
و لا ادانستی که اوله فضیلت جناب ائمه کم از اوله فضیلت جناب سید المرسلین سلام
نیست بر کافران نبیا و رسول قوله بطریق نمونه الخ در محل خود و تقریر یافته که فساد
مدلول لازم نیست و از زشتی نمونه چیزی وقتی بی بدی آن چیز میتواند
نمونه از مردین کاذب قادر نباشد و لا منظور بلکه مقطوع آنست که او در نمونه حیانت
بکار برده پس بدی نمونه دلیل بدی آن چیز نمیتواند شد خصوصاً در صورتیکه نماینده نمایان
تعمیت باشند علاوه اینکه جمیع تعالی عنقریب ظاهر میشود که هر چند این ناصبی بکمان خود
اوله واضعیف الکشته از جمله اوله امامیه انتخاب نموده آورده تا او را تضعیف آن ممکن و میسر
شود خالی از قصور است و از شائبه نقصان علی رغم انف هذا الناصب منزّه و مبرری
قال الناصب الجمعان علیه ما علیه شجره اول آنگاه ائمه در علم افضل بودند بر انبیا پس افضل
باشند در مرتبه زیرا که خدای تعالی میفرماید قل هل یتونی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
قد روی الراوندی عن ابی عبد الله غم قال ان الله فضل اولی العزم من الرسل علی الانبیاء بالعلم و در
علمهم و فضیلتهم و علم رسول الله صلعم بالایعلمون و علمنا علم رسول الله صلعم و تلی قوله تعالی
هل یتونی الذین یعلمون والذین لا یعلمون جواب ازین شبهه آنکه این خبر علی فرمود
الصحیح و لا یت میبند بر زیادتی ائمه در علم و استیجاب علوم مرسلین زیرا که محتاج بر علم متقدم
و مطلع باشد و چون شخصی در زمان متأخر باشد از علمای سابقین بلا شبهه علم جمیع آن علمای
اخاطه خلاف علمای معاصر یا متقدم که احاطه ایشان بر علوم معاصرین و متأخرین صورت
نمی بندد و ازین فضیلت جزعی فضیلت کلی در علم هم حاصل نمیشود چه جای صفات و یکدیگر
و اجتماعی روشن کنیم خودی این زمان که سائل کافیه و اباب و واقعی و تصانیف این مالک
و این هشام و ازهری و غیره علمای بخور که سابق گذشته اند و علمای ما را شبهه علم و سائل
در علم هر یک ازین علمای مذکورین خواهد بود و آنکه یک ازینها سائل
طبیع زانی او اطلاع نداشته و مقرر است که اینها سائل بتأقی الا فکار و این

نویسنده مخفی بر همه آنها اطلاع حاصل کرده است و این همه رتبه را به وسیله این پنج یکی از این علما
 مذکورین نخواهد بود تا با نصیحت چه رسد زیرا که در سطح و در علم و تعمق نظر و غور و فکر و سنن ائمه
 را بدلائل آن شناختن و با خدیز و قیقه را در یافتن و با استخراج مسائل نادره بقوت آن
 و تسبیح کلام عرب اصالة فضیلتی است که اصلا استیجاب و عبور بدان نمیبرد و علی هذا القیاس
 منافی این زبان را نشان گفت که از او سطر و ابو نصر فارابی و ابو علی بن سینا کوی مصابقت
 و دواست حال آنکه بر استخراجات همه اینها اطلاع دارد که هر یک را از اینها البته حاصل نبود
 و علی که عرض سیغی خوانده برخلیل بن محمد بر ترو فائق نمیتواند شد مسلمنا لیکن از کثرت
 علم کثرت ثواب لازم نیاید و مدار فضل عند الله بر کثرت ثواب نیست نه بر کثرت علم و الا
 آنکه پیش حضرت خضر بر حضرت موسی لازم آید و هو غلاب الابعاج مسلمنا لیکن کثرت علم
 که در کثرت ثواب است آن علم است که مدار اعتقاد و عمل باشد نه علوم زائده
 و همان علم مراد است در آیه قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و هر نبی را علمی
 که در اعتقاد و عمل است بوجه اتم حاصل بود اگر زیادتی و فضیلت آنکه از یاد دیگران را
 باشد در علوم دیگر خواهد بود و دلیل این مدعا آنکه اگر آن علم در نبی بوجه اتم حاصل نباشد
 از عهده تبلیغ و بیان احکام چگونه براید و غرض بعثت از وی چگونه حصول انجامد انتهی
 اقول قوله جواب این شبهه آنکه الح تمویض ناصبی این حدیث را بقول خود علی فرض
 آنکه در دو است باینکه هرگاه روایت شود داشته باشد از آیات و احادیث متواتره
 و مضمون آن قطعی خواهد بود که من حیث السند ضعیف باشد و هرگاه این روایتی پس
 بدانکه حدیث ششمان است بر دو مقدمه یکی اینکه جناب آنکه از انبیای سابقه عالم تر بودند
 و در آنکه عالم تر افضل میباشد بر کسیکه در علم از او کمتر باشد و کلام ناصبی چنانچه می بینیم صریح
 است در اینکه ناصبی صغری را مسلم داشته منع کبری مینماید یعنی ضرورتی ندارد
 که عالم تر باشد بر کسیکه او از او عالم تر باشد و این منع او در حقیقت منع صحت آنست و در
 حدیثی که در آثار صلح و علیایی کبار خود شنیده است زیرا که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید بر فرخ
 انما یؤمنوا بالله و الذین اووا العالم درجات غزالی بعد استشهدا باین آیت بر
 که در اجزاء العلوم از این روایت میکند للعالیاء درجات فوق درجات المؤمنین
 و درجه تاین الدراجات و در تمام و از اینجا واضح میگردد که مراد از او او العالم کسانی

باعتقاد که محبت علم زیادتى داشته باشند بر مؤمنین چه ایمان را علم فی الجمله لازم است و کما لا یخفى
و هم میفرمایند قل یشی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و این آیت بتقریب با تقدیم
و آیت بر مطلوبت مینماید و از سنجاست که عالمی اسلاف و اخلاف امامیه و شایعه الاستدلال
حق نمایند بر فضیلت انبیا از ملائکه یا حق آیه چنانچه شارح موقوف از آنجمله است من شبهه فیرجع
الیه و هم غزالی در کتاب اجیاز العلوم بعد از آنکه استشهاد بر فضیلت علم بقول جناب حق
سبحانه و تعالی شهد است ان الله الاله هو الملائکه و اولوا العلم غنوده و منک و یدخانظر کیف بدایه بنفقه
و شنی جمله مائت و شش اهل العلم و ناهیک بهما اشرفا و فضلا و جلا و نبلا بالجمله اگر استیجاب
آیات و احادیث درین باب نموده شود کلام خارج از ما نحن فیه میث و دو کافی است درین باب
استدلال حق تعالی بر فضیلت حضرت آدم بر سایر ملائکه اعلم حضرت آدم با سائر که به تعالیم جناب
حق سبحانه و تعالی حاصل کرده بود و جمک است اعتبار فی ملائکه در باب فضیلت او نظریه کجبر و اینکه
برینها زیادتى علم و متکشف کرد و بد کما قال الله تعالی و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه
فقال انبیونی باسماء هؤلاء ان کنتم صاد قین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم
الحکیم قال یا آدم انیسهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال ألم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض
و اعلم ما تبذرون و ما کنتم تکتلمون بالجمله این مقدمه از جمله مسلمات بین العقلاء است لیکن
انکار شاه صاحب فضیلت عالم را بر غیر عالم کو بدیهی باشد متضمن و و فائده است یکی
نفی فضیلت غیرت جناب رسالت ما بر سایر انبیای سابقه که بالفعل کلام و و دانست
و دوم نفی فضیلت علی بن ابیطالب عم بر جناب خلیفه ثانی که در مرتبه پیغمبر انبی یگانه روزگار
و قول ایشان کل الناس ائمة من عرستی المحدثات فی العجال بر صفحه روزگار از جمله یاد کار و تمثیلی
که آورده اصلا مطابق محمل نه نیست چه از جمله بدیهیات است که هرگاه جمعی تلامذه یک
یاستاد باشند کو بحسب زمانه تقدم و تاخر داشته باشند و فرض نمائیم که تلخیص متاخر از آن
استاد علوم بسیار اکتساب نموده که تلامذه متقدمه را آن جامعیت حاصل نبوده و متاخر اعلم
از آنها افضل خواهد بود و گویا اینها متقدم باشند و افاضه علوم جناب پیغمبر ما و ائمه اهل بیت آنحضرت
که از جناب حق تعالی شده هرگاه زیادت داشته باشد بر علوم انبیای سابقه البته از آنها افضل
نماید و و هرگاه اینها افضل باشند در علم بر انبیای فضیلت مطلق که از قول حق تعالی
الذین یعلمون و الذین لا یعلمون متغایر میشود و ثبوت پیوسته و درجات ایشان از آنها

۱۹
 از آنها هر تفع کر وید چنانچه دانستی و فضیلت آدم باین آیه همچنین تقریب بر ملائکه ثابت میگردد و
 و بیس مراد واقعی ذلک المقام ازید من ذلک بالجمله کنی که بکتاب کافی اثبات فضیلت پیغمبر
 بر انبیا و همچنین فضیلت انبیا بر ملائکه مثل تفسیر کبیر و شفا فی قاضی عیاض و مواهب لدنیه و دیگر
 کتب کلامیه مراجعت نموده میدانند که با مثال چنین اولی که نوشته اند منظور فضیلت آنحضرت
 است علی الاطلاق و منظور امامیه هم از دعوی فضیلت جناب امیر و باقی آنکه همان است
 که قوم را منظور از فضیلت پیغمبر خداست بر انبیا و سابقه و امری تواند بران مطلوب
 نیست پس مانع مقدمات اولیه فضیلت آنکه در حقیقت مانع مقدمات اولیه فضیلت جناب
 خاتم الانبیا است که ای حق و ایضا هرگاه فضیلت آنکه فی الجمله بر انبیا واضح کر وید فضیلت
 علی الاطلاق هم بمعترض ثبوت میرسد لعدم القول الثالث اما عدم فضیلت علانی متاخرین بر
 علانی سابقه با وجود فرض علمیه متاخرین پس بر تقدیر تسلیم بنا برین خواهد بود که متاخرین
 خوشترین متقدمین میباشند و آنها اساتذہ متاخرین اند و معاینه را فضیلت مستحق است
 بر متعالین و آن در مانحن فیه مفقود است علاوه برین آنکه اگر قول تو علی الاطلاق صحیح باشد
 باید سیبویه و بوعلی سینا و افلاطون از اساتذہ خود از حیثیت آنکه آنها عالم تر و با ستمتر از آنها
 بوده اند افضل نباشند و الا بقول به احد و ایضا اگر مقدم و مقدم بودن مستلزم عدم فضیلت متاخر
 و مقدمی باشد لازم می آید که استدلال فخر رازی که امام تست بقول حق تعالی اولئک الذین
 ابدی اند فیه هدایم اقتدر فضیلت جناب خاتم النبیین علی الانبیاء العالقیین صحیح و درست نباشد
 الا بحقی قول سلمان لیکن از کثرت علم کثرت ثواب لازم نیاید الخ بدانکه فخر الدین رازی نیست
 نه دلیل و اثبات فضیلت پیغمبر آخر الزمان ذکر نموده و همچنین و دیگر علما و اهل سنت و
 تب خود و لائل بسیار بر اثبات فضیلت خاتم الانبیاء مذکور ساخته اند که بمثل آنچه ناصب
 مدوات عترت طاهره درین مقام میگوید مستقص می توان ساخت هر که درین باب شک داشته
 اش بدان رجوع نماید پس یا ناصبی محال نزاع را نه فهمیده و یا آنها اولیه مطابق دعوی خود مذکور
 ساختند و همچنین کلام جاری است در باب فضیلت انبیا بر ملائکه و ایضا لازم می آید که جناب
 صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب آنچه از اصحاب فضائل خود بنا بر احادیث صحیح ایشان ذکر نموده اند
 تفصیلی این اجمال آنکه ترمذی در صحیح خود روایت نموده قال جاء العباسی الی
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم و کانہ یسأل عن شیء فقال انبى علی النبى صلی الله علیه و آله و سلم
 انما افقوا و انت رسول الله قال

اما محمد بن عبد الله بن محمد الطائفي في خبرهم ثم في خبرهم من قبيل
 خبرهم فرقة ثم جعلهم قبايل فجليل في خبرهم فتبينه ثم جعلهم بيوتات فجعلهم في خبرهم بيتا وضمير
 كادى وسلم از جابر روايت كزده اند قال قال رسول الله اعطيت محمدا لم يعطوه احد
 قبل كان كل نبى يبعث الى قوم خاصه وتبعث الي كل اهل الجاهل واليه
 محل الاخذ قبلي وجعلت لي الارض طيبه وطهورا وسجدا فايما راجل اوركه الصاواة صلى عليه
 كان وصيره على العدو بين يدي سير شهر واعطيت الشفاعه وايضا بنا بر نص برفق
 الذين آمنوا منكم والذين ادنوا العلم درجات صرح ارتفاع درجات علماء تقوا ميثود و ظاهر
 است كه مراد حق تعالى از ان درجات دنياييه و نبيه نخواهد بود پس ارتفاع درجات عبارت
 مزيد ثواب باشد و هو المخطوب بالجملة كلام ما در علوم لدنيه است كه از جناب باري عز وجل
 ملائكة و النجوم دين افاضه آن شده نه در علوم فلفقيه و صوفيه و آن نه از اين قبيل است كه زياده
 آن موجب زيادتى ثواب و ارتفاع درجات نباشد و چگونه چنين نباشد و حال اينكه حق تعالى
 خود را بكثرت و جمعيت آن در مواضع بسيار بقول خود واسه بكل شى عليم ستايش شده
 قوله ولا تفضيل حضرت خضر بر حضرت موسى لازم آيد الخ ابن در صورتى لازم مى آيد كه
 حضرت خضر على الاطلاق عالم تر از حضرت موسى باشد و آن ممكن است چنانچه بايد
 از احاديث اماميه بران دلالت دارد از آنچه اينكه از هشام بن سالم مرويه است كه او از
 صادق عم روايت ميكند كه فرمودگان ساينان اعلم من آصف و كان موسى اعلم من الذى
 مراهم بنند صحيح حديث طولانى روايت نموده كه ترجمه بعض فقرات آن اينست
 كه موسى گفت خدا مرا با هر چه چند موكل كرده است كه تو طاقت آن ندارى و ترا
 هر چه كه من طاقت آن ندارم و در صحيح بخارى و مسلم و ترمذى از سعيد بن
 مرويه است كه خضر جمودسى گفت يا موسى ان لى
 لك سلمة يعني لى ان اعلمه قوله سلمنا اي كن كثرة علم كه موجب ثواب
 و فضليت جناب امير و آل آنحضرت همان افضليت آدم
 خاتم الانبياء پس يا بايد گفت كه اعلميت حضرت آدم بهر چه ذلك
 افضليت بحسب ثواب هم ميشود و يا الجموم و
 و ملائكة مقربين او و علماء مسلمان جاهل باشند با

این بنده عجب است و چگونه موجب کثرت ثواب نشود و کثرت علمیه حق تعالی را در اینها نبینا
مرد و عجمی خود را در اینها از انبیا و اهل بیت شایسته نماید و اینها بان مبالغه نمایند و همچنین
مگر بگویم که اینها اولی فضیلت است از تمام الانبیاء و اهل بیت است و این است و از تفاع ذکر آنحضرت
از این دست همه قریب سن حق تعالی طاعت آنحضرت را بطاعت خود و همچنین در باب
مورد و تجدیدی نمودن آنحضرت بایات کتاب الله و بودن معجزه آنحضرت افضل از
دیگر انبیا و اهل بیت آنحضرت با وجود اینکه از جنس اعراض است اعنی الحروف
و اصوات بخلاف معجزات دیگر انبیا با وجودیکه از قسم جواهر بود و فانی شد و قس
لا اله الا الله علی ذلک و باین همه فخر الدین رازی در تفسیر کبیر بر فضیلت آنحضرت بر سایر
الانبیاء احتجاج نموده پس ناصبی را باید قائل شود باینکه هر یکی از این موجب کثرت ثواب میشود
باید کثرت علم که فضیلت آن از کتاب الله ظاهر میشود بطریق اولی موجب مزید
گردد و یا قائل شود بحکم و دعوی و یا بجهل امام خود و تفسیر ماشاء و اگر مراد آنها اشبات
بهمه جموع اوله باشد مراد امامیه نیز از این خواهد بود و پس باز جهل ناصبی با آنچه مراد
دوم است ثابت میشود قال الناصب الممانده علیه ما علیه شجره دوم تمسک کنند
بر روایت حسن بن کبش عن ابی ذر قال نظر النبی صلی الله علیه و آله و سلم بن ابی طالب و قال
هذا خیر الاولین و الاخرین من اهل السموات و الارضین و نیز بر روایت یحیی بن حسن بر کبش
عن ائمه و ائمه بن عباس قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لی جبرئیل علی خیر البشر
من ابی ائمه کفر جواب آنکه این روایات از ان جنس است که امامیه متفق و اند بر روایت
این روایات روایت اینها تسمی که هست سابق روشن شده است و فهمیدانند خود و امامیه
هم بر و خبر از چیز اعتبار فقط اند و سید و رست ندارند زیرا که حسن بن کبش و یحیی بن حسن
همه مجاهیل و ضعیفا اند کما نص علیه علمای رجالهم و باینهمه بر روایت
مردم و غیر انبیا در مثل این عموماً در کلام رسول شایع و ذائع است و اینها را بجا ذکر
من بر جای دیگر منظور و ملحوظ خواهد بود و عام مخصوص صحبت نموده
نبایه فی الاعتقادات سلمنا التعمیم فی الاشخاص لکن الاسلام
ت عامه حضرت امیر را در حیات پیغمبر بود و بلا شبهه و بلا نزاع عام بود و جهت
درت امیر افضل از اولین و آخرین و اعلی پس مراد غیر آنوقت

است و مراد از اولین و آخرین اولین و آخرین است و صحیح عند اهل البیت و افضلهای البشر
 فی زمان خلافت و لا یخفى و لا ینزع البتة فی قول قوله جواب آنکه این روایات از این مجلس است الخ
 و روایت بی غرر و غرر چه با حمد الله تعالی عنقریب واضح کرد و آنیدم که علمای سنیان یا پس از محمود
 احادیث و کتب خود روایت نموده اند از آنجا که امام سنیان است احمد بن حنبل و صاحب فروع و سن
 و یلمی و نسید علی الهمدانی الشافعی و ابی مرویه و هم عایشه بنابر آنچه در شرح سراج الباقی من الی الحمدید
 و غیره مزبور است حدیث خیر الخلق و الخلیفه در روایت نموده و حدیث علی سید العرب از جمله
 احادیث صحاح است ایشانست و ایضا تشیع علی مرتقی در کنز العمال از خطیب از ابن مسعود و
 جابر و صاحب فروع و اخبار فی حرف العین که از علمای سنیا پسند حدیث علی خیر البشر من الی فقد
 کفر را روایت کرده و هم صاحب کتاب خصائص علویه محمد بن علی الکاتب النظیری از عایشه روایت
 نموده که او در حق علی گفت ذاک خیر البشر الا شک فی الاکافر و ابی مجاهد در کتاب ولایت و اعمش
 از ابی وائل و از عطیه از وفی از عایشه و خطیب خوارزمی از زبیر مکی و عطیه از وفی و قیس بن
 ابی حازم از جریر بن عبدالله و ابی مرویه از حذیفه و ثخیر الدین را زبیری در نهایت العقول از ابی
 مسعود این حدیث را روایت کرده اند پس ناظمی یا جاهل با حدیث کتب خود است و یا
 اینکه بگوید علی رغم اهل البیت احمد بن حنبل و عایشه صدیق و غیره از علمای ایشان در اثنای
 روایات را فسخی شده بودند فاعتبروا یا اولی البصائر علویه برین آنکه خوارج بالاتفاق نزد سنیان از
 شیعه انا میه بدتر اند پس هرگاه جامع صحیح بخاری و غیره روایات خوارج را حجت دانست و احادیث
 آنها را موصوف بصحت سازند اگر بعد از آن احادیثیکه شیعیان بان متفقند اند عمل نمایند و مرا
 جائز نباشد مگر اینکه بگویند که جرم تمسک بدان من اهل بیت رسول صلح که ملک شیعیان است
 قابل مغفرت نیست بخلاف سب علی بن ابیطالب و عداوت آنحضرت که خوارج بان اختصاص
 دارند چه کجایش مغفرت در آن نیست قوله و سنده و درست ندارند الخ در محلی خود تقریر یافته
 که هرگاه حدیثی باشد که مطابق مصحون آن آیات و احادیث قویه دیگر و آمده باشد قول حجیه
 آن از جمله واجبات و ضروریات است و آنکه آنست که کتاب خدا و احادیث رسول
 گو آن حدیث بحسب سند ضعیف باشد علاوه برین آنکه دانستی که حدیث
 امامیه اصلا بر اخبار احاد نیست که سند صحیح داشته باشد پس این قسم یا و ده که
 فضیلت پناه برای اظهار خود مینماید از سر مضحک و باطل باشد و ایضا تصحیح

حدیث نزد امامیه منحصر در وثاقت روایت آن حدیث نیست بلکه چون زمانه حدیثی است
 تلخیص حدیثی در سبیل بفضل الهی استبرار یافت اکثر اوقات چنین اتفاق افتاده که بعضی روایات
 معاصرین بعضی معصوم که تألیف کتاب حدیث می نمودند متنازعین نزد امام متاخر آنها آورده
 از نظر شریف ایشان میگذرانیدند تا صحت و سقم آن احادیث را با ائزان امام دریافت نمایند
 خواه بعیند آن ضعیف باشد خواه قوی و حال احادیث امامیه حال احادیث سننیه نیست که آنچه
 انس و او هریره و ابو موسی تقریبا بنی امیه خواستند یافتند و هانقسم الی الان ماند و نشد که باز
 بمعرض امتحان در آورند و در خدمت یکی از جناب معصوم رفته تصحیح نمایند و با اینست که هر مدعا
 نمی نشیند دلالت میکند بر اینکه ناصب عداوت اهل بیت را کاین سلوک طریق استقامت
 اتفاق نیفتاده و اگر در محمل خود در حقیقت و مبرهن شده که ظواهر قرآن و احادیث صحت است و از
 کمترین قبیح است عموماً آن و شک نیست که ادام عدم قیام دلائل قطعی بر تخصیص عموم صحت
 استدلال. التعمومات از جمله سلبات پس یا ناگهی اول بدلیل قطعی ثابت نماید که مراد
 الذین اولین و آخرین ماعدای انبیاء و ملائکه اند و یا قائل شود بصحت استدلال و یا ضابطه
 پیغمبر اناسید العالمین طامای سننیه استدلال نموده اند بر افضلیت جناب خاتم الانبیا
 سبحان الله پس این استدلال صحیح باشد و حال آنکه بشمول آن با و آخرین و آخرین فی الجملة
 نجفائی وارو و استدلال بقول آنحضرت در حق علی خیر الاولین و الاخرین درستی و صحت
 نداشته باشد با وجود قوت دلالت آن این بذالش عجاب علاوه برین دانستی که مدار
 اعتقاد شیعیان نه بر یک لفظ و دو لفظ از احادیث است تا مناقشه ناصبی در دلالت آن لفظ
 فائده بخان او بچند بلکه مدار آن بر امور جمعی است که قایلانی از کثیر آن دانستی قوله لکن
 انکم التعموم فی الاوقات الخ در علم اصول تقریر یافته که آنچه بدلیل قطعی خروج آن از حکم عام
 به ثبوت پیوسته باشد در حکم مستثنی است و عام بحسب عموم در باقی حجت خصوصاً نظر
 باینکه متکلم از حکم عام که مینماید خارج میباشد تا لایا لایستی الی قوله لیس ملک من ملک عن بینة
 و بحسب من حی عن بینة و قوله تعالی بانی من کسب سیئة و اعطیت به خطیئة و قوله تعالی من
 یعمل مثقال ذرة خیرا یراه و از امثال آن تمام کتاب الله را تصور باید نمود پس اگر قول این ناصبی
 نباشد باید بچیک از این آیات التعموم حجت نباشد و هر که مواقع استدلال طامای
 بر پیشین را در کتب کلامیه استدلالیه و همچنین کتب استدلالیه فقهریه دیده میداند که اینقسم

استدلال از جمله کلمات و عبارت‌های عام است و البته چنین باشد و اما
بنا بر آنچه گفته آمد که تا وقتی تمام احوال قد خص باید هیچ عام نباشد
بلکه تا حد امکان باید به حدیث محدود شود و این را می‌توان در
کتاب نصاب عن ابی جعفر ع و در روایت محمد بن یعقوب الکلیبی فی الکافی من ابی جعفر ع
هم اینها را فی تفسیر قوله انما الی کل الروح من امر ربی هو خالق اعظم من عزیریل و میکائیل
لم یکن مع احد من خلقه غیر محمد و هو خالق الائمة یوفیهم و یسدوهم جواب آنکه در سند حدیث
اول هشام بن سالم واقع است و حال او معلوم است که محض و مبعون حضرات ائمه بود
و در سند حدیث دوم ابوبکر بصیر است که خود و اعتراف بکذب خود نموده بر حضرات ائمه و ادعای
انفرا از آن بزرگواران کرده و ملکیان صحابه لیکن فحوائی این حدیث منافق عصمت پیغمبر
است زیرا که محتاج باتالیق و مؤید کسلی است که خود معصوم نباشد و این امر نشان
اتالیق و مؤید نیست پس درین امر نقصان ظاهر از انبیای سابق است و پیغمبر و ائمه
حاصل می‌شود که آنها کمال عصمت داشتند و خود و بخود موقوف و معصوم بودند و جناب پیغمبر
و ائمه را احتیاج باتالیقی بود که در هر وقت ایشان را خبر داده و برادره است و در معانی
ازین احتمال فاسد و نیز گوئیم که بود روح همراه پیغمبر شرط عصمت او است یا نه و
شکی یکی را اختیار باید کرد اگر نیست پس انبیای سابق که روح همراه آنها نبوده غیر معصوم باشند
و هو باطلان بالا جماع و اگر نیست پس پیغمبر و ائمه معصوم نباشند فی حدیثی که محتاج
باتالیقی روح و تفضیل انبیا صلعم بر پیغمبر و ائمه لازم آمد که آنها بدون مصاحبت روح معصوم
بودند و اینها بمصاحبت روح و در مقام شیخ ابن بابویه را تماشا کردند و است که در کتاب الامار
خود است که این حدیث از ابی جعفر ع است که قال خلق خلقا افضل من محمد و ائمه و هو لا را حجاب
و غیر اینها که در حدیثی از ابی جعفر ع است که قال کل من جمیع خلقه و بریت و باز خود حضرت را
در حدیثی از ابی جعفر ع است که قال کل من جمیع خلقه و بریت و باز خود حضرت را
است حق الصادق ع عن ابائه ع روایت کرده اند ان الله تعالی قال لکان الجنة من الملائکة
و ارواح الرسل و من فیها الانبیاء و روایت کرده اند ان الله تعالی قال لکان الجنة من الملائکة
و این روایت صریح نداد می‌کند بر آنکه انبیا محبوب تر اند نزد خدا و تعالی از
این باب و نیز درین تناقض صریح و تهاجمی است که در حدیثی از ابی جعفر ع است که قال کل من جمیع خلقه و بریت و باز خود حضرت را

و این قسم تناقض و تفاوت در مذاهبت و ادلائل این فرقه از سر تا پایست
در این باب از این صاحب استاد آمده است از همین سبب که ما نحن قیامه مثالی برای این تناقض
نیاوریم تا آنکه از میان نیت در جمیع امامیه و غوی میکنند که حضرت امیر اعراف باشد بود
از محمد بن عثمان بن سوای بن محمد بن زید بن عیون و شیخ ابن بابویه درین باب روایتی و از ندین ابی عبدالله
من ابی سبی صدقم انه قال لعلى رضى يا على ما عرف الله الا ايا و انت و لا عرفنى الا الله و انت و لا
عرفك الا الله و انا باز خود شیخ ابن بابویه در کتاب المعراج در ضمن خبر طویلی از ابو ذر عن النبی
صلی الله علیه و آله است کرده اند انه قال لما خرج لی الی السموات جاری ملائکه کل سائر و سلموا علی و قالوا اذا
رجعت الی الارض تر علیا ماثلا لک و اعلمه ان شوقا له طویان فقلت لهم یا ملائکه لعلی هل
تکرمون من حق قالوا لم لا نکرکم الی آخر الحدیث پس این روایت صریح دلالت کرد که
آنکه هر آسمان را حق المعجزة پیغمبر و امیر المومنین حاصل بود پس حصری که در خبر متمسک به
روایت واقع است باطل محض کثرت در اینجا هم شیخ ابن بابویه را غیر از حدیث مقرر می چیزی
بجام نمیشود و نیز خبر اول مصرح است بآنکه انبیا و اسباب اصال معرفت خدا که
هو الظاهر یا حق معرفت خدا که انبیا و اسباب حاصل نبود و هر که را معرفت خدا که انبیا و اسباب
نبوت و رسالت چگونگی خواهد بود و نیز خبر مذکور دلالت میکند بر نفی حق معرفت از انچه اظهار
مشکوکین و من بعد ما و خلاف مذکور چون حال شبهات ایشان و رباب تفضیل انچه
بر انبیا بطریق نمونه معلوم شد حالا لازم آمد که غلو ایشان در حق انچه و تحقیر و انیت ایشان
در حق انبیا بتفصیلی که لائق این رساله مختصر است بیان نماییم تا مراد با ایمان بسبب
جهالت و مصاحبت این فرقه از وی انبیا و از روز قیامت شر منده نگردد و در حق حضرت
صلی الله علیه و آله و اهل بیت و اهل بیت و از حق انچه و تحقیر انبیا هم آنست که گویند پندایش انبیا طفیلی انچه
و منده و بالذات آفرینش انچه بود و این بدانند که اصیل را طفیلی ناسب است که
نکند که نصیب اصیل محض برای نصیب ناسب بود و هو خلاف العقل متمسک به ایشان
شیخ مفید است یعنی محمد بن اشعث که استاد شریف مرتضی و شیخ
امیر المومنین سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
خلق الله الجنة یا علی و لا اله الا الله و لا اله الا الله

و این خبر از معتز یا خبر قدیم است بلکه شنبه زیر که در مفتح دوم او که استماع این خبر
است توقف و احتیاج نفی ثانی برای نفی اول ضروری است چرا که استماع او بر استماع
اول معقول نشود و هو بدیهی جدا و در اینجا توقف وجود چنین انبیا بر وجود آن حضرت و امیر صریح
الانکار است و اگر توقفی باشد نسبت بابای کرام و پیغمبرانی که داخل سلسله نصاب اند خداوند
و آن هم بعنوان ابواب نه بعنوان نبوت چه جائز بود که آنجا عمید باشند تا سال آنها جاری شود
و پیغمبر نشوند و در حق آنکه وجوب خود این قدر هم متصور نیست باز خدا یا مکرر آنکه که موکل
حفظ ایشان باشند یا نامور بامداد و نصرت ایشان و کتابت اعمال ایشان و از جنت مواضعی
که سکن ایشان و متعلقات ایشان باشد پس معلوم شد که اگر این خبر صحیح هم می بود مراد
از آن معنی حقیقیش نمیشد بلکه غرض محض بیان عنایت حضرت حق است و در حق خود و در
حق حضرت امیر و آنکه هدایت خلق و ارشاد بنام هر دو طریق ظاهر و باطن که اخذ اول جمیع یاران
و اصحاب آن جناب اند و مصدر ثانی جناب حضرت امیر است و غالب طرق و سلسله و منتزعی
هر دو راه حضرت اوست بر و نسبت نایب تر از جمیع انبیا و اوصیا شدند است و این شخصیت مستلزم
تفضیل حضرت امیر فقط بر انبیا نمی تواند شد زیرا که تفضیل مجموع اشیا بر مجموع اشیا می دیگر مستلزم
تفضیل اجزاء بر اجزاء نیست چه جای تفضیل اجزاء بر مجموع اقول قوله جواب آنکه و رسند
و حدیث اول هشام بن سالم واقع است الخ مردود است با آنچه دانستی که بنام این عقیده و سائر
عقائد امامیه بر یک حدیث و دو حدیث نیست که مقتضای آنند بودن آن بحال تکلیف مال ناصب
عداوت غیرت و آل فائده تواند بخشید و ایضا واضح گشت که حدیث ضعیف چون معارضه باشد
بایات و اخبار و دیگر ضعیف آن ضرر نمی رساند علاوه بر این آنکه اجماع امامیه منعقد شده بر وثاقت هشام
بن سالم و نظری او پس مجرور و در روایت طعن و ذم نیست از مقتضای اجماع امامیه بر نمیشود و آن
داشت خصوصاً نظر باینکه اسباب ورود روایات ذم منحصراً در مقدوح بودن راوی نبوده چنانچه در کتاب
صوارم واضح گردید و از اینجا روشن میشود که بر شیعیان با مثال چنین هرگز صحیح و جرح و ضیق
نمیشد بحدیث اید آنچه درین مشکل است آنست که بانفاق اهل اسلام جناب خلیفه ثانی که امام ثانی
سواد و اعظم اهل اسلام اعمی اهل سنت و جماعت است بحسب قول مخبر صادق چهار
چیز اجماعی بر اینست که مخالف غنه ملعون بودند و هرگاه امام قوم ملعون باشد حال
چه خواهد بود و همچنین است کلام ما در باب ابوبصیر علاوه بر این آنکه این کتبت ابوبصیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مواظقت آن یا نه است بدانکه موافقت بخلاف احادیث گنیم و تقابل با تمام ادبیات
و تفهیم این مسائل که از عقل و نظیر این در کتب ادبیات است و موافقت با تمام ادبیات و تفهیم
تفهیم این مسائل که از عقل و نظیر این در کتب ادبیات است و موافقت با تمام ادبیات و تفهیم
کالان اهل علم نیست لکن عمر بن الخطاب و هم روایت میکنند که ابوبکر گفت با طلحه و ابراهیم
طی فوجی غیر از من غیر کسی از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری
تجلیت از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری
و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری
میست و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری
حیثیت روایت کردن محدثین مستحکم بعضی از احادیث تجلیت و غیره آنرا را مطعون
مستحکم از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری و انصاری از انصاری
که مخالف است لکن خود چنان روایت کرده اند بلکه این طعن را نظریات است که اجاب و شبیه
قطع مخالف اوله و طبعه عقاید است مثل احادیث نجیم در کتب صحاح خود روایت کرده حکم بصحت
آن میکنند و اعتقاد می نمایند که پیغمبر ما آنها را بدو آن ضرورت فرموده و همچنین احادیثی که مخالف
شان پیغمبر نیست و متضمن صدور ذنوب از انبیا که مخالف عقل و ضروری دین است و مستانزم
هتک حرمت اسلام روایت میکنند مثل آنکه روز حشر حضرت ابراهیم خواهند گفت که سه دروغ
از من صادر گشته چنانچه در صحاح ایشان آمده بود و مثل آنکه روایت میکنند که خود که
حضرت موسی لطمه زد بملک الموت که چشم او کور شد و مثل اینکه پیغمبر خدا از وجه خود را
برو داشته به شامی رقص جشیمان و او باش او خلاف مشغول گردانید و می پرسید این شبیه
ما و می گفت نه و مثل آنکه شیطان بران حضرت تسلط داشت و با او لعین شیطان
مشغول میشد خلاف عمر و مانند آن چنانچه عنقریب و انبسی و کاشن امثال چنین روایات را
اگر نقل کرده بودند حکم اوضاع آن می نمودند نه آنکه در صدور تصحیح آن شده بحدیضای آن غلبه نمایند
و آنرا مستحکم خود گردانند و اگر موجب فضیلت یکی از صحابه ایشان باشند و فضائل نامذکور
میتواند و باقی عبارات نمایند خلاف حال محدثین شیعیان چه آنها امثال چنین احادیث را
اصلا روایت نمیکند و اگر بالفرض بحدیث کسی از آنها روایت کرده اند اگر احتمال بقیه در آن بخارشد
مثل احادیث غلو حکم بوضع آن می نمایند که لا محقق و همچنین هرگاه بعضی از روایات نزول حق تعالی

جنتی با همان دنیا نظر حکم وقت آن با حدیث فاعلمت نمود و باب امام رضا هم حکم بوضع
 آن فرمودند و گفتند که این جهان محض است بر آبی مدام و کذب و دروغ از پیش خود بسته اند
 قوله ابن بابویه درین حالت استاد همه است الح شرف استادی سائر ملتها خصوصاً عبادت کذب
 و دروغ بشارت علی بن ابیطالب بم بنابر حدیث صحیح مسلم مخصوص جناب خلیفه ثانی شما
 است و پیروان امام کاذب خائن غادر کی میگذارند که این نعمت پیرایشان با مثال ابن بابویه
 که از غایت محرومی مانقب بصدوق شده برسد بالجملة و اثبتی که بنای اعتقاد است امامیه بر
 اخبار احادیث است پس ابن بابویه در کتاب اعتقادات خود در رؤس اعتقادات حقه امامیه را که
 بنابر آیات و احادیث متواتره و اجماع اهل بیت و اوله عقلمیه به ثبوت پیوسته مذکور ساخته
 و در کتاب احادیث موافق و اب محدثین اخبار احاد را بهر قسم که ما ثور کشته مندرج فرموده
 و لازم نیست که محدثین آنچه روایت میکنند مطابق آن اعتقاد هم داشته باشند و الا لازم آید که
 مصنفین کتب صحاح سته بنا بر روایت نمودن آنها بسیاری از احادیث مخالف اهل اسلام
 و یا مخالف اهل سنت گاهی محکوم بکفر شوند و گاهی خارج از مذهب تسنن و این بمرتبه معیان
 است که مشائبه احتیاج به بیان ندارد و تا لازم میان احییت و افضالیت باز محتاج به توضیح و بیان
 است و از اینجا است که با وجود اینکه حدیث طبر که مرفوع علیه بین القمر یقین است متضمن
 آنست که احب الخلق الی الله علی بن ابیطالب است منیان بافضالیت آنحضرت قائل
 نمیشوند پس تناقض صریح میان عقیده ابن بابویه و این حدیث لازم نیاید و این نظر بانست
 که مراد ناصب عداوت اهل بیت از تناقض تناقض میان افضالیت و احییت باشد چنانچه
 کلام او که ابن بابویه را در تنمقام شما کردنی است بران دلالت تمام دارد و چه مقام مقام
 افضالیت است و اگر مراد او این باشد که میان احییت علی بن ابیطالب علی الاطلاق
 و احییت او بقید بعد نبیین تناقض است پس جواب از آن اینست که حدیث تزویج
 عقید است و قول ابن بابویه مطابق و تا حال با یکس حکم بتناقض میان مطابق و عقید نکرده
 پس میتواند شد که فی المحسن این عقید معتبر باشد و یا عقید بزمان خاتم الامر سلیم صلح کما
 یحفی و بالفرض اگر باشد چون موافق عامه است محمول بر تنقیه میتواند شد بخلاف آنکه
 ترمذی و غیره هم حدیث طبر را که نص است بر اینکه علی بن ابیطالب احب الخلق الی الله
 است روایت میکنند و هم ترمذی و غیره در صحاح خود روایت کرده اند که ابو بکر احب خلق

و با آنکه پس از آنکه احدی را بین کاذب باشد و هرگاه کذب حدیثی غیر از حدیثی
است از جمله محالات فتنین ان الحدیث الاخر موضوع و منقشی و در بر اسلام ظاهر شد بدین
و راستی آنچه بان اشعار نمودیم که کذب و افترا محض و اصل امام کاذب غادر است و فریدین
او و بنگاشف از بد من ذلک قوله پس حضرت که در غیر سبب به در و بسا واقع است باین
محض کتب الخ بل اطل است چنانچه جایز باشد که ملائکه را معرفت خدا و رسول و امام که
سزاوار ملائکه است نسبت با او بهیت حق تعالی و نبوت پیغمبر خدا و امامت علمای
ایستاد حاصل باشد اما معرفتیکه جناب حق تعالی را حاصل است در باب نبی و وصی
از نور خود آنها را پیدا کرده و همچنین معرفت نبی و وصی نظر باینکه باعتبار عقل و ذکا نیز از ملائکه
افضل اند و اقرب و منزلت آنها نزد خدا از ملائکه بدیشتر است اگر زیاده از معرفت ملائکه
باشد محل تعجب نبوده و از حد نیست مگر باعتبار همین زیادتی معرفت و برین قیاس معیتمهای
و بیکر که حدیث متضمن آنست و هرگاه این معنی بر تو ظاهر و هویدا گشت پس بدانکه در حد
احادیث مختلفه هر مخصوص به یک از فرق اهل اسلام که در باب کتب احادیث را بیان
باشند نیست و نظر بهمین علمای اهل اسلام طریق جمع بین الاحادیث مختلفه و وجوه شریحه
احد الخبرین المتعارضین را بر حدیث دوم در کتب اصول و غیره مدون و بیان ساخته اند
پس اگر بمشهور ایراد روایات مختلفه این باب بایست که علیه الرحمه محل طعن و تشنیع باشد کافه و محله
اهل اسلام باید محل طعن و تشنیع باشند پس این ناصبی یا از اهل اسلام نیست که در
طعن این باب بایست که تشنیع بر اهل اسلام نموده یا اینکه از غایت بلاغت بدون ملاحظه اظہار
و جو این کورانه بسبب کمال عصیت چنین طعن با وجود عموم آن این باب بایست که
چون کمان آنست که عوام سنیان بسبب حسن ظنیکه با علمای خود دارند عوامی
تبدیل نموده اهل سنت احادیث مختلفه را که از من واقع شده اند
از این بر سبب اشعار نموده شود پس بدانکه قبل ازین دانستی که احادیث
صالحین است که پیغمبر خدا فرموده که هر که برای آنحضرت فضیلت قرا
بن منی و دروغ گو است و هم روایت میکند که در حدیث خود را
سید الغریب و نحو آن و ترمذی از ابن عباس روایت کرده که

[illegible]

مختلف میباشد چه ناطقینی هم بر قوم خود هر چند در اصل معرفت که بجز از کمال ایمان نیست
با ابو بکر شرکت دارد اما البته مجترب خواهد بود باینکه مرتبه معرفت حق تعالی که ابو بکر در
حاصل بوده او را حاصل نیست و با وجود این بکفر خود قائل نمیشود و همچنین نزد عوام
شیعیان که در اصل معرفت ایمانی با جناب سلمان و ابوذر شرکت دارند لیکن معلوم
است که مراتب معرفت سلمان و ابوذر بسیار مرتفع واقع شده از معرفت عوام شیعیان
پس همچنین جاری میشود و کلام در معرفت انبیاء و اوصیاء چه بقدر آنچه شایان نبوت و امامت
است کلامه داداشند لیکن میتواند بشود که مرتبه معرفت خاتم الانبیاء و آل امجاد و ابو بکر
فوق ثرواقع شده باشد که در جنب آن معرفت انبیایی دیگر حکم عدم داشته باشد علاوه بر این
آنکه حدیثی که محمد بن یعقوب کلینی باین مضمون روایت کرده متضمن لفظ حق المعرفه بعد قوله
هنا تعرفوننا نیست و همچنین این بابویه در جلال الشرائع نیز لفظ حق المعرفه را نقل نکرده غالب است
که ناصب عداوت اهل بیت از پیش خود در حدیث این بابویه داخل کرده باشد تا جمیع بین الخبرین
بحسب زعم او نتوانند شد و کتاب معراج ابن بابویه در اینجا حاضر نیست تا به آن مراجعت نموده
شود قوله و نیز خبر مذکور دلالت میکند الخ و انسانی که مراتب معرفت متفاوت میباشد و نزد
امامیه جناب سید المرسلین و امیر المومنین افضل از اولاد طیبین خود اند پس اگر درجه از
معرفت مخصوص هر دو جناب باشد و چون باقی الائمه مخالفتی با عقیده امامیه نخواهد داشت
علاوه اینکه از یک نور آفرینش آنها شده باشد بمنزله النفس یکدیگر باشند و اعضا
و جوارح لامحاله حکم آنها در باب معرفت حکم نبی و وصی خواهد بود و نیز میتوان گفت که مراد از
حضر حصر اضافی باشد کما لا یخفی قوله شرمنده نکرده الی قوله از جاوه اعتدال بیرون نرود اتقول
مقتضای نصفت و عدالت آنست که مرید خلیفه ثانی که اسم شریف او شاه عدل است
برینکه از حقیقت عدالت او را بهره و انبیه نبوده تا سیاه درین مقام نگار برده چه فرقه
امامیه که انبیاء را معصوم میدانند و صد و زوایب از ایشان شمره و او عدالت التمر محال
می انگارند و آبار و مهمات ایشان را طاهر و مطهر می پندارند و از خصاست و عیوب خلقت و خلقی
مهری میدانند البته باید از صحبت ایشان مرو با ایمان از روی انبیا شرمنده شود اگر کسی خواسته
باشد که پیش خدا و انبیا سرخ روشود پس باید بشرف صحبت حضرات اشاعره خود را فخر سازد
چه ایشان با مثال چنین عقائد که عنقریب مبین میشود و تو سمع و احسان بسیار بر انبیا کرده

[illegible]

رسول الله ﷺ امان لاهل النار واهل البيت امان لاهل الارض
اهل الارض ابادجه و لالت پس آنست که هرگاه العدم مشی عالت اعدام امری باشد
وجود آن شی عالت وجود آن امر خواهند بود و بوجه آخر صاحب مواهب الدنیه از او
بیهقی نقل نموده که اوروا اینست نموده عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم لما اتعرف
آدم الخطیة قال یارب اسئلك بحق محمد لما غفرت لی فقال الله تعالی یا آدم وکیف اتعرف
محمد اولم اخلقه قال لا تک یارب لما خلقتنی بیدک و نفخت فی من روحک رفعت ذنوبی
فرایت علی قوائم العرش وکتوباً بالاله الا الله محمد رسول الله فعلمت انک لم تصف الی
اسئمک الاله الخلق الیک فقال الله تعالی صدقت یا آدم انه لا اله الا الله
سالتنی بحقه غفرت لک و لوالی محمد ما خلقتک و کفتمه که این حدیث را حاکم روایت کرده
و تصحیح آن کرده و هم طبرانی روایت کرده و زاذیه و هو الاخر الانبیاء من ذریتک و کفتم
و فی حدیث سلیمان عن بن عسا کر قال هبط جبرئیل علی النبی صلعم فقال ان ربک یقول
ان کنت اتخذت ابراهیم خلیلاً فقد اتخذتک حبیباً و ما خلقت خلقتاً اکرم علی منک و لقد خالفت
الدنیا و اهلها لا عرفهم کرامتک و منزلتک عندهی و لولاک ما خلقت الدنیا و دیرین معنی اینست
از قصیده علی الوفدی مذکور نموده یک بیت از ان اینست روح الوجود حیاة من روح
لولا ما تم الوجود لمن و حمد و علایم بنیان نیز باین معنی تصریح نموده اند و هم غزالی و ابوالحسن
نفع و توبیه تصریح نموده باینکه لم ینشاء خلق آدم الا لیتخرج من ذریته محمد صلعم و یستخرج
مدریجا الی ان یملأ کمال الصفاء و هرگاه این تمهید یافت پس شک نیست که جناب
بن ابیطالب هم بحکم آیه قرآنی نفس نبی است و بمقتضای حدیث متفق علیه که
و حق او فرموده هو منی و انا منه و هم نور محمدی و علوی یکی بود و بعد از ان
طویل روایت نموده که از جماع فقرات
و الحکم من خمی و دمه من دمی و خطیب
باشد که شنیدی پس چون این دنیا را
عین نبی است لا محاله خواهند بود و
از انکه اهل بیت اطهار روایت نموده باشد

و اما این بیان که در تمام خلق طفیلی نبی و آل نبی است چنانچه در حدیث آمده است
و اما از جمله عبارات محی الدین که پیشتر گذشت و اینست که گفته و گذشت خام الا
و اما آدم بین الماد و الطین و معلوم است که فرا و از خاتم الاولیا خودش است
و اما امیرالمومنین هم را که بالاتفاق بین ائمّه یقین پیدا اولیا است بنا بر
آنکه در قطعه مرتبه قرار دارد که عالم طفیلی ایشان باشد چه مستبعد خواهد بود و چرا
استحباب نواصب شود قوله زیرا که در مفهوم لوح این هدیای ناصب عداوت
پیست رسول را که بتوارث از امام او که بشامت قول ان الرجل یهجرجر متفرد بوده باین
و در بیان ششید این همه برای آنکه تا مریدین کالانعام او را کمان شود که شاه صاحب را
بنا بر آنست که حضرت خلیفه ثانی از عادات ظاهریه و باطنیه و اشیاء مرتبه منافق
اصل شده بالجمله قول خلیفه ثانی لوالاعلی الهیایک عمر از جمله متواترات است بمرتبه
از عوام اهل اسلام خواهد بود که کوش زد او شده فضلا عن خواصهم و حاصل آن امتناع
است باینکه امتناع عدم وجود علی بن ابیطالب یعنی چون عدم وجود علی بن ابیطالب
تلاک عمر بود هرگاه علت منتفی شد باینکه وجود آنحضرت معجز است که تلاک عمر باشد
منتفی گردد و همچنین است حال لولاک لما خلقت الافلاک یعنی عدم خلق افلاک
بعدم مقصود بودن و وجود خاتم الانبیا است چون آن بسبب ازلی السمر او بودن
نبی منتفی شد عدم خلق افلاک هم منتفی گردد و قس علی ذلک معنی لولاک
یعنی الدنیا و لوالا محمد ما خلقتک که محدثین مسیان روایت کرده اند و این بعینه معنی
الم یخلق الله الجنة الخ است که در حدیث امامیه وارد شده پس نمیدانم که این همه
که گویند ناصب را از بهر چیست اگر مراد او اینست که در مدح اولین او ابتداء است که لازم
است به مقتضیات است که هیچیک از اهل عربیه بان اشتغال نکرده و لازم
است تا بقی امام خود نماید که او بکرات میگوید لوالاعلی الهیایک عمر چه میان
می آید از احوال الجانین اصلا بحسب عقل نیست و همچنین است
در آنچه ظاهر است و اگر مراد او اینست که وجود متاخر چگونه
نمی آید هرگاه این نباشد عدم آن علت عدم متقدم که مفاد او اینست هم
صور عبارات او از افاد و این مرام وارد و می شود که همه اهل دانش

بیان از احادیث معتبره که در این کتاب آمده است که اگر این کتاب را با این کتاب مقایسه
پیش از این که این کتاب را بخواند و این کتاب را بخواند و این کتاب را بخواند و این کتاب را بخواند
است لیکن بحسب وجود ذهنی و قصد قاعل متقدم میباشند مطابق آنچه گفتیم مگر غرض از این
است که در کتاب نفی و تبیین گفته تفصیل این اجمال آنکه صاحب مواهب لدنیہ گفته
که الی سبیل فظان در امانی خود از الی سبیل بن صالح الهمدانی روایت کرده که گفت
سالت ابا جعفر محمد بن علی کیف صار محمد صلعم یتقدم الانبیاء و هو آخر من بعث قال ان الله
تعالی لما اخذ من آدم من ظهورهم ذریاتهم واثمهد علی انفسهم الت برکم کان محمد صلعم اول
من قال بلی و لذک صار یتقدم الانبیاء و هو آخر من بعث و صاحب مواهب لدنیہ گفته
که اگر کسی گوید که نبوت وصفی است که بدون وجود موصوف متصور نمیشود و ایضا
پیغمبر خدا صلعم را نبوت بعد چهل سال حاصل شده پس چگونه آنحضرت متصف
به نبوت قبل وجود خود باشد گوئیم که غرض از این کتاب مزبور از این جواب گفته که مراد از
قول نبی صلعم انا اول الانبیاء خلقا و آخرهم بعثا تقدیر است نه ایجاد چه آنحضرت پیش
از آنکه از مادر خود متولد شد و اصلا موجود نبود و لکن الغایات و الکلمات سابقه فی التقدیر
لاحقه فی الوجود و هو معنی قولهم اول الفکرة آخر العمل و آخر العمل اول الفکرة بلکه مطابق
آنچه شیخ تقی الدین مبلکی گفته میتوان گفت که روح پیغمبر خدا صلعم بحسب وجود خارجی مقدم
بر جمیع اشیا بلووه و حاصل کلام ادیانست که در احادیث وارد شده که خلق ارواح قبل از ايجاد شده
پس ممکن است که مراد از قول آنحضرت کنت نبیا الخ روح شریف آنحضرت باشد و به نبوت پیوسته
که اسم شریف آنحضرت بالای عرش مکتوب بوده و جناب حق تعالی بر مسالت او
تلاک و خبر داده تحقیقه موجوده من ذلک الوقت و این تاخر جسد الشریف المتصف
به آنکه کشف کردید که یکم امثال چنین احادیث را تفسیر کرده باینکه حق تعالی در
ازل میدانست که آنحضرت آینده متصف به نبوت خواهد گردید معنی کلام آنحضرت را
تفهمیده چه علم حق سبحانه و تعالی مخصوص به نبوت نبی نیست بلکه به نبوت همه انبیاء است
بل ینبغی ان یفهم منه انه امر ثابت له فی ذلک الوقت ازتهی محصاه و هر کاه حقیقت حال چنین
باشد پس چرا جائز نباشد که او را در حدیث جناب خاتم النبیین و ائمه طیبین اول بحسب
وجود خارجی موجود شده باشند و در حدیث جناب خاتم النبیین و ائمه طیبین اول بحسب عدم

بگویم که در این باب باید دانست که این اخبار که در این باب است
خود کرده باشند و مورد مطالعات طائفت و ذکا لهذا اعتماد علی الذمان الناظرین
اینها کلام تا فرجام این که سر اسرار و شناسایی سنیان است بحاله می تواند تا به بینند
و مبتدیان هم در دانش او از این اخبار یافت فرمایند . قال الناصب معاند علیه ما علیه
خلو دوم آنکه گویند حق تعالی از ملائکه و انبیای ميثاق گرفت بر ولایت ائمه و اطاعت ایشان
و این معنی هم صریح خلاف عقل است زیرا که گرفتن ميثاق از انبیاء با وجود علم قطعی بآنکه
ایشان در زمان ائمه نخواهند بود و عبث محض است فرض از اخذ ميثاق نصرت و اعانت
در بیان مناصب و سرمدانج است و چون اتحاد زمان نباشد این اخذ ميثاق چه کار
می آید و آنچه از اخذ ميثاق بر بیان لغت خاتم الانبیاء در قرآن مجید واقع شده پس باین
جهت است که اصول نبوت آنجناب و نبوت و شمول آن عالی قناب در کتب سادیه
نازل و مصرح بود و در اهل کتاب مد وقت حاجت اظهار آن اصول مقطوع به
پس از انبیاء ميثاق گرفتند تا آن اصول را تفهیم و تبایخ بامت خود و نمایند و از امتیان
گرفتند تا قرنها بعد قرن آن اصول را بلی تغییر و تبدیل محفوظ دارند و عند الحاجت اظهار
نمایند بخلاف امامت ائمه که در کتب انبیاء نازل شده و در ائم سابعه راجع بکشت
و نه حاجت باظهار آنها اتفاق افتاد زیرا که امامت بنص پیغمبر وقت ثابت میشود و چون
نیابت اوست و با اهل کتاب در آن باب مراجعتی واقع نمیشد و گفته ایشان را
در باب اعتبار نبی نبود و اگر گرفتن ميثاق درین امر ضروری بود بایستی که از ابوبکر و عمر
و عثمان ميثاق میگرفتند بلکه ابراهیم و لا و عوی از ایشان نویسانیده مختوم بخوابتیم ثقات
نموده و امامت امیر میفرمودند نه از موسی و عیسی و ارون که نه خود ایشان و نه
مطلبای ایشان را در عصب امامت ائمه و تفهیم و تسلیم آن دخی بود و مستممک این
گروه درین غلو بلی حاصل روایت محمد بن الحسن الصفار است عن محمد بن مسلم قال
سمعت ابا جعفر عم یقول ان الله اخذ ميثاق النبیین بولاية علي بن ابي طالب هم و نیز
روایت محمد بن بابویه در کتاب توفیق محمد بن داود الرقی عن ابی عبد الله عم فی خبر طویل قال
قال الله اني اخذ ميثاق النبیین بولاية علي بن ابي طالب و قال من انان كان اول امری لظفر رسول الله

صالح و امیرالمومنین و الامامه فقالوا انت ربنا فغلبهم العلم و الله اعلم
علمی و دینی و انما نسی من خلقی ثم قال لانی آدم اقرؤا الله بالرب و الله اعلم و الله اعلم
مقالوا نعم و بنا اقرؤنا و درین روایت و روایت سابقه اخذ میثاق از ملائکه مذکور نیست
بلکه در روایت ثانیه محض اظهار فضل و شرف این حضرات است نه ملائکه و ظاهر
است که اخذ میثاق ملائکه معنی نداد و ولهدا در هیچ میثاق ملائکه داخل نشده اند زیرا که
اخذ میثاق از مکلفین است که جنبه طاعت و عصیان هر دو در حقشان محتمل است بخلاف
ملائکه که لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون شان ایشان است اخذ میثاق
از ایشان چه حاجت و نیز درین روایت اخیر ذکر میثاق انبیاء نیست مگر از لفظ بنی آدم
که عام است فهمیده شود و مثالی مشهور است ما من عام الا و قد خص منه البعض و نیز
درین روایت اخذ میثاق طاعت محصر همین در جناب پیغمبر و امیر و امام و بس پس
ایجاب طاعت انبیای اولی العزم و غیرهم که بلا شبهه واقع است ثانی الحال بطریق بدای
مصلحت و یذوق شده باشد در روایتی که خاطر خواند این گروه است نیز در انبیا شیخ
ابن بابویه با بویه با بویه فی خبر طویل عن ابن عباس رضی الله عنهما ان الله لما
اسرى به و كلمه ربه قال بعد کلام انک رسولی الی خلقی و ان علیا و ابی امیرالمومنین اخذت
میثاق النبیین و ملائکتی و جمیع خلقی بولایته و احوال صفار و ابن بابویه در حال ایشان خصوصا
محمد بن مسلم و غیره قسمی که هست روشن است و رکاکت الفاظ این اخبار کواکب عادل
است بریکه کذب و افتراء است و مع هذا اهل سنت را بفضل الله تعالی حاجت توهمین
و تفریق این روایات با تاویل و توجیه این مقتریات نمانده زیرا که شریف مر که
بیجه ملقب بعلم الهدی است در کتاب الدرر و الغرر برای تصحیح این لقب خود
خبر میثاق مبالغه تمام نموده و جزم با فقرای آن کرده که
اقول بیاید دانست که قاضی عیاض در ستفا میگوید
ان النبیین لما آتینکم من کتاب و حکمه ثم جاءکم رسول مصدق
ثم اقرؤنا الی قوله تعالی من الشاهدین قال المفسرون اخذوا من
انما الا ذکر له محمد و بعثه و اخذ علیه میثاقه ان ادب که ابو منیر و قبلی
هم ان یبینه للمؤمنین تقدم قال علی بن ابیطالب رضی الله عنه

و انهم عليه السلام لعنت و هو حي يوقن من به و ليس صرته و ياخذ الحمد بذكره على
قوله و نحوه عن النبي و قوله و حديث علي بن ابي طالب را صاحب مواهب لدنيه
تفسيرها و بهن كثير منقول ساخته بعد آن گفته که مرويه است که هرگاه حق تعالی نور محمد صلی الله علیه و آله را
خلق نمود و امر نمود او را که نگاه کن بطرف انوار انبیا پس نور آنحضرت آنها را احاطه کرد
چون استیلائی نور آنحضرت را مشاهده کردند گفتند خداوند این نور کیست حق تعالی و در
جواب فرمود که این نور محمد بن عبد الله است ان آمنت به جعلکم انبیاء قالوا آمنا به و به نبوته
فقال الله تعالی اشهد علیکم قالوا نعم و هرگاه این را دانستی پس قول با صبی اینکه غرض
از اخذ میثاق الخ قبل از اینکه ضرر بحال شیعیان رساند مبطل عقیده اوست چه مذهب او
و مذهب تمام اشاعره ابطال غرض و غایات افعال حق تعالی است پس باید که ارباب
دیانت و انصاف از اینجا بدانند که مقصود ناصبی از امثال چنین گفتگو غیر از عصیت
و حقه لوشی چیزی و یکم نیست و ایضا اگر قول این ناصبی صحیح باشد پس باید تکذیب
آیه قرآنی که سطور گردید و انا ویت منوره نماید و معلوم است که مذهب قرآن و احادیث
متفق علیه علی حد الشرب باشد و از ندیق است قوله و آنچه از اخذ میثاق الخ کویا ناصبی
لقباحت آنچه او گفته متعظم و نادم کشته عطف عنان از ان محمود و حال آنکه این حرف او هم مثالی
سابق بخلاف و نا تمام است چه دانستی که حصر فائده اخذ میثاق در آنچه او گفته مخالف اقوال مفسرین
و احادیث منوره است پس میتواند شد که چنانچه از انبیا اخذ میثاق در باب نبوت نبی ما گرفته
چنانچه چنین در باب امامت ائمه دین هم قوله بخلاف امامت ائمه الخ از این ناصبی کسی
که حال امامت را که بخلاف حال نبوت قرار دادی اگر بنا بر عقیده امامیه است
پس ندیده است صریح چه از ضروریات مذهب ایشان است که منصب امامت مثالی
صرف خدا باشد چنانچه هر که صحف و وفات بر بحث امامت ایشان را دیده
شمس و این من الاسس است و اگر بنا بر عقیده خود گفتی پس
تواند حجت تواند شد پس چه استبعاد است که اخذ میثاق امامت
از انبیا بنا بر نموده که تو در باب نبوت هم بدی گرفته باشند و کدام
پس نمعنی در کینه خود داری و برای کدام روز آنرا گذاشته و تو از کجا
امامت ائمه نازا نه شده و حال آنکه با وجود و قوع خیر و تبدل کتب

[illegible]

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من قرئش ومن ذلك ما رواه سالم بن صالح عن النبي ان
 قال لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة فقال ثم تكلم بكلام خفي علي فقلت له ماذا قال
 فقال كلهم من قرئش وازمحين باب اسبب آنچه در جمع بين اصحاب الله است قال النبي
 صلعم لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة كلهم من قرئش وبيان مضمون احاديث
 بسیار در كتب صحاح سنين وغير صحاح ايشان مروی كشته واز ائمه اينها واضح تر آنست
 كه سيد علي بن طاووس و زطرا نف گفته كه ديدم يكي از مصنفات عبدالله محمد بن عبدالله بن عباس
 كه نام آن كتاب مقتضب الاثر في ائمة الاثني عشر است و آن كتابي كه من ديدم قريبي
 جهل ورق بود و در تمام آن كتاب احاديثي كه نص بر امامت ائمة اثنا عشر مع تصريح باسناد
 مشرکه آنها نبود و باسناد رجال اربعه مذاهيب مرقوم ساخته چنانچه مطابق آن احاديث
 صدر الائمة اخطب خطباء خوارزم موفق بن احمد الكوفي هم بيان سند روايت كرده كه حديث
 كرد مرا فخر القضاة نجم الدين ابو منصور محمد بن الحسين بن محمد البغدادي في كتابه الى
 من اهدان او گفت خبر داد مرا امام شريف نور الهدى ابو طالب حسن بن محمد زيني او
 گفت خبر داد مرا امام الاثمه محمد بن احمد بن شاذان او گفت حديث كرد مرا احمد بن محمد
 بن عبدالله الحافظ او گفت حديث كرد مرا علي بن سنان الموصلي از احمد بن محمد بن صالح الزماني
 بن محمد از زياد بن سالم از عبد الرحمن بن زبدين جابر از ابى سايهان راعي رسول خدا كه
 گفت شنيدم رسول خدا را كه ميگفت شبهي كه مرا با سمان مردند جناب حق تعالي گفت كه
 ايمان آورد رسول با آنچه كه حق تعالي بر و نازل نمود پس من گفتم كه مومنين هم بان ايمان
 آوردند حق تعالي گفت كه راست گفتي اي محمد كه است كه او را خليفه و جانشين خود گردانيد
 و امامت خود گفتم بهترين امت راق تعالي فرمود كه علي بن ابي طالب را گفتم نعم يا رب حق
 تعالي فرمود اي محمد صلعم من التفات نمودم طرف تمام اهل دنيا پس از حواء آنها را اختيار
 كردم و براي تو اي محمد از اسماي خود مشتق گردانيدم پس در اينج موضع ذكر من نشود و مگر
 در حاليت تو مذكور شوي ما من فانا المممود و انت محمد بعد از ان و فعه ثابته التفات نمودم
 بطرف ابي زين و اختيار نمودم از ان علي را و براي او اسمي از اسماي خود مشتق گردانيدم
 فانا لا علي و هو علي يا محمد بدرستي كه من خلق نمودم ترا و خلق نمودم علي و فاطمه و حسن
 و حسين و بايستي كه از اولاد او هستند از نور خود و بعرض كردم و لايت بشمارا بر اهل آسمان

و اهل زمین پس سید و اولی و خدایک ما از جمیع مؤمنان و کلمه و کلمات
آن ولایت را کلامی من الکافین یا محمد در سینه که از سینه او سوزان من مرا حاکم
بمرتبه که اعضای او پاره پاره شود یا بسبب نحافت و لاغری مانند استخوان شود
از آن بیاید نزد مادر حالتی که منکر ولایت شما باشد من را دعا کنید که در آن
ولایت شما کنایه محمد دوست میداری که آنها را به پیشانی افکند آری پروردگار من پس
حق تعالی گفت که جانب راست عرش نگاه کن چون نگاه کردم دیدم علی بن ابی طالب
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی
بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن المهدی افاضی شخص از من نور و حالتی که آنها استاده
بودند و نماز میخواندند و مهدی در میان آنها مثل کوب در می بود جناب حق سبحانه و تعالی
که یا محمد اینها صحیح الهی اند و مهدی بقیه از غترت تعبت و عزتی و جلالی الهی است و اوجه تدریج
و الممتن من اعدائی انتهی و با سناد مختلف علمای بملف سنیان احادیث و یکبار در مصنفات خود
باین مضامین روایت کرده اند و اگر از احادیث عامه و خاصه که درین باب وارد شده در معتبر
استشهاد و آنچه از بشارت تو را تیه لایح کشت بر نگارم باید کتابی و یکبار با نفراده و در باب
تصنیف کرده شود و اینها باینقدر اکتفا نموده به ترقیم بشارت و یکبار که در تو روایت است
می پردازد پس میگویم در سفر خراسان تو روایت بنابر آنچه احمد بن ادریس مالکی سابق
نقل نموده از نور است قال موسی اقبل الله من سینا و تجلی علی ساعیر و ظهر من جبال فاران
روایت الطهارات عن یحیی و ابن مالکی روایت الطهارات اصحابه پیغمبر خدا تفیر نموده و این
از خلیه صحت عالمی است چه تعبیر نمودن از کسانیکه تا مدت مدید شرک بخدا
و دست پرستی پرستی کرده و بعد اسلام مرتکب ذنوب شده بل غلط الطهارات از جناب حق تعالی
بلکه اقرب آنست که مراد از روایت الطهارات جمعه از طهارات باشد مخصوص
بهذا انفس الممرفون به و بجهت آنکه جناب حق سبحانه و تعالی در شان این طهارات
انما پرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس بایست که
همان اشخاص باشند که حق تعالی بطهارات آنها درین آیه کواهی داده و بجهت
این بشارت به بشارت اولی که معرفت و ایضا در این طهارات عصمت است
فنی موضع و غیر از اینست عصمت که از صحابه و ائمه معصومین است

از آنکه مال دانیال در این کتاب مافصل عن المالکی السابق ذکر شد است کان الريح الاربع قد اجت
وتموجت بهما البحار و اعتلجت اعقابها و تصور من الاربع حيوانات عظاما مختلفة الصور الاول
مثل الاسد و له اربعة اسنم والثاني مثل الدب و في فمها ثلثة اضلاع و سمعت قائلا يقول
قم عكس من اللحم و اسنم منة و الثالث مثل السمور و في جنبه اربعة ارجحة و له اربعة رؤوس
و له اربعة ارجحة و الرابع عظيم قوي جدا و له اسنان من جديد عظام فهو ياكل و يدق باسنانه
ما بقى و رايته محالفا لثالث البحر و انات كلها و كانت له عشرة قرون فلم يلبث ان نبت له قرن
صغير حتى صار اكبر من سائر القرون و سمعته يتكلم كلاما عجيبا و كان ينازع القدوسين و يقار بهم
قال دانيال رب تعالی الحيوان الرابع مملكة رابعة في آخر السمالك و هي افضاهما و اجلها
قصير و هي تسبح السمالك و تدوسها و تدفها و تاكلها و غدا انتهى كلام دانيال احمد بن ادریس
يدک که مفسرین کتب دانیال چنین گفته اند که حیوان اول دولت اهل باطل است
دولت مابین و سیوم دولت فرس و چهارم دولت عرب و بعد ازین مالکی متقدم الذکر
یدک که کمان من است که مراد از قرون عشره اصحاب آنحضرت اند و از قرن صغیر عالم
است و این است که اول قیامی ازان بانها رسیده بعد ازان چون اکتب عالم غم و ند عالم
آنها زیاده شد و تصانیف آنها تمام عالم را پر ساخت و شکی نیست که مجموع امت
بعث است از هر یک عشره کو هر یک از عشره از هر واحد امت بهتر باشد انتهى محصله اقوال
پیر آجبان و یانت و انصاف پوشیده نماند که این تفسیر مطابق کلام حضرت دانیال ر بط
ندارد و چه تخصیص عد عشره بکافه صحابه و چه ندارد و اگر بگویند که مراد از این عشره
عشره مبشره اند پس با وجود اینکه خلاف مدلول کلام مالکی است و بیکر صحابه مثل
چند چه تقصیر کرده اند که آنها را ازین قرون خارج ساخته اند و ایضا تعبیر بقرون مقتضی
آنست که درینهم بمنزله اجزای حضرت باشند و متولد ازان چنانچه قرن از حیوان
نیست و صحابه یافت نمیشود و ایضا قرن صغیر می باید که بمنزله نتیجه آن قرون
شد که از میان آنها درجه دو واحد بالتحصیل بود و این معنی اصلا در باب علما
و انکار و پس باید چشیده باشد بکشاف و بین که مراد از قرون عشره ائمه عشره
و انکار و پس باید چشیده باشد بکشاف و بین که مراد از قرون عشره ائمه عشره
و انکار و پس باید چشیده باشد بکشاف و بین که مراد از قرون عشره ائمه عشره

ساعت از قسط و عمل بعد از آنکه از ظلم و جور مملو شده باشد چه بسیارند نسبت ایشان
رسول خداست و بمنزله اجزای آنحضرت اند اما جناب علی بن ابیطالب هم چنان از حد
استان حدیدی آنحضرت است که تقوت بازوی او و برادر و عم عالمی مقدارشان که حضرت
امیر حمزه باشد و جعفر طیار و بن خاتم الانبیاء و نق و طهر یا غایت لا الذین و رد فی حقهم و من
یول یومئذ و بره الا یه کلا یحقی علی من له طبع سلیم و مولانا طبرسی در کتاب اعلام الوری از
توریت این عبارت را نقل کرده است عیال قیامت صلوته و بلاد کت فیه و انحیته و کثرت عدوه
یولذله و ولد اسممه محمد تگون اثنین و تبعین فی الحساب نما خرج اثنته عشر مایا من نساء و اعطیه
قوا کثیرا بعد و اما مثال این بشارات کتب الهیه و یکبریه داریم که مستیجاب آن موجب تطویل کلام
است حاصل کلام آنکه حال مخالفین ما در بناب مشابیه تمام دارد بحال یهود و نصاری و چه آنها
هرگاه از معرفت مرتبه تنبی ما محروم مانده اند میگویند آنچه حبسلمانان از علو مراتب پیغمبر خود مذکور
میسازند محض کذب و دروغ است و آنرا تحمل بر غلو ایشان میسازند و میگویند در حقیقت
حال پیغمبر مسلمانان مثل حال مسلمانان کذاب بود و حبسلمانان شان او را مرتفع از پیش خود میسازند
و همین است حال تنبیان چه اینها هرگاه مرتبه جناب انعم را نشناخته اند خیال میکنند که حال
ایشان بعینه حال دیگر صحابه و تابعین است که اکثری از آنها در عالم کفر و شرک بیاری از
عمر خود را بسر برده و اکثری از آنها در حال مخالفت خدا و رسول و بی ایمان میراجعت نمایند
بکتاب الهیه و کتب احادیث اصناف خود بهمین که شنیدند که یکی از امامی مذہب فضیلتی
از فضائل ائمه اهل بیت را نقل میکنند و او غالی میدانند و زبان طعن و تشنیع برو میکشایند
تا عتبر و یا اولی الابصار قوله بایستی که از ابوبکر و عمر الخ هر چند این ناصبی ضائق نظر
الزام بر پیروان ائمه عترت محموده لیکن باریک بینان می فهمند که این الزام تا کجا می کشد و در
حقیقت بر کیست چه مال این الزام در سرده اینست که یهود و نصاری بگویند که اگر خدا را
و در باب نبوت محمد صائم میزد که فتنی می بود و میبایست که از ما مشرک یهود و صاری و از اولاد
و ابوجهم و ولید بن عتب میبایست و مخدوم جواتیم موسی و عیسی که پیغمبران ما هستند و بهمین
سائر قریش مزین محموده حواله محمد میگرداند از انبیای سابقه که بزعم ایشان نبوت محمد
قائل نبوده اند و هیچ وجه مشارکت زمانی با او نداشته اند و ایضا از کج که از ابوبکر و عمر میثاق
نکرده باشند غایه آنگاه اینها مثل میثاق روز غدیر آنرا دیده و دانسته شکسته باشند و من

و من ثلث فاجاب بثلث علی ثلثه چنانچه در کتاب بخار الا نوار ذکر ضمن حدیث طویل مسطور
 است ثم خلق الله تعالى آدم من اديم الارض فسواه وخلق فيه من روحه ثم اخرج ذرية من صلبه
 فاخذ عليهم الميثاق له بالربوبية و التمسك بالنبوة و العلي بابا كولاية اقر منهم من اقر و محمد من محمد
 و ميتوان گفت که هرگاه ابو بکر بنابر بعضی روایات سنیان لا دعوی در باب باغ فدک نوشته
 داده بود و آنرا عمر پاره نمود و از کجاکه شیخیان این لا دعوی هم پاره نه نمود و با شد قوله
 و متمسک این گروه الخ این بخاره منی از کمال تنگ ظرفی و کم حوصلگی همبسته یک و و
 حدیث امامیه را می بیند و آنرا مخالف مسلک خود می پندارد و گمان میکنند که شیعیان بخین
 یک و و حدیث درین باب دارند و پس و این و لالت بر کمال سخافت او میکنند چه یک یک کتب
 اخبار اصناف سنیان را و کتب احادیث شیعیان را دیده اند این حرف قصور باع او را دریافت
 می نماید چه بلا اغترلق اگر اراوه باصتیعاب اخبار یک درین باب وارد شده و باب تقصای آنچه
 در رفع این استبعاد و عداخت وارد و متعلق کرد و صحیفه کثیره الاجزاء مرتب شود قوله و ظاهر
 است که اخذ ميثاق ملائکه معنی ندارد و الخ بدانکه مخبر المبرور از می و ذیل تفسیر قول حق سبحانه
 و تعالی و اذا اخذ الله ميثاق النبیین لا آتیکم من کتاب و حکمه ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم تو بهن
 به و آنصرتی قابل را اقررتی و اخذتیم علی ذلک اصری قالوا اقررتنا قال فاشهدوا و او نامعکم من
 الشاهدین ثم یقول بعد ذلک فاولئک هم الغاسقون کفته که منکرین گرفتار ميثاق از نبیین
 متمسک شده اند باینکه حق تعالی در حق کاینکه از آنها ميثاق گرفته شده میگوید فمن تولی
 بعد ذلک فاولئک هم الغاسقون و هذا وصف لا یلیق بالانبیاء بعد از ان جواب گفته که نظیر
 این قول حق سبحانه و تعالی است لئن اشرکت لیحططن علیک و حالانکه حق تعالی میداند است
 که آنحضرت شرک بخدا نخواهند آورد پس این کلام خارج شده است در معرض تقدیر
 و فرض چنانچه میفرماید و لو تغفل علینا بعض الاقاویل لاخذنا بالیسین ثم لنطعنهم فی
 فی صفة الامانة و من یقول منهم الی الله من دونه فذلک خبزیه جهنم کذلک خبزیه الطالین
 با و جو و اینکه حق تعالی خبر میدهد از حال ایشان باینکه لایستقدونه بالقول و هم بافره یعاونون
 انهم و هرگاه حقیقت حاصل چنین باشد پس چه استبعاد است که اخذ ميثاق از ملائکه بر
 فرض آنرا متقدم باشد که در صورت تحقق تکلیف ایمان به نبوت و امامت باید ایمان بان
 پیارند چنانچه ميثاق از انبیاء همین معنی گرفته اند که اگر بالفرض از امت آنحضرت باشند

[illegible]

۳۲
 احکامات نصیحت انصاف باشد. مات قرآنی خبری است مثل قوله تعالی وایضا
 عن الامامین فی بابا عفاک عیسا بن جریج عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام
 وایضا در بیان حدیثی و قول ما من عام الا قد خص به شیعیان و در باب رد این حجتهای بایا و
 در این وقت که ایشان را بجز ندامت و پیشانی چاره نخواهد بود قوله ثانی الحال
 در این باب است که می نصاری و یهود و نصیب که در حال سکر عصبیت بمقتضای گل انار
 بشرح جمافیه از بولی اختیار می تراود یعنی میثاق که برای خاتم الانبیا کو فتند و پس پس
 احکام طاعت انبیا و اولی العزم و غیرهم که بلا شبهه واقع است ثانی الحال بطریق بداء
 مصلحت و بد وقت واقع شده باشد و در ضوایر الهیات واضح گردید که این قسم قول بداء
 مخصوص فرقه اشاعره است و بس امامیه از ان منزله اند و مبرری علاوه بر این آنکه اثبات
 شی استلزم نفی ماعد اخمیا شد و در بعضی روایات امامیه وارد شده که برای انبیای دیگر هم
 گرفته اند از جمله آنچه در حدیث کافی وارد شده ان الله عزوجل لما اخرج ذریه آدم من
 ظهره عذلیهم النبی شاق بالربوبیه له و بالنبوه اکل نبی الحدیث قوله قسمی که هست روشن
 است الفح حمد الله تعالی انوار صفات حمیده حضرت ایشان کالذو دعلی بشامق الطور نزد
 بنیاب قلوب صافیه که چشمهای بصیرت شان روشن است کما ینبغی منجم و در مستحسن
 که بمقتضای شعر گرفته بید بروز شیره چشم چشم آفتاب را چه که شکر که در تصبیب
 که آفرانه بید کناه ما چیست قوله زیر که شمر لک مرتضی که بزم شمع الخ مرقص خ
 را چاره نمیتوان کرد شیخ مفید و سید مرتضی و زنجیری و غیره را به در کیفیت میثاق که
 کرده اند نه در اصل میثاق و منظور ایشان اینست که در حقیقت اخراج ذریه آدم از
 پشت او حیثیتیکه آنها ذی حیات بالفعل و عاقل و فرزانه باشند واقع نشد و در ماسبق
 ابر شده که غرضی با اینها بنا بر آنچه در کتاب نفخ و توبیه گفته موافق است و حجتهای عقلیه
 لقای بسیار دارند چنانچه لازمی دوازده دلیل ایشان را در بنیاب در لف بر کبیر
 است اینک مطلق میثاق بولاست شان واقع نشده چنانچه شیخ مفید عینه الرحمه است و
 سید با و موافق است میگوید که اخبار منضمین ذکر
 و غلات باطیل بسیار است استند و تصنیفها
 یککه آنرا کتاب ا والاظلمه منضمی کروان
 نت نموده اند

و انرا منسوب بکتاب محمد بن سنان میباشد و ما را تصحیح این نسبت میجویم نیست و بر تقدیر که
صحیح باشد چون این سنان را مخطعون بنام کرده اند پس گناه و وبال آن نیز و شش و اگر
بدروغ اثر ابرو بسته اند فقد تحملوا دوز از ذلک و آنچه صحیح است در بناب آنست که ثقات آنرا
روایت کرده اند که حضرت آدم هم بالای عرش چندان اشباح را مشاهده فرمود که انوار آنها
میدرخشید پس از جناب حق تعالی از کیفیت آن اشباح سوال نمود و حق تعالی با و وحی کرد
انها اشباح در سؤل اسد و امیر المؤمنین و الحسن و الحسین و فاطمه و اعظمه ان اولاد اشباح النبی
و اما خلقتهم و لا خلق سماء و لا ارض و وجه اظهار اشباح و صور برای حضرت آدم هم اینست که تادلات
فرماید اولابر تعظیم و تسجیل ایشان و این از قبیل مقدمه باشد برای ایجاد طاعت ایشان و در
زمان آینده و تا دلیل گردانند بر اینکه مصالح دین و دنیا تمام بخیرت و مکرر بوجود اینها و درین حال
نبودند آنها صور مجیده و نه ارواح ناطقه بلکه اشباح صور بشریه بودند که دلالت بر حسن مال آنها می نمود
و قدر وی ان اسمائهم کانت مکتوبه اذ ذاک علم العرش و ان آدم لما تاب الی الله عز و جل
و ناجاه لقبول توبته سأل بحقهم غایه و محاسنهم عنده فاجابه و هذا غیر منکر فی العقول و لا مضاد للشرع
المعقول و قدر و اهل الصالحون الثقات الامونون و سلم الروایه طائفه الحق و لا طریق الی
انکاره و الله ولی التوفیق انتهى حاصل عبارت است پس قوله و اعظمه ان اولاد اشباح و همچنین ترجمه
قول او که تادلات فرماید اولابر تعظیم و تسجیل ایشان و این از قبیل مقدمه باشد برای
میشاق آنست و مؤید آنست که مولانا طبرسی در ذیل تفسیر قوله تعالی و اذا اخذ الله میثاق النبییین
الایه خلاف منکرین میثاق را که بخدایه باشند اصلا ذکر نکرده و اینضا که اگر اولاد آنها را دیده او را
جزم فی یقین حاصل می شود باینکه فرض اینها انکار میثاق است و اینها را ندیده شد و الا
اولاد آنها اصلا باید منطبق بر مدعای آنها نشود و چون مطالب خود را در آن اولاد
پرداخته غیث و پس ایراد ناصبی که درین مقام سید را با خود و موافق ساختن او اندک و نیز مشیده
اصل میثاق که اسلاف و بزرگان او در تاسیس و تشیید آن چه سبب غیث و بزرگان او که بکار
نبردیده اند که مشیده در اصل دین و ایمان خود را بیاد داده مصداق سخن خود را بر سر
و ابندی المؤمنین گردید فاعتبروا یا اولی الابصار قال الناصب المعاند علیه ما علمه غایه و میگویم
آنکه گویند انساب قیاس انوار از آنجه کرده اند و افتقار آثار این بزرگان خود و به و تزیین
معقول غنی شود که متقدم بگونه افتقار آثار متاخر نماید و از او قیاس انوار بزرگان او را اگر احوال آنجه

آنچه از ایشان بوجی و ابهام معلوم میشد پیش چنانچه ایشان تعلیم طریقت نه نمودند
 بطویل اطمانی چه ضرور بود که فلاطیان اینکم خواهند کرد و شما اتباع آنها کنید مختصرا این بود که
 شما فلاطیان و فلاطیان طاعت بجا آرید و بر هر صاحب عقل ظاهر است که اتباع آباء و اقتباس انوار
 کسی در امور خود است که معرفت راه نجات و وصول بدرجات بی واسطه با و عنایت نماند
 اندرگاه ایشان وحی و مکالمه و نزول کتب و احکام بلا واسطه میشد ایشانرا اتباع غیر خود
 نکردن چه در کار بود و نیز از روی تواریخ و اخبار صحیحیه مشرعیه ثابت است که هیچ نبی نماند
 و روزه و زکوة و حج و دیگر عبادات و معاملات مطابق شریعت نجم الدین ابوالقاسم یا جامع
 عباسی عالمی که بزعم این گروه آئین و طریقه ائمه است نکرده و نه در امت او این طریق
 رواج داشته پس اتباع آثار ائمه از انبیاء چه معنی دارد و متمسک ایشان درین علوم
 همان انبان شیخ ابن بابویه است روی شیخ و غیره من الامامیه ایضا انه وجد بخط ابی محمد الحسن
 الکبری عم ماصوره اعوذ بالله من قوم حذفوا محکمات الکتاب و نوارب الارباب والنسب
 و ساقی الکوشوم الحساب و الظی الطامیه الکبری و نعیم دار المتقین فتنی الامام الاعظم
 و نیا النبوة والولاية والکرم نحن منار الهدی والعمرة الوثقی والانبياء كانوا یقتنون من انوارنا
 و یقتفون آثارنا و یظهر حجة الله علی الخلق والیف المحلول لظاهر الحق و این عبارت
 ظاهر احتجاج صاحب رقعته مژده است که خود را نشان کرده بنام حضرت امام حسن عسکری
 علیه السلام و این فرقه خود را نشان میدهند که خط فلان امام است صرفه بر این اعتقاد میکنند
 و امور دینی را از انجا اخذ می نمایند اینقدر غشی اندیشند که در این خط و خطوط رائج است
 خصوصاً نسبت به بزرگان گذشته که نه خود را و وجود اند تا تلمذ یب فرمایند و نه مردم را
 معرفت خطوط ایشان و مهارت در شناخت آن خطوط بعب کیم یا بی حاصل است و عجب
 از شیخ ابن بابویه است که در کتاب اعتقادات خود ایمان متناظره یاد کرده و قسمهای سخت
 خورده که اهل سنت بر ما افترا میکنند ما هرگز قائل تحریر کتاب الله و اسقاط سنو و آیات
 با این خبر موضوع را که او اهل ایمین مضمون است در کتاب خود روایت کرده
 ان عذر مقرر می از طرف ایشان ما نماد کرد که دروغ و غلو را حافظه نمیباشند است
 جواب مجمل و غیره اینها را مثال چنین خرافات اینست
 مستحق طعن و تمسک و اینها را می نماید که عقل اهل و دانش آنرا

این امر و ... از وجود امری از وجود امری ...
عداوت و عداوت نبوت است که اقامت آن نماید و منکر حسن و قبح عقلی است
او را سزاوار نیست که بران کسی را طعن و تشنیع نماید آری کسی که قائل بحسن و قبح
عقلی است شخصی را که مرتکب امری شود که قبح عقلی باشد آنرا که واجب عقلی بود
ذم و تلام می تواند باخت لیکن چون ما نحن فیه و امثال آن از قبیل وجوب صوم آخر ماه
رمضان است و حرمت صوم غره شوال که حسن و قبح آن از ادراک عقول بشری
بیرون هیچکس از اهل دانش و بینش را سزاوار نیست که زبان طعن و تشنیع بران
کس که اختیار آن نموده و راند کند خصوصاً هرگاه او مستمسک خود و ادله و سمعیه مطابق
مسلك خود داشته باشد زیرا وقتیکه با صمیمیت بعضی از وجوه متفق علیها باشند چه در صورت
اگر او بر مخالفی خود و طعن نماید بجهانت نه عکس آن و این ضابطه کلیه بتو یاد دادیم
می توانی که بان امثال تمام خرافات این ناصبی را از محط اعتبار ساقط سازی لیکن مع هذا
ما شاة مع الناصبه بتفصیل کلی هم معایب کلمات مزخرفه او را ظاهر می سازم فاقول
قوله هیچ معقول نمی شود و الخ کسی از اهل انصاف از این ناانصاف به پرسد که کدام
روز بزرگان شما بمقتضای عقل کار کرده اند که شما امروز پابند عقل گردیده اید تمام
از باب عقول متفق اند برینکه دیدن شی فرج جسم بودن و مکانی و در جهت بودن آنشی
است و اسلاف شما خلاف سائر ارباب عقول میگویند که کو حق تعالی جسم نیست
و از جهت منزله لیکن مو منبر او را چشم سر خواهند دید و همچنین میگویند که عرض
... جوهر موجود می تواند شد و علامه علیت و معاوییت میان هیچ چیز متحقق نیست
... جری عادت مصاحبت اتفاق است پس لابد که بگویند می تواند شد
... و قیاس الاربعه زوج و کل زوج منقسم جمعا و بمن
... و امثال ذلک من الخرافات چنانچه تفصیل از منمعنی
در کتاب عماد الاسلام شده من شاء فلیرجع الیه علاوه برین آنکه اگر مراد ناصبی از متقدم
و متأخر حسب زمان است پس جواب از این اینست که جناب خاتم الانبیاء و ذریه
طیبه او را هر چند تاخر حسبانی است لیکن از کجا که در عالم ارواح و انوار ایشان

اینست مقدم بر ادوات انبیا مخلوق نشده باشد و سال آنکه اخبار است از در کتب احادیث
 جابر و یس که جابر بن سمیر خدا صلعم فرموده گشت نبیا و آدم بین المار و الطین صلعم
 احمد بن حنبل روایت نموده عن مسنده الضبی قال قلت یا رسول الله صلعم متی گشت
 نبیا قال آدم بین الروح و الجسد پس ناصبی نصره اخوته من اهل الکتاب چرا نمیکوید
 که تقدیم نبوت خاتم الانبیا صلعم بر حضرت آدم وجود تاخر آنحضرت از زمان آدم چندین
 هزار سال بهیچوجه معقول نمی شود و هم در ما سبق گذشت حدیثی که صاحب مواهب لدنیه
 از امام محمد باقر ع روایت کرده که گفت ان الله تبارک و تعالی لما اخذ من آدم من ظهورهم
 ذریاتهم و اشد علی انفسهم التبرکیم کان محمدا و ل من قال بلی الحدیث و هم از شعبی
 روایت کرده که گفت قال رجل یا رسول الله صلعم متی استنبیت قال و آدم بین الروح
 و الجسد حین اخذ منی المیشاق رواه ابن سعد من روایت جابر الجعفی ذکره ابن رجب و هم او
 گفته که عارف ربانی عبد الله بن ابی حمزه در کتات بهجت النفوس و پیشتر از و ابی سنع در
 کتاب شفا الصدور از کتب الاخبار روایت نموده که گفت هرگاه حق تعالی اراده نمود که محمد
 صلعم را خلق نماید جبرئیل ع را حکم شد که از روی زمین طینتیکه بمنزله قادی و نور زمین
 باشد بیار و پس از موضع قبر شریف آنحضرت قبضه خاک برداشت و آنرا محضر ساختند
 به تنیم معین که از آنها راجت است حتی صارت کالدرة البیضاء لها شعاع عظیم ثم طافت
 بها الملائكة حول العرش و الكرسي و فی السموات و الارض و البحال و البحار و غمرات
 الملائكة و جمیع الخلق سیدنا محمد و فضله قبل ان یعرف آدم و امثال این احادیث و بکثر
 از طرق ایشان عنقریب مذکور میشود و هرگاه با وجود تاخر جبرئیل بر سمیر خدا تقدم
 ذاتی آنحضرت بر سایر انبیا به ثبوت رسید ظاهر و هویدا گشت که نفس ناصبی اینکه هیچ
 معقول نمی شود بهیچوجه معقول نیست و اگر مراد او از تقدم و تاخر بحسب شرف و فضل
 است پس دانستی که شرف و منزلت او صیای خاتم الرسل زیاده از منزلت سایر انبیا
 است چنانچه نزد محققین صوفیه رتبه ولایت اشرف است از رتبه نبوت که امر توضیح ذلک
 عنقریب قوله پس چرا اصالة بایشان تعلیم طریقت الخ مرد و است باینکه اقتباس
 از او بهیچ ولایتی از ولایات مقتضی این نیست که مقتبس را ابد است که اخذ احکام
 شرعیه از مقتبس منه نماید چنانچه نزد هر عاقل هو شمعند این حرف اظهر من الشمس است

آری ظاهر معنی اقتباس آنست که مقتبس استقار و کتاب نور کند و آن بنا بر حسب
حقیقت همین کتاب نور میباشد و یا ممکن است استقار و یکبار آورد که بمنزله انوار تواند شد
و ظاهر آنست که ناصبی را هیچ وجه ممکن نیست که بر امتناع صنوف اقتباس انبیا از انوار محمدیه
و علویه و من محمد و حذو هم اقامت دلیل و برهان نماید بلکه بر دفع این استبعاد انا میسر میشود و مانند
که اقامت اوله فرمایند و المخطوب فنی ذلک المخطوم انما هو رفع ذلک چه دانیستی که بمنحصر دورود
روایات لازم نمی آید که راوی بر طبق آن اعتقاد هم داشته باشد فضلا عن غیره و الا لازم آید
که سنن بنابر بعضی روایات صحاح خود از مسلک تشنن بلکه از مذهب اسلام خارج شوند
پس میگویم که اینک گذشت بر روایت کعب الاخبار متضمن اینک حتی صارت کالدرة البیضاء
لها شجاع عظیم و اینکه آن طینت نورانی را گردانیدند و عرض کردند بر جمیع ملائکه و اسلاطین
وزمین و جبال و بحار و دیگر تمام خلق پس شناختند آنها آنحضرت را قبل ازینکه آدم را بشناسند
و معاودم است که هم بنابر ظاهر قوله تعالی و انفا و انفاکم و هم بنابر آنچه ایشان روایت
کرده اند که حاصل مضمون آن اینست که پیغمبر خدا فرمود من و علی یک نور بودیم که منتقل
میشدیم از ضایعی بضایعی تا اینکه منقسم شد آن نور در پشت عبدالمطلب بدو حصه از نصف
آن که بصاب عبد الله انتقال یافت من مخلوق کردیدم و از نصف آخر که بصاب ابیطالب
آمد علی مخلوق کردید چنانچه این حدیث عنقریب از کتب ایشان منقول گردید ظاهر میشود
که علی بن ابیطالب و جناب سید المرسلین از یک نور آفریده شده اند پس هرگاه تمام خالق خدا
بنابر روایت کعب الاخبار پیغمبر خدا مقتبس شده باشند علی الوجه الممزور از نور
جناب علی بن ابیطالب هم مقتبس گردیده باشند و باین تقریب دلالت میکند حدیثیکه روایت
یکند آنرا صاحب مواهب لدنیه از عبدالرزاق بسنده عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قال
پیامبر رسول الله با لى انت و امی اخبرنی عن اول شیء خلقه الله تعالی قبل الاشیاء قال یا جابر
الله تعالی خلق قبل الاشیاء نور نبیک من نوره فجعل ذلک النور یدور بالقدرة حیث شاء
الله تعالی و لم یکن فی ذلک الوقت لوح و لاقلم و لا حنة و لا نار و لا ملک و لا سماء و لا ارض
و لا بحر و لا جنی و لا انسی فلما اراد الله تعالی ان یخلق الخلق قسم ذلک النور اربعة اجزاء
من الحیز الاول القلم و من الثانی اللوح و من الثالث من الخلق و من الرابع النار
فخلق من الاول حملة العرش و من الثانی خلق من الخلق و من الثالث خلق من النار

از بعه اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثاني الارضين ومن الثالث الحجة والنار
ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول نور ابصار المؤمنين ومن الثاني نور قلوبهم
وهي المعزقة بالله ومن الثالث نور السموات وهو التوحيد لا اله الا الله محمد رسول الله الحديث
وهم امام احمد بن حنبل در سند خود از سلمان روايت کرده قال حضرت جبرئيل رسول الله صلعم
يقول كنت انا وعلی بن ابیطالب نوراً بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر
الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین فجعلنا وانا وجزء علی وباربع مضمون احادیث
بسیار در کتب ایشان مرویست چنانچه در ماتقدم بان اشعار رفت پس نظر بسماتقدم
و بعد اول حدیث عبد الرزاق قسمیکه از نور یسخبر خدا صلعم انبیاء و تمام عالم اقتباس کرده
باشند و طفیلی آنحضرت باشند از جناب علی بن ابیطالب هم نظر الی الاتحاد بینهما اگر
اقتباس کرده باشند چراست بعد باشد و در ماتقدم گذشت که عارف کامل سنیان
محیی الدین عرلم حکم جازم نموده باینکه انبیای مرسان اقتباس انوار معرفت و علوم از
مشکات خاتم الاولیاء که بزعم او نفس خودش باشد میکنند و ابلا واسطه از حق تعالی
استفاضه علوم می نمایند بخلاف رسال و انبیاء که آنها محتاج اند بتوسط ملک و ایشمععی را
نسیان از کمال علوم منزلت او میدانند و هیچ وجه این ادعای پوچ او را که مطابق مقرون
بدلیل و بران نیست بلکه مخالف عقائد اسلام محال و لایست او نمی پندارند و همچنین کیسچاره
قلام الهییت رسول نظراً لقیام اوله برای ذریعت طاهره رسول مرتبه ادون از مرتبه
محیی الدین قرار دهد باید سینه او را باین دم و طعن مجروح سازند نمیدانم فردا پیش
رسول خدا با این ضغائن ویرینه که در سینه پر کینه نسبت بنفس رسول و فرزندان
آنحضرت دارند چه جواب خواهند داد قوله ایشانرا اتباع غیر خود کردن الخ دانست
که از این برده کویسهای او بمانحن فیه و خلی ندارد و چه اقتباس انوار منحصر در اخذ احکام
در شریعت و ایضا مگر کونیم که شاه صاحب این شبد بزیخون و چرامی خود در بنیاد
شبهه و چالاک بچولان می آمدند و چون در صد و اثبات بزم کئی حاضر
می میشدند و در امور بسیار سپیدالکمر سلیمان صلعم را تابع و مقتبس از رای او می نمودند
در طوبیاء مشقوبه و غیره این غیر از عداوت و عنایت طاهره
تفاوت

مبنیان این است که بنویسد در کار خاجات حق تعالی یا چنانچه گفتند باید کرد. ~~بنیان~~
و حکم ما برید لایزال عای فعل و هم یکنون اگر خواهد انبیاء را در جزم انداخته و شیاطین را
و کفره را در بهشت و انبیای کاذب منبوعت سازد که دین آنهاست پرستی نباشد و قتل
انبیاء و حرمت عدل و حفظ نفوس و این همه از دست حق باطل باشد بی ادبانه ظلم لازم آید بجهل
چرا این ناصبی مسلک پیران خود را افرا موش کرده در کار خاجات خدا نمی مداخلت
نموده شروع میکنند چون و چرا حق آنست که الحال قابلیت این همه را نپذیرد که به پادشاه این
چون و چرا او را چهره فرستند انهم کالانعام بل هم اضل بیا قوله و این عبارت ظاهر احمق
الح اقول امر سب و دشنام و تکذیب زجالت بسیار سهل و آسان است هر یکی از افراد
انسان میتواند که غیر خود را بهر نحو که خواهد با الفاظ درشت زیاده از آنچه ناصب عداوت
اهلیت نسبت بجناب شیخ صدوق بی ادبی کرده بسبب دشنام و تنقیص نماید لیکن معتبر
نزد خواص و ارباب عقول آنست که آنچه گوید مقرون بمسئله کی باشد و حجت و برهان
و الا معلوم است که مشرکین مک و اهل کتاب جناب حق سبحانه و تعالی و رسول را تکذیب
صریح میکردند کما قال الله تعالی حکایه غصم و هو اصدق القائلین و ما هو الا تک مقتدری و ان
یکذبوک و نقد کذب رسال من قبلک و ان یکذبوک فقد کذب الذین من قباهم و نحو ذلک
و هرگاه این را دانستی پس ازین تکذیب صدوق اگر منظور اینست که چون علی
بن ابیطالب بنابر حدیث صحاح سته حضرت خلیفه ثانی را کاذب و خائن و غدار میدانست
و او درین وقت موجود نیست یکی از علمای شیعه او را بتقریب انتقام تکذیب باید نمود
پس اگر این مرهم جراح سینه شایسته و ازین چه بهتر است لیکن غیبه است اینست
که علی بن ابیطالب کان مع الحق و الحق مع پس تکذیب او و خائن و غدار دانستن آنحضرت
بجمله وحی منزل باشد و این معنی از تکذیب مرید کاذب و غدار که در حق صدوق واقع شده
بمراحل دور قوله و این فرقه خود و هر جاث بنید الخ هرگاه حقیقت حال برین منوال است
پس عجب است از شاه صاحب که تا حال دو سه توقع متضمن تصویب دای مبنیان
و تخطئه شیعیان بطرف یکی از معصوم منسوب ساخته بر نیاروند تا شیعیان علی طبق
حادات خود بی صرفه بران اعتماد میکردند و شاه صاحب از رحمت ابن ضیف که بسبب آن
نشانه سدهام ملام خلاص و عام شدند خود را دایمی رانیدند و اگر بحقیقت تضای حدیث شهر خود

خود را با کمال خود بایستد و بگویم که این کتاب است که تا سیاه مروان وزیر حضرت عثمان صاحب رقه
 مروان که آنرا بنام عثمان مخدوم ساخته بی مقتول ساختن محمد بن ابی بکر مرسل نمود این امر
 خیر را بکار آورد و ندرت کار هم نمیشد مگر اینکه بگویدند حاشا که از مروان این تیزویر عمل آمده
 نباشد لیکن در این صورت لازم می آید که تکذیب عثمان محموده باشند تا بیشتر ما شایع و فقره
 میان کتب و قول درین باب سیجاست و از سیجاست که هرگاه ابوهریره و انس و عبدالله
 بن عمر و سطر ای ایشان برای طمع جاه و دنیا و اخذ حطام فانی آن دروغها بر پیغمبر خدا بستند
 و پیغمبر خدا زنده نبود تا تکذیب ایشان کند و عادات سنیان برین جاری شد که آنچه
 صحابی گوید بی صرفه آنرا قبول میکنند اینقدر فساد در عالم جمع رسیده که شمس ازان در عصر
 شاه صاحب ظهور گرفته اما امامیه پس از ادب ایشان همیشه این بوده که قسمیکه انبیا
 ما و امیکه مجیزه ظاهر سازند نبوت آنها بجمع عرض ثبوت غیر رسد همچنین مدعیان امامت
 و سفارت تا وقتیکه از ایشان ظهور و مجیزات بر طبق دعوی ایشان بظهور نمی پیوست
 هرگز امامیه آنرا بجمع عرض اعتبار و در نمی آورند و قس الحمال علی ذلک و ایضا مدار
 اعتماد اخبار خواه در ضمن کتاب باشد و خواه در ضمن قول و گفتار بر قیام حقرا این مفیده علم
 است و بس و از سیجاست که علی رغم هذا الناصب علامه تفتازانی که از علمای اعلام
 سنیان است اعتنا و کتابی که بطرف جناب علی بن موسی الرضا شده جزم نموده میگوید و
 هو الامام علی بن موسی الرضا مع جلاله قدره و نباهت ذکره و کمال علمه و هداه و ورعه و تقواه
 قد کتب علی ظهر کتاب عهد الامون له ماینشی عن وفور حمده و قبول عهده الی ان قال و هذا العهد
 بخطهما موجود الان فی الممشهد الرضوی بخراسان قوله و عجبت از شیخ حسن باویه است الخ
 بکرات بجمع عرض اظهار آمد که یحیی از محمد بن عاصم و خاصه التزام این نه نموده که در هر کتاب
 حدیث آنچه روایت کند بر طبق مدلول ظاهری آن معتقد و عامل هم نباشد بلکه در صورت
 تعارض حدیث با اوله شمر عیه کو آن حدیث را روایت کرده باشند بمقتضای آنچه از اوله
 شمر عیه راجع میباشد بمقتضای آن عمل میکنند و میتوانند شد که این باویه با وجود اعتقاد بصحت این
 حدیث تاویل نماید باینکه معانی محکمه آیات را اعدای اهلبیت حذف مینمایند و بطرف مشتهیات
 زلفهای خود آنرا اول میبازند اما آنچه گفته که این باویه قسمهای مختلعه یا دکر بوده پس
 می بجانست چه این کذب شاه صاحب شمس از کذب است باینکه سیران ایشان است

که جمیرات رسیده و از هر کتاب اعتقادات این بابویه را دیده اند که این بزرگوار است
و شاه صاحب آنرا فترا کرده اند فاعنه الله علی الکاذبین . قال الناصب النعمان مدینه با علیه
فلو چهارم آنکه گویند انبیاء پس روح حضرت امیرم خواهند بود و ایشان پیش پیش انبیا
خواهند رفت در روز قیامت و متهم است ایشان روایت محمد بن یعقوب کلینی است و کافی
من ابی انصابت المحلوئی من ابی جعفر قال قال امیرالمؤمنین لا یستقد منی الا احمد صلح
و نیز روایت فضل بن شاذان در کتاب القائم عن صالح بن حمزه عن الحسن بن علی عیسی عیسی عیسی عیسی
قال قال امیرالمؤمنین علی منبر الکیوفه و ما یتقد منی الا احمد صلوات الله و سلامه علیه و ان
جميع الالهة والمرسل والروح خلفنا و غیر این دو اثر نیز روایت بسیار در این مضمون ساخته اند
لیکن همه مخترع و مفتری اگر کس را پیش از انبیاء رجوع می بود لابد در قرآن مجید بتعظیم او
و توقیر او و ایمان بجناب او بطریق صراحت و عوت مبقر هو و چنانچه در حق انبیاء همین قسم
بجای آمده و الا ترک لطف لازم می آید که مکلفین را خبر از حال شخص که این درجه داشته باشد
اصلا ندهند و اینها در پیخبری ایمان بمرتبه او نیارند و در تعظیم و توقیر او قصور نمایند این اخبار
احاد که غیر از کذاب چند آنهارا کسی نمیداند و در این مطالب عده که اهمات عقائد اند چگونه کفایت
نمایند کرد و الزام صحت بر مکلفین باین کپ ای بوسه خانه چه قسم تواند شد انتهی اقول
ناصب عداوت عبرت فقیر ب تصریح مینماید باینکه اجماع اهل اسلام منعقد گردیده بر آنکه
امت خاتم الانبیاء است و از جمیع انبیای مرسل و غیر مرسل داخل بهشت خواهند شد و اینجا چون
دیده که شیعیان حدیثی روایت کرده اند در باب اینکه جناب امیرالمؤمنین مقدم بر انبیاء داخل
بهشت خواهند گشت عداوت و برینه مورد و شبه از جناب امیرالمؤمنین که در سینه پر کینه
خود داشت باین اختیار آن عداوت متعل شد و ضبط آن نتوانست کرد پس همان
از باب انصاف حال شقاوت و عداوت این ناصبی را از اینجا بت جناب کیست که
حق او را موصول خدا صلح گفته یا ما لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا کافر لا غطه فرمایند نصیب
خاطر و توهل راضی است که یزید و شمر و عبد الرحمن این فحیم و دیگر مراد را ان او پیشتر از
انبیای مرسل داخل بهشت شوند و باین راضی نمیشود که علی بن ابیطالب عم که بالاتفاق
قسم جنت و نارا است داخل بهشت شود و فاعبر و یا اولی الا بصار فان الناصب کیف
اختار النار بالعاد قوله لابد و در قرآن مجید الخ این معارضی است باینکه اگر انبیاء و بر جناب ائمه

[illegible]

تجدید مدعا که تفضیل است بر اینست نخست و نذر آنرا که متکلمین
ما تم انبیا بعضی از اطهار اولاد علی بعضی مواقع و مواقع تقدم بر جمیع مخلوق خواهند شد
از این تقدم تبیین تفضیل لازم نمی آید زیرا که امت مصطفویه بالا جماع پیش از انبیا هم در
بهشت داخل خواهند شد و همچنین آنکه امت خود خواهند بود تا از گذرگاه تنگین خارج و اطراف
آنها را بگذرانند پس این امت را پیش از انبیا به تبعیت پیغمبر خود در فضل بهشت
تخصیب خواهند شد و بالا جماع تمام این امت از انبیا افضل نیست و اگر چه
تفضیل و انستین خلاف عقل و شرع و عرف است و رکن رکاه و دروازه ارک پادشاهی
خدمتکاران و احشام امیری بر امیری به تبعیت امیر اول مقدم میشوند و موجب تفضیل
آنها بران امیر نمی گردد انتهی اقول اگر مراد ناصبی اینست که شیعیان این احادیث را
از جمله اوله فضیلت علی بن ابیطالب هم میگردانند و حال آنکه این دلالت بر فضیلت
آنحضرت نمیکند پس اول آنچه وارد میشود بران اینست که اگر زعم او چنین است
چرا این را از جمله اوله فضیلت علی بن ابیطالب هم که مبحث آن گذشت معدوم ساخت
تا بدستگیری اولاد نمی آمد و دوم اینکه دافعی که بنام این عقیده سر آیات کتاب الهی و احادیث
متفق علیها بین ائمرا یقین است و دیگر از وجوه کثیره پس گفتگو در دلالت خصوص یک
حدیث و دو حدیث فائده بحال او نمی بخشد سیوم آنکه نشستن اشخاص بالای مراقبی
فوق همه دیگر را قیاس نمودن بر دخول دروازه قیاس مع الفارق است و ازینجا است که
اگر عبد کسی در پایه اعلی فوق پایه پستتر که بران مولایش نشسته نشیند مستحق ذم و نلام
اص و عوام خواهند گردید و همچنین است حال پدر و پسر و خود و ذلک چهارم آنکه کلام جبرئیل
و این منصب اعلی کرمی الی جانبک اکراما صریح معلل واقع شده باینکه این بتقریب اکرام
سزا بد شد پس راه گفتگوی ناصبی درین مقام جمیع وجوه سد و است کما فی تحقیق و اگر زعم او
این نیست که شیعیان این را از جمله اوله فضیلت می شمارند پس گفتگوی او درین مقام
پنجم ذکر کرده سرا سر بوجه و او ای است که مطابق ربط با آنچه شیعیان گفته اندند آرد
قال الناصب الممانه علیه ما علیه عقیده سیوم آنکه انبیا از کما ان معصوم اند و همچنین است
مذهب اهل سنت لیکن تفضیلی دارد که از کتاب و اخبار صحیحیه مفهوم میشود از کبار و فضائل
عمده معصوم اند و بعضی صفات از ایشان سر و اصادا میشود و نذر آنکه آنرا زلت نامند و زلت در

بشود که قصد طاعتی
در این حالت است که بخواهد بگوید که قصد طاعتی در آن گناه واقع می شود و
در این حالت است که بخواهد بگوید که قصد طاعتی در آن گناه واقع می شود و
و نیز اهل
یک وجه دیگر است که ذمه از حق کسی از پیغمبران بطریق سهو و نیز صادر نیست و نیز آنکه
موجب تنفر میگردند عوام را از اتباع این جهاد و نقض قرض بعثت لازم می آید و الحق مرتبه
نبوت و فائده بعثت مقتضی عصمت این بزرگواران است چنانچه وجه اول اینست که اگر از انبیا
و اهل بیت علیهم السلام جدا شوند و امت مأمور است باتباع ایشان چنانکه گفتیم تجوین الله فاتبعو نمی
شود و ایشان از معاصی و گناهان مردم را باز میدارند و نهی میکنند پس تناقض در میان
دعوت قوی و فعلی لازم آید دوم آنکه اگر گناه کنند باید که به اشد عذاب معذب شوند بقوله
تعالی اذ لا ذنباک ضعف الحیوة و ضعف الحمة و قوله تعالی یا ایها النبی من یأت منکم
بغاشة مبینة یضاعف لهما العذاب ضعفین و معذب شدن خاصه باشد عذاب منافقین
و مخالف منصب نبوت است زیرا که نبی شفیع است و شاهد نیکی و بدی ایشان
است و چون خود در کار خود و فرمانده باشد شفاعت که کند و شهادت که ادا نماید بیوم
آنکه اگر گناه میکردند مثل سلاطین جائز میشدند که مردم را جبر می کنند و سیاست مینمایند بر
رشوم فاسده و ارتکاب فواحش و خود بعلی می آرند و لا یدر عن انبیاء از ملوک جائز و سلاطین
ظالم ممتاز و مباحین میباشد چهارم آنکه اگر گناه کنند مستوجب ایذا و امانت و عقوبت گردند و قد
قال الله تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا
پنجم آنکه اگر گناه ایشان بر امت ظاهر شود است تکاف نمایند از اطاعت ایشان و از نظرشان
بیفتند بلکه بعد تصدیق نکنند و تکذیب نمایند و گویند که اگر ایشان در اخبار و مواعید خود راست
میکفتند خود چرا مرتکب این کار میشدند فرقه یغفوریه از امامیه از انبیاء تجویز کنند صدور و توبه
را و آنچه این فرقه صراحت میگوید تقیه امامیه در پرتو می سرایند که امور شنیع و گناهان
قبیحه در کتاب خود از انبیا و اهل بیت کبر و هاند چنانچه عنقریب بکوشش میرسد انشاء الله
تعالی اقول ناصب عداوت و عترت در بین ستمگ اهل بیت و انجما عترت

[illegible]

[illegible]

اینست که آنرا بیان نمودیم و بماند و بعضی از علمای اعلام تصریح نموده باینکه محدثین عامه
باحث و پیروان عقیده موافق اند و اندک اندک علم و عبارت مزبوره تصریح است و اینکه از انبیای
هر بیان بعد بعثت نزد اکثر علمای اشاعره میتوان شد که معقبات و مایه و نهیب احوال
و زمانی امیانت و بیانات و شریب عمر و نحو آن سهوا یا بظلمه فی التاویان واقع شود پس هر کس
مستیان بنابرین مسلک حرم ندارند باینکه خاتم الحرمین از امثال چنین فواحش محفوظ مانده
باشد بعد و یا بعد از آن صاحب موقوف و شایع آن گفته اند اما صغائر غیر خبیثه پس
جمعه و طهارت سرای جایی از معتزله عهد و سهوا صد و آنرا از انبیای مرسل و غیر مرسل تجویز
نموده اند انتهی و عبارت شایع مقاصد ولایت میکنند که این عقیده مختص امام الحرمین اشاعره
است چنانچه قال و ذیاب امام الحرمین منا و ابو یوسف من المعتزله الی تجویز اصغائر عهد
انتهی پس بایدن پستان زن نامحرم بشهرت و بوجوه کفر فتن آن و بر فرج آن و دست
بایدن و بنگ خوردن و چرخ کشیدن و نحو آن نزد اکثر علمای اشاعره میتوان شد که امام انبیای
مرسل یا بعضی از ایشان عهد بعد حصول مرتبه نبوت مرتکب آن شده باشند ای مرد دین دار
حشم بکشا و بنظر انصاف به بین که با اسلام جمع میتوان شد که آن را بر حق پیغمبر نبوی
از فواحش و غیر فواحش و امور شایعه داشته باشد حاشا که این عقیده را در میان
مستشرقان و مستغربان و کثیر از انبیای حائز است زیرا که
قبل بعثت صد و یکبار متعجب باشند و عقول نیز این را نمیدانند
ولایت نمیکند انتهی و این صحت صدور آن را
مختار الدین را

ایشان تا اول است و افضل باشند بر ملائکه مقربین که طرفه العین معصیت خدا فکرده باشند
و علین خدا و کلیم خدا و روح خدا و حبیب خدا شوند و اعتبار اند اگر ز نای محرمات و شرب
سکات و قتل نفس نه ناحق این خاصیت داشته باشند که پیغمبران باز کتاب آن
پیغمبر مدیس از کجا که اشاعره باین تمنا منصف چنین صفات نشده باشند چه اگر بسبب
دست نبی نخواهند شد الا قلی و لم خود خواهند شد چنانچه بنا بر تصریح مولوی عبدالعلی که در
سالم کرده حبیب عجیبی در مبداء اعمال تامدت چنین بوده بعد از آن او را مرتبه ولایت حاصل
شد و در اشاره ذکر اسم همین حبیب مولوی مزبور از جناب حق سبحانه و تعالی مرتبه او را برای خودش
سوال نموده بالجمله اینجه متعی اشاعره برای ترویج ادواج مقدسه خلفای ثلاثه است مانند
که با وجود بیت پرستی های جهل ساله وار کتاب فسوق و فجور مرتبه آنها از علی عم پستر شود
و یا برابر گردد برین نصرت یاران رسول رسول ایزد متعال ذلیل شود و در نظر خلایق خوار
فاعتبروا یا اولی الابصار بحجج الله چه عزم درست دارند که این ذلت و خواری انبیا
برای خاطر پادان نظر باینکه راه قدح و گفتگو کردن شیعیان را در باب صحابه کبار سد و
بسیار و موجب روشنی چشمهای ایشان است بخلاف اینکه علمای این ارباب را

[illegible]

الصغیرة من حیث بالقویہ قال جماع انما یجب فیما یصدر عنہم قصد الاسبوا واما الزجر
 فانما یجب فی کل الممتنع الذلک بان دون السامی والصغیرة النادرة عند المعقود عن مجتنب الکلیات
 وعلیک بالانکال فی سائر الاولیة انتہی چه معلوم است کہ نزاع میان عصمت انبیاء و کبار
 ستم و او علی الصغیرة عند واقع نشدہ فکر میان اشاعره و بنابر نص شارح مواقف جمهور
 علمای ایشان در رد صدور کبائر ستم و او خطا فنی متاویان شدہ اند و ہم ذاتی کہ
 از وی جاری شدہ در علمای اشاعره و معتزله قائل شدہ اند باینکہ از انبیاء سوا ی
 ذلک بکلیت منقاد و صادر می شود و اما آنچه بشیخ از حیثیت تقیہ بر امامیہ نمودہ
 اند پس حقیقت حال آن اشارہ الی تعالی عنقریب در اثباتی نقض کلام نافر جام او کہ تالی
 کلام مقدم واقع شدہ کما ینبغی مبناشف و ظاهر خواهد کرد و ید قال المناصب للمعتمد
 علیہ مایہ عقیدہ چهارم آنکہ انبیاء در دوUGH گفتن و بہتان نمودن مطاعا معصوم اند خواه عہدا
 باشد خواه ستم و خواه پیش از نبوت خواه بعد از آن و امامیہ گویند کہ کذب جائز است
 بلکہ واجب بر انبیاء از روی تقیہ و قول حضرت ابراہیم را کہ انی سقیم فرمود بر ہمین حمل
 کنند حالانکہ اگر کذب جائز باشد بر انبیاء کو از روی تقیہ و ثوق و اعتماد باقوال ایشان همانند
 موغرض بعثت مرتقص کرد و دو تقیہ انبیاء را جائز نیست و الا تبلیغ احکام الہی صورت نہ بند
 زیرا کہ در اول امر کہ هنوز مہد و ناصری نمی باشد احتیاج تقیہ بیشتر می باشد و چون در آن
 وقت ایشان خلاف حکم الہی ظاہر نمایند و از ایدای قوم بترسند و بیکر حکم الہی چه قسم
 معلوم شود و و عنقریب تحقیق این مسئلہ بیاید اشارہ الی تعالی و آنچه در حدیث وارد
 شدہ است کہ لم یکن ذاب ابراہیم الا ثلاث کذبات پس مراد از کذب معنی حقیقی آن
 نیست بلکہ تعارضات را کہ نسبت بفہم سرسری سامع مشابہ بکذب می باشد بطریق
 شکاکت بکذب نام کرده اند و در باب دوم تحقیق این گذشت انتہی اقول این
 کلام نکبت انجام خورد و امام است چہ وجہ یکی آنکہ تشیع او بر شیعیان نظیرہ تجویز تقیہ
 انبیاء فی الجہاد از قبیل تشیع نمودن او بہت بر نفس خودش و اسلاف خود چه قاضی
 میضا تصریح نمودہ باینکہ حضرت موسی نامت ملذد بتقیہ گذرانید جبث قال فی ذیل قوله
 انانی محطابا لموسی و ابشت فینا بنین و فعاتک اللہ فی فعاتک و انت من الکافرین
 فانہ علیہ الصلوٰۃ والسلام کارم لعیاش ہم بالتقیہ انتہی و دوم آنکہ کہ اخبار مہدای بعثت جناب

[illegible]

[illegible]

صلح زجل فقال لا والله فبئس ابن البشيرة او بئس انوار البشيرة فاما دخل الان له في الكلام
 فقلت له يا رسول الله صلح قامت باقمت ثم التفت له في القول فقال امي عايت فان شر الناس
 منزلة عند الله مني شره او ودهم الناس بالثقل فحش واز انجمه است جدت كسولج ايشان
 سيجار برجال من امتي فيوخذهم ذللت الشال فاقول يا رب اصحابي فقال انك مقتدر
 ما بعد اول بعدك فاقول كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا باو مت فيهم فلما توفيتني كنت
 انت الرقيب عليهم وانت على كل شئ شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك فان غبتني ثم يزاولوا
 مرتدين على اعقابهم منذ فارقتهم چه ودين مقام اگر بمقتضای تقيه کار نمیکنم و میبایست که با عیانهم
 مردمان نواجه آن اخبار میفرمود تا این همه اختلاف در تعبیر آنها واقع نمیشد و از همین باب
 باید دانست شان نزول قوله تعالى واذا اسررتنني الى بغض الزوجه را و اختصاص یافتن حدیقه
 بعلم اسامی منافقین و در سائر الصحابه و امثال این اگر از ادله جواز تقيه بلکه وقوع آن
 از انبیاء کلام موجب اطاب کلام و مانع از وصول هر ام میگرد و و اب علای سنیان
 چنین است که هرگاه یکی از اسلاف ایشان بسبب جهل یا تجاہل بر سبیل تشیع استغلو
 بعضی از عقاید یا اعمال بطرف امامیه محمود و خاصیت نتائج کو سپندان او را بلا تشبیه جناب
 ابو بکر تصور نموده کورانه بدین آنکه مراجعت بکتاب طر فین نمایند و حسن و قبح آنرا دریافت
 کنند بدینا نشی می شناسند و تشیع این ناصبی هم دین مسلمة ماسن فيه ازین قیاس است سیدوم آنکه
 آنچه محققین علای امامیه درین باب تحقیق نموده اند آنست که جناب سید مرتضی علم الهدی
 و ابن بابویه رحمه الله علیه و غیره فرموده اند چنانچه ترجمه عبارت این بزرگواران مرقوم قلم صدق رقم
 میگرد پس بدانکه سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء اول اشکال نموده باینکه چگونه جائز
 باشد که حضرت یوسف صبر نماید بر عبودیت و انکار آن نکند و چگونه جائز باشد بر نبی و بر
 محمودان بر اینکه او را مستعبد و مستزق سازند بعد از آن جوابی چند مرقوم ساخته از انجمه این که
 قومی گفته اند که خاف القتال فکسبتم امر نبوت و صبر علی العبودیه بعد از آن گفته این جواب
 فاسد است چه نبی را جائز نیست که با آنچه مرسلان شده کتاب آن نماید که خوف قتل باشد
 زیرا که او را یقین حاصل است باینکه او را حق تعالی مبعوث به رسالت نکرده الا و عاصم له
 من القتال حتی یقع الا و اوست مع الدعوة والا کان نقضاً للذیض پس این کلام صریح است
 در اینکه نزد امامیه انبیاء از اجائز نیست که تقيه نمایند و در باب اظهار رسالت آنچه مامور باظهار

باظهار آن ائمه اند و این بابویه علیه السلام در کمال الدین و تمام النعمه گفته که تو می از
 این حق نفرت نمود و اندر میل تقیه رسول صلعم و تقیه امام باینکه نبی چون خود داعی
 میباشد بطرف نبوت خود و تبیین منصب رسالت او مخصوص باو نیست پس اگر
 او را جائز باشد که بتقریب تقیه انکار نبوت خود کند حجت باطل کرد چه دیگر کسی نیست
 که بیان نبوت او نماید و مرتبه رسالت او را به ثبوت رساند بخلاف امام که چون بیان
 امامت او بر عهد نبی است و او مثبت امامت و مبین آنست پس اگر امام با وجود
 نص نبی بر امامت او بسبب خوف اعدا انکار امامت نماید هیچ ضرر نداشته باشد
 بعد از آن این بابویه رحمه الله گفته که این جواب مرضی طبع من نیست بلکه بامیکوئیم که حال
 نبی و امام در باب تقیه یکسان است پس هرگاه نبی دعوی نبوت نمود و باشد و ادای
 رسالت کرده باشد و معجزه بر طبق دعوی او حق تعالی بر دست او ظاهر ساخته باشد
 بعد از آن بسبب خوف و استیلا اعدا انکار نبوت خود را مخفی سازد و انکار نماید هیچ
 ضرر نداشته باشد چه حجت نبوت او بر همه کسان ظاهر و واضح گشته پس تقیه او ضرر نداشته
 باشد لکن آنحضرت و همکاران حال الامام و از اینجا است که در صلح حدیبیه چون مسحیل بن عمر
 و خفص بن الحنف انکار نبوت آنحضرت نمودند و بکتابت لفظ رسول الله راضی نشدند
 حضرت آنرا مخفی ساخت چون میداد آنست که حجت نبی بودن آنحضرت بر آنها و بر غیر آنها
 باقامت معجزات تمام شده علی حسب اقتراح آنها حذف نمودن لفظ رسول الله از
 صحیفه ضرر به مرتبه نبوت آنحضرت نخواهد رسانید انتهی و همچنین مؤلفان طبرسی در تفسیر
 مجمع البیان گفته که قول جہانی اینکه قوله تعالی و اذا را آیت الدین یخوضون فی آیاتنا
 فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینبئک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری
 مع القوم الظالمین دلالت میکند بر اینکه قول امامیه جو از تقیه بر نبی و امام باطل آنست
 محمول بر آنست زیرا که امامیه تجویز تقیه بر امام نمی نمایند مگر در امریکه و لیل قطعی
 موصل بطرف آن باشد و مکلف مزاح! العله باشد در تکلیف بان یعنی عذری در باب
 جهل آن نداشته باشد اما اگر امری باشد که بدون قول امام علم بان حاصل نشود و لایکون
 علی ذلک و لیل الامن جرته فایجوز علیه التقیه فیه و هذا كما اذا تقدم من النبی بیان فی شیء من
 احکام الشرع فانه يجوز منه ان لا یبین فی حال اخری لامنه ذلک الشیء اذا اقتضت المصلحه

شیخی اینست چنانچه بر نمودن امامیه تقیه را بر شیعی و امام که از قبیل نظام علی است
شیعیان بر تو واضح گردید و مؤید مختار امامیه احادیث عربیه طاهره است که است که مورد
ندایانکه بان حضرات متمسک شوند از آنجا حدیث است و در عیون با سند و شیخ صدوق
قال سهل بن القاسم الذی شکی قال قال رجل للرضاء م یا بنی رسول بروی عن عروة بن الزبیر
انه قال تو فی النبی صلعم و یوفی تقیه فقال اما بعد قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک الایه فانه انزال کل تقیه بضمان الله عز وجل و بین امر الله و لکن قریب من الخسارت ما
اشتهت بعده پس اگر تشیع ناصبی بر شیعیان از حیثیت تجویز چنین تقیه است پس
والتی که اقوال بزرگان و اخبار صحاح و غیر صحاح ایشان بر آنچه بالاتر از آن است در باب
تقیه نبی و لالت نمیناید و اگر از حیثیت دیگر است پس بهتانی است که اسلاف
پلی بحقیقت حال مذهب امامیه و اهل آن مذهب نه برده بر امامیه بسته اند و ذیل عقیده امامیه
الو ش آن منزله و مبرمی چهارم قوله و قول حضرت ابراهیم را که انی سقیم الخ مرود
است باینکه احادیث و اقوال امامیه نص اند بر اینکه حضرت ابراهیم از کتاب کذب
نفرموده بلکه قائل این قول سنیان اند که حدیث صحاح ایشان نص است بر اینکه حضرت
ابراهیم در ستمقام و در مقامات دیگر مرتکب کذب گفته چنانچه انشاء الله تعالی عنقه
ظاهر می شود پس چنانچه شیعیان است که آدمی با وجود ادعای اسلام عیب خود را بر دیگر
بند و از عذاب خدا و تفتیح خلق نیندیشد پس بدانکه محمد بن یعقوب کلینی و کافی
از علی بن محمد م با سند و مرفوع از ابی عبد الله در باب قول حق تعالی فنظر نظره فی النجوم
فقال انی سقیم روایت نموده که فرمود حسب فرای ما حل بالحسین فقال انی سقیم
اما حل بالحسین هم و هم با سند خود از حجر روایت کرده است که گفت ابو عبد الله
قال ابو جعفر عم ابی ابراهیم آلهم فنظر نظره فی النجوم فقال انی سقیم قال ابو جعفر
هم و الله ما کان سقیما و ما کذب هم با سند خود از ابی بصیر روایت کرده قال قیام
ابی جعفر عم و انا عنده ان سالم بن ابی حفصه را صحابه یروون عنک انک تکلم علی سبیح
و جبالک منها المخرج فقال ما یرید سالم منی یرید ان اجی بالمالک و الله ما جاءت بهذا النبیون
ولقد قال ابراهیم انی سقیم و ما کان سقیما و انک فی کتاب معانی الاخبار عن ابی عبد الله
هم قائل قاست له قوله تعالی انی سقیم فقال قائل من سقیم سقیما و ما کذب انما معنی

منه مرثدا و قد ان الله عنى بقوله الى جنتهم الى جنتهم و كل نيت
الله عز وجل لنبيه انك ملت الى جنتهم و ادبش و ادبش و ادبش
للمرثدا و اتبه تقيه قمر موده و ابره منافى با حاد و نيت ما سبق نيت چه تقيه اعم است
ان نيتك انما قبيل مغاير لى باشد يانه و قد ورد عنهم بعم اين الا حاو نيت نفس بعضها
بعضه اينست حال احاد و نيت اما نيت كه در باب تفسير قوله تعالى حكاية عن ابراهيم الخليل
سليم و اردو كشته اما اقوال علمای امامیه پس اينك حاضر است تنزيه الانبياء سيد
مرفضى علم الهدى و تفسير مجمع البيان مؤلفا نا طبرسى كه بيشتر است بر توجيهات عديده
در باب قول آنحضرت تا سئل كذب نباشد اما سنيان پس علمای كبار ايت
صحيح خود روايت کرده اند حديث طوالانى كه بعضى فقرات آن اينست فيا تون اى
الحق ابراهيم فيقولون انت نبى الله و خلائه من اهل الارض اشفع لنا الى ربك اما
تنبى الى ما نحن فيه فيقول لهم ان ربى قد غضب اليوم غضبا لم يغضب قبلا مثله و لى يغضب
بذلك و انى كنت كذبت ثلاث كذبات فذكر انفسى نفسى اذ هموا الى غيرى و هم
او صحاح ايشان است ان رسول الله قال لم يكذب ابراهيم النبى الا ثلث كذبات ثم
شخصها ابو هريرة و ابره هر دو حديث چنانچه مى بينى صريح است در نيتك حضرت ابراهيم
هر يك كذب صريح كه خطاي محض است و معصيت صريح شده پس الحاد در باب
الانصاف چشم انصاف نه بينند كه محال تشنيع شيعان است اما الله خود احاديث بيار
روايت کرده اند نص بريتكه حضرت ابراهيم هرگز مرتكب كذب نكشته يا سنيان اند
و انما احاديث متضمن صدور معصيت كذب اذن حضرت مينمايند و آنرا از جمله
صحيح خود ميشمارند و از اينجا ظاهر و هویدا مىگردد كه آنچه ناصب عداوت
تسليم ظاهر است پس همان نيت تشنيع مى خورده است كه خود و اسلاف و اولاد
حق را در اسلام و نبوت او شكي خود است و صريح خود را در باره ناصب
عادلان شريك و كودن نمايند كه ابراهيم هرگز مرتكب كذب نكشته يا سنيان
و بداند چه كذا كذا معاني و در چنانچه باشد كه او نصيب احد است بجهت ابراهيم و
عداوت او با سنيان است اما هر يك از اينها كه نيت تشنيع است و عداوت
او با سنيان است و هر يك از اينها كه نيت تشنيع است و عداوت او با سنيان است

در سجده که مخبر الدین رازی امام شیخانی چون حفظ ناموس مذہب خود را در تکریم حدیث صحاح خود دیده حکم بموضوع بودن آن کرده چنانچه در تقییر کبیر میگویند ان بعض الحسبیه روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال ما کذب ابراهیم الا شتم کذبا فقلت الاولى ان لا یقبل مثل هذه الاخبار فقال علی طریق الاستنباط فان لم تقبله لزم تکذیب الرواة فقلت له یا من کبیر ان قبلنا لزم الحکم بتکذیب ابراهیم وان ردناه لزم الحکم بتکذیب الرواة ولا شک ان صول ابراهیم اولی من صول طائفة من المجاہیل عن الکذب انتحی قال الناصب الحما ندعاه ما علیه عقیده پنجم آنکه انبیاء را معرفت واجبات ایمان قبل از بعثت و بعد از آن ضرور است زیرا که جهنم در عقاید موجب کفر و زندقه است و معاذ الله که انبیاء را این جهنم باشد آری در احکام شریعه بدوین در دو وحی ایشان را علم حاصل نمیشود و در همین علم وارد شده بقوله تعالی و علمک بالکم تکن تعلم انما یبرسلین و یهود و نصاری برین عقیده اجماع دارند و با حجا کسور حق انبیاء در نصوص قرآنی و کلا آتینا حکما و علما و آتینا الحکم صیبا و آتینا الحکمة و فصل الخطاب و غیر ذلک صریح برین مدعا دلیل است و در بعضی مواضع ذکر بعثت و ارسال و وحی و انزال کتاب بعد ازین مضمون واقع شده و نیز در حق لقمان بی آنکه وحی و نبوت داشته باشد لفظ حکمت فرموده اند پس معلوم شد که این علم قبل از نبوت و وحی هم حاصل می شود و اما می گویند که انبیاء را معرفت اصول عقاید در حین بعثت بلکه در حین مناجات و مکالمه که اعلای مراتب قرب بشری با جناب خداوندی است حاصل نمیشود و معاذ الله من هذا الاعتقاد الباطل یدل علی ذلک ما رواه محمد بن بابویه القمی فی عیون اخبار الرضا هم و فی کتاب التوحید عن علی بن موسی الرضا عن آبائه عم الی امیر المومنین و محمد بن یعقوب الکافی عن ابی جعفر فی الکافی ان موسی بن عمران صلوات الله و سلامه علیه سأل الله تعالی فقال یا رب العین انت منی فانا ویک ام قریب فانا ویک و این خبر صریح و دلالت میکند که حضرت موسی را آن وقت که حالت مناجات و مکالمه بود از قریب و بعد مکانی منزله بودن باری تعالی متجاوز نبود و حقیقت این خبر آنست که در حضور جناب رسالت ماب صلح اعرابی چاهل آمد سوال کرده بود که یا محمد البعید ربنا فنادیه ام قریب فانا ویک رسالت در جواب آن اعرابی بیفهم تامل فرمودند که اگر هر دو شوق بعد و قریب مکانی را نفی میکنم این بدو را چاهل که گرفتار اوام و پابند حوائج این نبود است بر نفی وجود باری تعالی محمول خواهد کرد و هرگاه که

هم چنین علم میکنند که کل موجودات از اقسامی که در آخر عالم پیدا میشوند و در آخر
عالم از میان و جهات و مراتب و بعد کذا می خیزند و بنا بر این میگویند که این اشخاص
متعلق جواب شد و آیه اذ انزلناک عبداً علی غیبی فاتی شریب نازل گفت و درین آیه
اشارت بدقیقه شد که چون بعد مکانی منتفی شد قرب حاصل شد و قرب مکانی خواهد شد
زیرا که آنچه از قرب مکانی حاصل میشود و بسبب انتقامی بعد مکانی در اینجا حاصل میشود
بدلیل آنکه اجیب دعوی الداع اذا دعان و این ارشاد هدایت نظام بر هر طریق صفات
کمال و نقص آمد از آنجه الفاظ ذکوره در جناب او تعالی اطلاق کردند بسبب انتقامی
انوش و از آنجه ضحک و تبشیر و فرح بسبب انتقامی حزن و بلا و از آنجه است حیا
بسبب انتقامی و قاحت و از آنجه صبر و شکنجایی بسبب انتقامی جزع و غمی طبری و علی
از القیاس اگر چه معانی حقیقه این الفاظ هم در اینجا متحقق نیست و بسبب است طریق
هدایت خداوندی که گرفتار این اقسام را نیز موافق حیوانات و موهومات ایشان
می بخشند و تکلیف ترقی تصرف معقولات نمیدهند تا آنکه از کینزی فی عقل برایشان مکانی
عالی قناعت کردند و قتیکه پرسیدند این اسد عقالت فی الی ما را همین قصه را حاضر است
هم در فرموده اند قوت حفظ رجال این فرقه است که بجای اهل بیت نام پیغمبری را
اولی العزم کردند و در ورطه ضلالت افتادند و از حال اهل بیت سنت من و عن این قصه را یاد
داشتند و روایت کردند و همین است تفاوت و در روایات ایشان و روایات اهل سنت
و از این غلط قیاس بی باید برد که در دعای صحنی قریش و دیگر مطالب صحابه هم همین قسم
شیدان اسماء و القاب و تحریف شامان و صفات و توجع آمده بودت بکار رسانیده و این فرقه
بسبب ساهلت و بی مبالائی این فرقه است و در روایات وین که اهر گس و ناگس اخذ
علوم دینی کردند و هرگز بر محاکم امتحان نرفتند تا سوره از سوره ممتاز و قلوب از خالص جدا
میشد و روایت دیگر از همین باب در حق حضرت یونس هم دارند روی الکلسی عن ابی عبد الله
هم از یونس کان یقول فی سجوده اتراک معذبی و قد عقرت لک فی التراب و جهی
اتراک معذبی و قد اظمت لک هوا حرمی اتراک معذبی و قد انهرت لک یابی اتراک
معذبی بخدا جنبت لک المعاصی قال فادعی ابدالیه ان ارفع راسک فانی غیر معذک و فقال
تانت لا معذک ثم عذبنی کان ما ذالک و انت راوی فادعی الله عز وجل

لا تلتفت ثانی غیر منکر کمالی اذ او مرتب و عداوت است به و درین کمال هیچ عیب و عیوب ندارد
یکی آنکه مضمون این سخن را معلوم شود که خلف و عده کردن تسبیح و تحقیر از ملائحت نفاق
و باطنی و کالی از متابع منزه است دوم آنکه وجوب عدل یعنی ترک تعصب غیر عاصی باطل
است و از حضرت یونس چرا خوف تعصب میگرد و اگر حضرت یونس را این سنگبزه افتاد
چنانچه در حدیث آمده است پس از جناب باری تعالی جواب من آنکه مرا تعذیر
مطرح جائز نیست محض بزر و عده حواله نمیی فرمود با الحجه این خبر بلا شبهه از مفتربات رجال
این فرقه است که برعم خود ایشان مضمونش بادل و قطعه باطل و ناسموع است و باین
استحسان روایات این فرقه که بطلانها منها علیها شاید انتهی اقول بکرات در
معرض گذارش آنکه این ناصبی یا منافق است خارج از اسلام که در پرده میخواند بر سائر
اهل اسلام تشنیع نماید بیک جهت و محقق و محمود و ذی بنی که دارد اصلا قوت متغله ندارد
و بسبب حدیث حدیث بدوین بلا خطه اطراف و جوانب شتوع میکند و در طعن و تشنیع
با موری که اگر تمام شود خانه دین و ایمان سائر اهل اسلام بریاد شود و با الحجه این تشنیع ناصبه
به تسبیح یکی از کفار میباید که او بگوید که عیان اسلام عجب در و فکریان اند
در و فکری فرمودند که بر جناب حق سبحانه و تعالی دروغ بسته و چیزهای چند در آید
نقل میباید که در کتب اهل سنت و در نیست از انجمله اینکه حق تعالی حکایت عن
میفرماید فاما نحن علیه اللیل رای کونیا فانی فاما نحن قاتل و قاتلین فاما رای القمرا فاما
قال بنی فاما نحن لکن لم نجد من القوم الضالین فاما رای الشمس باز فاما
قال بنی فاما نحن لکن لم نجد من القوم الضالین فاما رای الشمس باز فاما
سود و کلامی که در حدیث آمده است اول آنکه حضرت ابراهیم جاهل بوده و معصوم
نمی بود و در حدیث آمده است که حضرت ابراهیم جاهل بوده و معصوم
و علیه السلام که از ایمی هر چه در دلی العزم بود ایم آنکه درین آیه
حکم جازم محمود و اقصا کرد و باینکه گوید شمس و کمر خدا و بجهت
است ستم مردم کند بیوم آنکه اینقدر در حدیث که اینها را میگویند و در حدیث
نزد اند چنانکه آنکه با خود ظن خود خطای با اول نادم نکشت با آنکه در حدیث
حکم بر این است آنکه در حدیث آمده است که شمس را که در حدیث آمده است که

[illegible]

در کتاب مکتب طریقی که باک و آفرین و در منزلت و سبک نیست که این کتاب را به دست خود
و در هر یک از اینها میباید که خداوند آن را در حال چون ناصبی خود حرکت این بساطت کند
قد راجع از او است ایشان که دلالت صریح دارد بر اینکه پیغمبر که خاتم الانبیاست جایز است
بوده و او را اصل معرفت بخدای خود حاصل نبوده بر نگذارم تا ناظرین که از باب انصاف باشند
در یابند که این ناصبی و اناست او که سر اسیر بهستان و دروغ بر پیغمبر خدا بسته اند قابل ذم
و نکست بیگانه که تغییر اند با امامیه نظر بر و اینست حدیث مناجات مستحق ذم و فلام پس بدانکه ابو داود
محمد بن حواری که از جمله صحاح است ایشان است از جابر بن مطعم روایت کرده قال انی
لرسول الله صلعم اعترانی فقال یا رسول الله جندک الانفس وضاعت العیال و تمکنت الاموال
و همکنت الانعام فاستنق الله لیا فانما تشفع بک علی الله و تشفع بالله علیک قال رسول الله
صلعم و یحک اندری ما تقول و سبح رسول الله صلعم فانزال یسبح حتی عرف ذلک فی
وجوده اصحابه ثم قال انه لا یستشفع بالله علی احد من خلقه شان الله اعظم من ذلک و یحک
اندری ما الله ان عرشه علی سمواته لم یکن او قال باصابه مثل القبة علیه و انه یاط اطیط الرجل
بالراکب و فی روایة ان الله فوق عرشه و عرشه فوق سمواته الحدیث و تخرجه فی
الین حدیث را در کتاب تاسیس التقدیس خود باین عبارت نقل نموده است
بناء الى النبي صلعم فقال یا رسول الله هلک الانفس و جاع العیال و ذهبت الاموال
فاستنق لاراک فانما تشفع بک علی الله و تشفع بالله علیک قال انی الله اعظم من ذلک
فانزال یسبح حتی عرف ذلک فی وجوده اصحابه ثم قال یحک اندری ما الله شانه اعظم من
ذلک انه لا یستشفع به علی احد الله فوق سمواته علی عرشه فانه علیه یکن او اشار و قب بیده
مثل القبة علیه قال الرازی و اشار ابو الازهر ایضا یاط به اطیط الرجل بالراکب استحق
این چه بی شرمیست و بی حیای که بای پارس خاطر چند ازل صحابه که روایت چنین حدیث بدروغ
کرده اند کذب آنها نمی نمایند و آنرا از جمله احادیث صحاح خود می شمارند که مستلزم جهل
پیغمبر خدا باشد به مرتبه که او خدای خود را جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل
و کراتی جه او از عرش مثل کجاوه که بر و بیا بار کرده باشند آ و از بر می آید لغو و منه منه
و ابضا بر مذی روایت کرده از ابو زرین عقیلی قال قلت یا رسول الله ان کان بینا قبل
ان یخلق خلقه کلان فی عمار ما تحته هوار و افوقه هوار و خلق عرشه علی الماء استحق

فایده اولی از اخبار جناب سید المرسلین علیه السلام اینست که حق تعالی محتاج به حاجت
 نیست و نمیتوانست که او را در جواب دهد باینکه او تعالی که خالق این است محتاج باین
 نباشد تا اینکه برای او تعالی ممکن بود که بگوید که عبادت از ستر و پرده باشد تا او را
 جوابی نمیدرشد و هم بر مزی و ابوداود روایت نموده اند حدیث طولانی که آخر آن اینست
 ثم فوق ظهره من العرش ما بین السماء و اعلاه مثل ما بین السماء الى السماء و الله عز وجل
 فوق ذلك و در حدیث نسلم فوق الماء العرش و الله فوق العرش و هم از جمله احادیث
 صحاح ایشان است که بخاری و مسلم و غیره روایت کرده اند ان النبى صلی الله علیه و آله قال فی
 حدیث سوال المؤمنین الشفاعه فیاتونی فاستاذن علی فی فی و الله فی و ذن لی علیه ازینجا
 خدا شناسی پیغمبر خدا بزم سنیان معاوم شد مگر خدای خود را بمنزله یکی از پادشاه
 پادشاه صوفیه قرار داده که اندرون محل سرا و یاد یوان خاص می نشیند و کسی باریاب
 بسبب حجاب و داناان فریب و دران و بسا و اول نمیشود مگر کیمه مثل پیغمبر خدا
 مقرب درگاه باشد نمیدانم که چه ضرر بحال ایشان میرسد اگر امثال چنین احادیث را
 تصحیح نمیکردند و در کتب صحاح خود مندرج نمی نمودند تا قصور و جهل غایتی از این حدیثی آمد
 کاشان جانب داری در قبول مثل جانب داری ~~در قبول مثل جانب داری~~ حدیثی بدین
 که اگر هزار شیعه امامی پیش پیغمبر خدا ~~روایت کنند هرگز به این مسکوت~~
 نمیکنند و کذب آن مینمایند و در کتب خود اصرار ~~از بد فضا عن التصحیح~~ اینست
 برای اینست که هر چه بادی و نقصان را جناب صحابه ~~پیدا و از کورین سعی نامشکور~~
 جهل و نقصان پیغمبر خدا میدادند و فاعبیر و یا اولی ~~و ایضا از احادیث صحاح~~
 ایشان است آنچه از این جرح عن ابی ذریر روایت کرده اند اینست سمع جابر یسأل عن الورد
 و قتال خمر نجی یوم القیامه عن کذا و کذا انظر الی ذلک فوق الفاح مقال فندعی الایم باو ثانیها
 و ما کانت تعبد الاول فالاول ثم یاتینا بنا بعد ذلک فبقول من ننظر و ننظر و ننظر و ننظر
 فبقولکم ~~الاعلی فنقول جی قتی ننظر الیک~~ فی تجلی لهم ~~الضحاک قال ثم ینطلق بهم و یتبعونه~~
 و یعد ~~ان منهم منافق او مو من نور اثم یتبعونه و علی جسر جهنم کالایب و خضک~~
 تاخذ ~~الله تعالی ثم یطفا نور المؤمنین ثم ینجو المؤمنون~~ اقول چگونه با وجود ادعای
 مسال ~~چنین حدیث را که متضمن ضحاک بحق تعالی است و اعطای نور بمنافقین~~

بود که ...
 اخبار و حجت آثار صریح باشد پس باید پیغمبر خدا را باطنی باشد باطنی از حق و حقیقت
 مذهب اسلام است و همان آنکه اگر یکی از امامان پیشوایان مذهب است و حق تعالی در حق
 او و کافیه ایشان را هم تکفیر میکنند و از اسماء خارج میدانند پس چگونه میسر میسر
 است و حجت حق تعالی خواهد نمود و طرفه اینکه حق تعالی در حق صافقیر میسر میسر
 انهم فی الدنیا و الاصل من النار و ایشان برخلاف مدلول آیه از پیغمبر خدا را و است
 میسر که حق تعالی بانه را نور کرامت خواهد فرمود و ایضا از جمله صحاح ایشان است
 و احادیث حدیثی عن نبیهم صلعم یدکر فیہ کیف یتساقط الکفار فی النار ثم قال
 هذا خطی و ان کان لم یبق الا من کلن یعبدا الله من بر و فاجر انهم الله فی الدنیا و
 من الثن را و فیها قال فلما نظروا من یتبع کل امة ما کان یتعبد قالوا یا ربنا فارقنا
 فی الدنیا اقبر ما کانا الیهم ولم نصابهم فبقول انار بکم فبقول ان نعوذ بالله منک لا نشکرک
 بالله شیئا مرتین ایضا حتی ان بعضهم لیکاد ان یتقلب فبقول هل یتکم و بیته ملائمة فبقول
 بها فی الدنیا ثم فی کیف عن حقایق فلا یبقی من کان یسجد لله من تلقاء نفسه الا اذرن الله
 یا سجود فلا یبقی من کان یسجد اتقارار یا را الا جعل الله طهره طبقة واحدة کما قال
 یسجد خصل من سجود و سجود قد تحول فی الصورة التي را و فیها اول مر
 فبقول انار بکم فبقول ان نعوذ بالله منک لا نشکرک بالله شیئا مرتین ایضا حتی ان بعضهم لیکاد ان یتقلب فبقول هل یتکم و بیته ملائمة فبقول
 بها فی الدنیا ثم فی کیف عن حقایق فلا یبقی من کان یسجد لله من تلقاء نفسه الا اذرن الله
 یا سجود فلا یبقی من کان یسجد اتقارار یا را الا جعل الله طهره طبقة واحدة کما قال
 یسجد خصل من سجود و سجود قد تحول فی الصورة التي را و فیها اول مر
 فبقول انار بکم فبقول ان نعوذ بالله منک لا نشکرک بالله شیئا مرتین ایضا حتی ان بعضهم لیکاد ان یتقلب فبقول هل یتکم و بیته ملائمة فبقول
 بها فی الدنیا ثم فی کیف عن حقایق فلا یبقی من کان یسجد لله من تلقاء نفسه الا اذرن الله
 یا سجود فلا یبقی من کان یسجد اتقارار یا را الا جعل الله طهره طبقة واحدة کما قال
 یسجد خصل من سجود و سجود قد تحول فی الصورة التي را و فیها اول مر

[illegible]

و این سخنانی است که از آن خطیب خدا و رسول آمده و می ترسند که چنین دروغ و باریک چهره بگویند
اند و معترفند که بیشتر از معجزات آن رسول سو قوی قریب آورده اند تا حلال نشینند و سجده
کنند الهی و جلالی و طرف خدای خود را اسناد امثال چنین صفات نقصه نموده بایستند که
بقول سنیان جاثب سید المرسلین بطرف جناب حق سبحانه و تعالی بسند ساخته
هند که تضمنه کتابهم نکند السموات یسقطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هذا و من ذلک
ما ذکره ایضا المرآفی عنهم فی الکتاب المذکور انهم زعموا ان نبیهم محمدا صلعم قال لما قضی الله
بینی خلقه استأق علی قفاہ ثم وضح اجدی زجله علی الاخر ثم قال لا ینبغی احد ان یفعل مثل
هذا و یأوی الی محمد بنی الجمع بن الیخین فی المتفق علیه من مسند عبد الله بن عمر فی الحدیث
السادس بعد الایة رواه عن نبیهم صلعم انه قال ان احدکم اذا کان فی المصلوة فان الله
جبال و جهره فالیستخص جبال و جهره فی المصلوة و روی بن مقاتل فی کتاب الاسماء فی حدیث
دفعه و اسنده قال قبل یارسول الله یمر ربنا قال من امر و امر الارض و السماء خلق خیلا
فاجرا ما قدرت فخلق الله من عرفتها و ذکر سالیان بن مقاتل فی کتاب الاسماء ایضا قال
روى جماعة یکثر عدوهم و یتوفونهم عن رسول الله صلعم انه قال ان الله عز وجل ینزل
فی کل لیلۃ علی سماء الدنیا و ذکر سالیان بن مقاتل فی الکتاب المذکور عن بعضهم انهم یروون عن
نبیهم صلعم انهم ~~سجدوا~~ سجدوا فغابوا و قال سالیان بن مقاتل و منهم من یدکر ان البحر
من براق الله تعالی و ان علی را سجدوا بعد اذ غابوا و قال سالیان بن مقاتل و منهم من یدکر
با مثال چنین گفتند که و یدکر اند و بحجرت امثال چنین عقائد ناپسندیده خود قناعت نکرده
بلکه پیغمبر خدا را با خود دارد باب این عقائد فاسده که عین جهل است و زندقه شریک ساخته
اند و با وجود این همه خیانت های خود و جمیع تضامی این که ع چه دلاوریست و دوی که بکف چراغ دارد
طعن مینمایند بر احادیث شیعیان و بر تصحیح چنین احادیث که متضمن چندین کاذب است
و متخار دارند و خود را از این باب صواح می شمارند و می برین اسلام و دعوی مسلمانان کویا مراد
حافظ شیراز از حافظ امین حافظ غلام حلیم است که در نظم خود آورده این حکایت چه نوشتن
آمد که سحر که میکشد بر و میکند بادف و نئی تر سماعی کمر مسلمانان همی است که حافظ دارد
و ای گران پای امروز و فردا و چون بسم الله تعالی معظم مضمون قناعت میشوند این
نا صریح مضمون نظر بانچه از تحقیقات انیقه و انکار انکار بقید قلم آمد از معروض اعتبار مسافط

شما فکرت کنید و بخواهید استقصای احوال بپوشانید و بخواهید که در سنان متوقف میباشید و در
 محضی از کلمات بوج او در زوایای کلام متورمانده پائال کجاست فلم خجسته رقم نکرد و فاقول
 بقوله الخیر از معرفت واجبات ایمان قبل از بعثت الخ مقدر است باینکه این معنی بنابر
 اصول عدلیه که قائل بوجوب معرفت عقلا شده اند و درست است و تمام اما بنابر
 اصول سنیان پس چون قائل شده اند باینکه وجوب معرفت سمعی است هرگاه
 فرض نمائیم که نبی بعد از آن قدرت مخلوق شود و اگر او تحصیل معرفت نه نماید چون
 عالم بوجوب معرفت برین تقدیر اگر او را حاصل خواهد شد بعد بعثت بواسطه وحی
 حاصل خواهند شد چرا وجوب نقصان او باشد سبب کفر او چه درین صورت عدم
 تحصیل معرفت از قبیل ترک واجب نخواهد بود کمالا یحیی قوله آری در احکام شرعیه الخ
 کاش ازین معدون غایت و غایت کس متفسر شود که وجوب معرفت مکرر از احکام
 شرعی نیست و حال آنکه منجمله احکام محسبه یکی وجوب است و ادراک آن منحصراست
 نزد تو و در اعلام شارع قوله و در همین علم و ادراست الخ این کلام مورد ملامت او محقق و مع دلائل
 میکنند برینکه معرفت حق تعالی انبیا را بدو ان تعالیم حق تعالی حاصل میشود و در این باب اصول
 ایشان درست نمیشود چه معرفت هرگاه نظری است تحصیل آن موقوف بر نظر و فکر
 خواهد بود و جواز و عدم جواز آن چون است و از قبل شارع میباید شد و پیغمبر خدا را
 بدون وحی علم بان مستمع خواهد بود و هرگاه آن مستمع باشد چه تقریب حارت بر نظر و فکر
 خواهد کرد و هرگاه نظر نخواهد کرد و معرفت حق تعالی او را حاصل نخواهد شد و ایضا بکدام دلیل
 دانستی که مراد از علم ملک عالم تکرر تعالیم باعدای علم با ارضی عز اسمع است لابد علیه من دلیل
 قوله و یا حی و یا قیوم الخ استدلال نمودن باینکه و کلا آیتها حکما و علما برینکه جمیع انبیا را قبل از
 بیج معلوم و معرفت خدای تعالی حاصل بوده کار این ناصب است و پس این کار
 از عاید و مردان چنین کنند کاش وجه دلالت این آیه را بر طریقی خود که قبطیر نموده آفاوه
 میفرمود تا بهم پیچید میشدیم قوله و اما میگوید که انبیا را الخ خداست باینکه اگر
 سنیان بقتضای انصاف کار کنند چون امثال چنین هر زار او را کتاب این ناصبی بپیشند باینکه
 حکم بتفبیق او نمایند چه بکجور دایمکه در کتابیه اما میگوید حدیثی و آیه شده باشد که بزعم باطل
 ناصبی فتنی صحیح نه داشته باشد و حال آنکه اما میگوید هنوز آنرا تصحیح نگردیده باشند و علما اما میگوید

[illegible]

[illegible]

که حضرت یونس علی اذن بر و روزگار قوم خود را گذاشته رفته و برین امر معاتب شدند
و نیز در دعای بد کردن بر قوم خود عجلت فرمود و تحمل بر شداید آید و تکذیب آنها نه نمود
و ظاهر است که این هر دو امر گناه نیستند کبیره چرا با ایشانند زیرا که نزد حضرت یونس قریشی
قویه قائم شدند بر آنکه ایشان ایمان نخواهند آورد پس دعای بد فرمود و نیز بعد از آنکه از آن
عذاب الا ایشان ترسید که مرا ایذا می شدید خواهند رسانید و تکذیب صریح خواهند
کرد که موافق وعده توبه و وقوع نیامدناچار کرخت رفت و منتظر حکم یزد و کار غمانده چون منصب
انبیاء علی احدت بر همان قدر او را عتاب شدید شد و تاویب و ارشاد فرمودند
و حال آنکه شخصی غلام یا نوکر خود را عامل کرده و میر و بی فرستد و بگوید که اگر زمینداران و مزارعان
آن ده با تو سر آش می نمایند و تن با طاعت ندهند به من خواهی نوشت که فوجی از حضور
خود برای تاخت آن ده خواهیم فرستاد و آن غلام یا نوکر در آن ده رفت و بمقدور خود در
استمالت رعایا و ترغیب و ترهیب آنها کوشید و آنها را صلوات با طاعت او دادند و احکام
او را قبول نداشتند بلکه در پی ایذا می او شدند و او را شکنجه گرفتند و او انتظار حکم خاوند
خود نکرد و خود غرضی در خواست بد و فوج خود فرستاد و خاوند بموجب وعده خود فوج
عظیمی رخصت نمود زمینداران چه از قصد فوج مطاع شدند و کمال را بطور عقیده نزد خاوند
روان نمودند و خود را مستغفار و سزاوارست بسیار اظهار کردند و قول و قرار دادند که آینده
از حکم او تجاوز نخواهند کرد و این غلام و نوکر برین امور اطلاع می داد و تاگاه فوج او بی تاخت ده او
مراجعت کرد و ده را صحیح و سالم گذاشته رفت این غلام یا نوکر چون این حالت مشاهده
نمود و از حقیقت حال اطلاعی نداشت بی آنکه حکم خاوند بر سران خود خائف شده و دواز
الواح این ده فرار کرده و رفت بدین صورت غلام یا نوکر را احاطی و ناظران بر دار و مخالف خاوند
خود نتوان گفت آدمی اینقدر رشید که این غلام یا نوکر اگر صبر میکرد و خود را در میان آنها می داشت
تا بوسیله او توبه و استغفار میکردند اسماء کار بهتر میشد و از روی تواضع و روایات
تفسیریه هیچ امری برای این دو چیز معلوم نمیشود که از حضرت یونس بوقوع آمده باشند
و در قبر آن مجید که فطن آن ان تقدیر علیه وارد شد پس مشتق از قدر است بمعنی تضرع
و تنگ کردن من قلیل قوله تعالی السیبط الرزق فی حق من یستعین به و تقدیر نه از قدرت نافذ
معقیده حضرت یونس ثابت میشود و دلیل صریح برین آنکه بعد ازین عبارت فناوی فی الطائفات

الانسان فرموده اند و تقریر این دعا و دعا بر سر منبر بر معنی قدرت هرگز در دست
نمی شود و یا معنی دیگر بسیار چنان است یعنی کاین کرد که ما را در اتکات نخواهیم کرد و در
صاحب پس تو به نمود و اند کرده خود را مستغفار آورد و بجا نهد قبول و اعتراف حضرت یونس
در آخر این آیت. ظلم چیست قال انی كنت من الظالمین بنام هر هضم نفس و تصریح و توبه
است در جناب خداوند خود و باندگ را بسیار دانستن چنانچه شیوه بندگان مطیع است
یا بنا بر آنکه ترک اولی در حق انبیاء حکم معصیت و ظلم دارد و در حق عوام الناس انتهی
اقول مذهب امامیه بود باب عصمت انبیاء تسبیح و از اند قبلی ازین واضح گشت و تمام
اهل اسلام اتفاق دارند بر آنکه در باب عصمت انبیاء آنچه امامیه به الله دارند هیچیک از فرق
اهل اسلام آنقدر ندارند زیرا که امامیه متفر دانند باینکه میگویند انبیاء از اول عمر تا آخر عمر
از گناه صغیره و کبیره عباد و سب و اذیت میباشند بخلاف دیگران پس آنچه ناصب عداوت
اهلیت در باب تنزیه حضرت یونس تطویل بلاطایل بکار برده و در حقیقت از کتب
شیعیان بر داشته آخر سجده ده و اناشیحیان چنین گفتگو کردن از قبیل حکمت به لقمان
آموختن و فرموده بکرمان برودن است و چون همیشه حادث باین جا می گفت که آنچه در
معرض ادعا در اید مقرون بدلیل و حجت باشد سجده بطریق اعم و ج قدری از
احادیث عمرت ظاهره و اقوال عامی امامیه که در باب تفسیر قوله تعالی و ذا النون اذ
ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه و ارد کشته بمعرض نقل در عیون اخبار الرضا
هم در باب ذکر مجلس الرضاع عند الامور مع اهل المال و الحقیقات از ابی الصلیت
هر و می مرویست که قال لما جمع الامور علی بن موسی الرضاعم الی ان حکى قوله ع
واما قوله عز وجل و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه بمعنی استیقین
ان الله لن یضیق علیه رزقه الاستماع قول الله عز وجل و اما اذا ابتلاه فقد راعیه رزقه و لو
ظن ان الله لا یقدر علیه لکان قد کفر و باسناده الی علی بن محمد بن الحبحم قال حضرت مجلس
الامور و عمده الرضاعم فقال له الامور یا بن رسول الله ایس من قولک ان الانبیاء
معصونون قال بلی قال فاما معنی قول الله عز وجل و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان
لن نقدر علیه فقال الرضاعم ذلک فی یونس بن مثنی ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنی
استیقین ان لن یقدر علیه ای لن یضیق علیه رزقه و قول الله عز وجل و اما اذا ابتلاه فقد

[illegible]

[illegible]

خاکل کردید که جان و عت موت در میر خندان فوت میشد و امر چنین است که کلامی
و بخیر انم که با وجود اینکه خایقه ثانی بمرات بن بار علی دو سن الا بشه او میفرموده لا علی له ملک عمر
و سن بیان همیشه در صد و تنزیه او شده عذر را از جانب او نقل میکنند که گاهی بود در باب
اقامت حدود و دیگر معاملات شرعی مرتکب خلاف شرع نشده چنانچه بعد مراجعت بباب
مطالعین ظاهر میشد و معنی با اکت را چه میگویند اما آنچه از تمثیل غلام و نوکر نوشت پس
هرگز مطابق تمثیل نه نیست چه غلام هرگاه که با مور بود و خدمت ده و متعین آن کرد و یزد چو
بدون اجازت و اطلاع آنرا که یخت یقینا عاصی و گناه کار خواهد کرد وید حاشا که حال حضرت
یوکن چنین باشد لیکن ناصی چون بلاوت و محقق را سمیرا از اسلاف خود یاقه مطابقا میفهمد
که چه میگوید و ایضا قول ناصب اینکه او انتظار حکم خاوند نکرو کلامی است بی معنی چه در
ما سبق درین مثال فرض نه نموده که آقامی او امر با انتظار حکم خود کرده تا بعب عدم انتظار
و بجهت مبادرت غلام و رباب نوشستن عرضی قصور فائد حال غلام تواند شد کیف و اگر
چنین می بود البته عاصی میشد و این مستلزم عصیان حضرت یوکن ~~عمر~~ بنابر تمثیل او نمیکردید
کلامی سختی قال اننا صاب الصماند طیه ما علیه عقیده یسقیم آنکه حضرت آدم ابوالبشر صغی الله
بود و از حد و بغض و اصرار بر نافرمانی خدا پاک بود و همچنین است مذهب اهل سنت
قوله تعالی ~~ثم انزلنا من السماء ماء فاصاب به آدم من ربه کلمات فتاب طیه انه هو التواب~~
الرجیم ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین امامیه در حق آن
ابوالباء حقوق شایع بکار برند و کمال بی ادبی نمایند و او را بحد و بغض و سائر خصال
نامرضیه وصف کنند و عصر بر معصیت و نافرمانی خدا اکلاند و آنچه ابلیس را نسبت بحضرت
آدم پیش آمد که حد کرد و امر سجده را قبول نه نمود و عهد خدا را در حق او ترک داد و
مجدون ابدی شد اینها در حق حضرت آدم نسبت بائمه اطهار ثابت کنند که حد اینها
نمود و بمیشاق ولایت ایشان اقرار نکرد و عهد خدا را در حق اینها ترک داد و حق تعالی بروی
غضب فرمود و همیشه در غضب ماند متاذا الله من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیون اخبار الرضا
عن علی بن موسی الرضا م انه قال ان آدم لما اکره الله تعالی باسجاده الا لکله واد خاله الخ
قال فی نفسه انا اکرم الخلق فنادی الله عز وجل ارفع راسک یا آدم فانظر الی ساق عرشی
فرفع آدم راسه فوجد فی مکتوبها لا اله الا الله محمد رسول الله وای الله امیر المؤمنین و زوجته

وزوجه فاطمة بیوته فلهما العالیین والحسن والحسین سیندا شباب اهل الجنة فقال آدم
یارب من هو لای فقال عز وجل انزلناه من ذریکت و هم خیر منک و من جمیع خلقی و اولادهم
یا خلقک و یا خلقت الجنة و النار و الارض و السماء و الارض فایک ان تنظر الیهم بعین الالحمد
فمنعرجک عن جوارحی فنظر الیهم بعین الالحمد فسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة
التي نهی الله تعالی عنها و انصار و فی ابن باویه فی معانی الاخبار عن الفضل بن عمر عن ابي
عبد الله قال لما اسکن الله عز وجل آدم و زوجته الجنة قال لهما کلا من ههنا رغدا حیث شئتما و لا
تقر باهذه الشجرة فتکونان من الظالمین فنظر الی منزلة محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین
و الائمة من بعدهم فوجد انما اشرف السمائل من منازل اهل الجنة فقال ربنا لمن هذه
المنزلة فقال الله عز وجل انفعوا و سکم الی ساق عرشی فزفوا و سبوا فوجدوا اسماء محمد
و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة مکتوبة علی ساق العرش بنور من نور البحار جل
جلاله فقال یاربنا ما اکرم هذه المنزلة علیک و ما اجهم ایک و ما اشرفهم لیک فقال الله جل
جلاله لولا انی ما خلقتکم لکانت خزنة علمی و انما منی علی سر فی ایاکما ان تنظر الیهم بعین الالحمد
و حتمت با منزلة عنده و محاسن من کرامته قد خلا من ذلک فی نهی و عصیانی فتکونان من الظالمین
فوسوس الیهما الشیطان فدلهم ما یغزور و حملهما علی تمسک منظر الیهم بعین الالحمد فخذ
لذلک حالا و رخصتوان این دو خبر فاقول انما یلزم کما ذکره حق حضرت آدم چه قدر است
و تحقیق است زیرا که خدا مطاعا از مذمومات و قباح است باجماع جمیع اهل ملل و نحل
خصوصا صاحب اکابر و یار جواد الله که کبیره است از عبده کبائر و اینهمه را نسبت بحضرت آدم
میکند خاصه بعد از تفسید و تاکید تمام از جناب کبریای الهی پس در مذمت بید ایشان در حیثان
آدم و ابلیس فرقی نیست آنچه ابلیس با آدم کرد آدم با اولاد و مجاد خود و بعل آورو
بلکه کار آدم بدتر از کار ابلیس شد زیرا که ابلیس را با آدم عداقه نبود و آدم را با ابلیس
بزرگواران عداقه پدری و پسر می در میان بود پس قطع رحم قریبه لازم آمد و خدا اولاد
که در سلامت فطرت از محالات عادی است به پیغمبری که اول پیغمبران و ذب
نشرشان و ساکن جنت بود منسوب کثرت معاذ الله من ذلک اینست معاملة آدم و
عذبه امامیه و در حق العباد اما معاملة او در حق ابیدن ایشان پس از روایت دیگر شرح
کنیم روی محمد بن الحسن الصفار عن ابي جعفر عم قال الله تعالی لا دم و ذریته اخرجهما من صلبه

[illegible]

[illegible]

فأذا كل انسان مكسوف عمره بين يديه فأذا فيه رجلا فاضوهم اذ من ارضهم قال يارب من هذا قال
هذا ايتك واودو قد كتبت له عمر اربعين سنة قال يارب زدني عمره قال ذلك الذي كتبت له قال
اي رب فاني قد جعلت له من عمري ستين سنة قال انت وذاك قال ثم سكن الجنة لعله
اسم ثم ابط منها وكان آدم بعد نفسه فاتاه ملك الموت فقال له آدم قد عجلت قد كتبت لي
الف سنة قال بل والكنك جعلت لائتك داود ستين سنة سجود فوجدت ذريته وفيت
فمن ذريته قال فمن لو منذ ابر بالكتاب والاشهد و پس نگاه كن بمضمون اين روايت
که آدم عم باوجود تشريف او بمذنب نبوت و صفوت و عصمت بمقتضای اين حديث تکذيب
ملک الموت عمره و کار کذب منزه است و خود برای نفع عاجل مرتکب کذب کثرت و باوجود
اين تر مذبی که یکی از ارباب صحاح سند است اين را روايت کرده و حکم به تصحيح آن نموده
و در ما سبق گذشت قول حضرت ابراهيم الهي کذب است ثلث کذبات که متضمن آنست
حديث صحاح ایشان و در حديث بخاري تفسير ثلث کذبات چنين است یکی آنکه در باب
گو اکب گفت هذا يوم دوم آنکه در حق آيه آنها گفت بل فعلم بغيرهم سيوم آنکه گفت الهي سقيم
پس نگاه کن بطرف قول او هذا يومی که مدلول آن اگر همان باشد که حديث ایشان
بهران دلالت دارد شریک بخدا است و باتفاق اهل اسلام اکبر کبائر اشراک باشد است
و باوجود اشتغال بغيره ~~بغيره~~ چنين ذنوب بطرف حضرت ابراهيم محدثين عامه
در کتب خود روايت کرده اند و تصحيح آن نموده و احتمال ندارد که اين هر دو حديث که
متضمن تکذيب ملک الموت است و کذب و محمد حضرت آدم متضمن شرک حضرت
ابراهيم و میان حديثی که شيعيان روايت کرده اند متضمن است حضرت آدم تا بر لوحانی
کرده که آيا اين طعن ناصبی بر شيعيان از رکذ روايت نموده چنين احاديث باوجود اينکه
از باب صحاح او احاديث شارح البهار روايت کرده اند چيوجه لائق و سخرا دارا و بوده
و هم حديث صحاح ایشان متضمن آنست که حضرت موسی گفت الهي قتلت نفسا لم او امر
بقتلها و حال آنکه معلوم است که قتل نفس بغير حق ايقاع و انجاش بهر اثم از حد است
پس ناصبی چرا تشريح نمیکند و طعن نمي نماید بر اولياء خود که بقتل کسي شان در کفر من خود
کرده که چرا چنين احاديث را روايت کرده اند و انجاش و اثم از ان اينست که ابن ابی حاتم و طبري
و ابن منذر و ابی مرويه و هزاره و ابی اسحاق في البيرة و موسی بن عقبه في المعاني

المختار من ابوابه في البصرة كتابه غايه الحافظ عماد الدين ابن كثير وغيره روايت كبر
اندر كتاب سيد السمرقاني وروايت شامي قراءت سورة والجمع خواندا فرمايتهم اللات والحق
و من كتاب الثالثة الاخرى تلك الخرائيق العلاء ان شفا عتق بن ابراهيم صاحب مواهب لدينه
كفته كه هم تنبيه كرده بر ثبوت اصل اين روايت شيخ الاسلام حافظ ابو الفضل العراقي
واين حافظ بن حجر عتقاني كفته بدستيكه جرأت نموده ابن العوفى كه كفته طبري روايات
متعدد و باين مضمون ذكر كرده ليكن همه بى اصل اند چه اين حكم على الاطلاق مردود است
و همچنين قاضى عياض كه كفته لم يخرج من اهل الصلحة و تضعيف اين روايت كرده مطابق
قواعد درست نميشود فان الطرق اذا كثرت و تباينت محاذيرها و ذلك على ان لها
اصلا و قد ذكرنا ان ثلاثة اسانيد منها على شرط الصحيح و هى مراسيل و تحتج بمشاهيرها من تخرج
بالمرسل و كذا من لا يخرج به لاعتقاد بعضهم ببعض انتهى ما لا و ناترجمته مع قايلى اختصار
من كتاب المحواصن الملدنية پس از باب ويانت و انصاف به پيوند كه با اين كلمه مشرك
و كفته كه از جناب سيد السمرقاني با وجود او عامي اينكه از امت آنحضرت اند روايت
ميكنند و تصحيح آن مينمايند آيا چو چه اينهارا مى زيبد كه محدثين شيعه را نظير كنجشده اينكه
بعضى از روايات متضمن خبر حضرت آدم كه بجملة عظمت و جلال و مزيد قرب و منزلت
عزت و آل و قوع يافتم و در كتب احاديث خود روايت كرده اند طعن و تشنيع نمايند
و اين نمونه است از خرد و ارواى اندكى از بيار كه بر سبيل انمودج ايشان بان نموده
شد و اگر تامل نمائى و را سابق و بالحق نظير اين بيار خواهى يافت اما تشنيع از
حيث ثاني پس توجه آن بطرف اماميه بمرحل دور چه و انستى كه مذهب ايشان
امتناع صدور خطا على الاطلاق از انبياست و طعن بابر سنيان نه تنها از اين حيثيت است
كه ايشان روايات كفو و زندقه را در كتب احاديث خود ذكر كرده اند و پس بلكه از اين
جهت است كه ايشان تصحيح چنين احاديث كرده اند و ميگويند كه آنرا قطعاً جناب
سيد السمرقاني فرموده و چون اين احاديث موجب ضلالت خلافت كرده و يده كو يا منشأ
اين ضلالت جناب پيغمبر را فراهم ميدهند و اينضا اكثر اوقات و در بسيارى از مواضع
به صحت مضمون آن قائل ميشود و التزام آن مينمايند كه خلاف عقاير سائر عقلا
و پيروان از دين سنيان لانيها صحت باشد و از سنيان است كه چون احاديث بيار كه دولت

برنجیم حق می میکند در کتاب صواعق آورده اند حایله مجسمه شده اند و چگونه
اشو و حال آنکه چنین احادیث و روایات با انواع کثیره جمعی از محدثین متضمن
صواعق و آیات برنجیم حق تعالی چند تواتر معنوی رسیده به پیشینکه لایه با و جیل با
کلمات انصاف از آن مسدود است آیا نمی بینی که بعضی از این نص است بر خفا
حق تعالی و بعضی از این متضمن معصومیت بدن بصورت مجسمه و بسبب از این نص است
باب اینکه حق تعالی ساق و در و در روز قیامت آن ساق را برهنه خواهد کرد و باین
نشان مردمان او را خواهند شناخت و بعضی از این متضمن آفت که در جهنم قدم خود
را خواهند گذاشت که بسبب آن جهنم ملو خواهد شد و بعضی از این اینکه حق تعالی
هر شمس است و بسبب می کشنی او تعالی از عرش آواز برمی آید مثل آواز کجاوه که به آن
بسیار باز کرده باشند و بعضی از این روایات می کنند بر آنکه او سبحانه در روز قیامت بی حجاب
پابنده خلوت خواهد کرد و بعضی از این بر آنکه جناب پیغمبر خدا در خانه حق تعالی پاره
التاس شفاعت بندگان خواهد نمود و بعضی از این بر آنکه حق تعالی پیغمبر او بزرگ
خواهند نشست و پادای حق تعالی بالای گزنی خواهد بود و بعضی از این دلالت میکند بر آنکه
در روز قیامت از آسمان فوج فوج ملائکه نازل خواهند شد پس خلایق خواهند پرسید که
میان شما کسی خدام است ~~آنها را جواب خواهند گفت که عقیق رب خدام می آید پس آنها~~
اندر و نازل خواهد گشت و هم روایت می کنند که خدا مثل شمعی بی حجاب برای
بندگان متجلی خواهد شد و هم روایت می کنند که اگر رسلان بیندازند و رقعته را بر جناب حق
تعالی خواهند رسید و امثال این روایات بسیار دارند و اکثری از اینها صواعق احادیث
ایشانند پس الحال مرد باهوش بدیده انصاف به بیند و دریافت نماید که با این
تصحیح احادیث غیر از قیامت تجسیم چاره نیست پس بنا برین حق جناب
است که تجسیم حق تعالی را از احادیث تاویلی پذیرش نشود پس باید
تصحیح و چگونگی آن را در طریق افاده و استفاده سد و نکرد و قسری
بر دلگشایی کرد و این را در غایت نیت و عایشه را با خود در
این کتاب که در باب شیطانی ماضی بوده صحیح نموده اند بسیاری
در این کتاب که در باب شیطانی ماضی بوده صحیح نموده اند بسیاری

و در هر دو وقت پند و نغاره را تا سالیانی در آن قرار دادند چه چاره ای که از ایام ایشان
بر طاعت و فضیلت بشری و این را عین طاعت و عبادت می خوانند و همچنین هر روز
در هر روز و غیره منافقین صحابه محمد بن ایشان را در حجاج و غیر صحاح صدور معصیت از
بیار وایت نمودند و از زیارت از ایشان صاف قائل شده اند و صدور معصیت از
ایشان نهایت آنکه چون دیده اند که این قول علی او نالایق قائل شده است بعضی
عین اصغیره کرده اند هرگاه بعد نبوت باشد و مطلقاً جایز میدانند هرگاه قبل نبوت
شد و نحو آن چنانچه گذشت و التزام مینمایند که چون حضرت موسی حدید الطبع و شدیدی
مضب بود چه مستبعد باشد که او ملک الموت را چنانچه زند که چشمش کور شود سبحان الله
از جانب ذوالجلال نزد موسی بیاید و موسی ندانسته باشد که هم لایعصون الله و باره
موسون با وجود آن خدا شناسی که نظر بان کلیم الله گشت پاسبان عظمت و جلال خدا نکند
چون بی ادبی در خدمت ملک از سر زند که او بیک چشم کور شود و باز در مرتبه نبوت
چرخ خلیل واقع نشود و حال آنکه سنیان خود میدانند که باندک ارتکاب ترک ادبی
تضای آنکه جنات البرزسیات الحق من جه تلخیصهای آفات و مضایب که آنرا پیچیده اند
به نایاب و محلی که بسبب آن بایشان نرسیده و ~~مصلحت خدا و رسول او از قرین~~
فصل نقل اکبر و اصغر این بود که آنچه از آیات و نصوص الهیه او تعالی در قرآن مجید نازل کرده
بود بر آنرا بوجه قرص تا ویان فرموده آنچه مراد و مقصود و حق تعالی است بیان سازند
نیاج خلق من حیث التزیل و التاویل بطرف هر دو نقل یکسان باشد چنانچه این یقین فاحشی
اعلم الخوض بران کواه است و از اینجا است که امامیه چون متمسک بذیان حضرت بنابر
حق تعالی و نبی او گردیده اند و در کتب خود از آنکه دین احادیث بسیار در تاویل
است و تنزیه انبیاء و ایت کرده اند و حدیثی که نظم یافتم و آنرا در کتاب خود آورده است
همه که ششصد و صد و نوبت از انبیا و ائمه و اولاد و غیره است و این حدیث را در کتاب خود
نظر بود و احادیث تنزیه با وجود و در آنست که در حدیث آمده است که هر که در حدیث
حق تعالی است خدا را منزله از جنه در حدیث آورده است و در حدیث آمده است که هر که در حدیث
است بر خلاف سنیان انبیاء از صفات و احوال و غیره که در حدیث آمده است و در حدیث آمده است
که هر که در حدیث آورده است که در حدیث آورده است که در حدیث آورده است که در حدیث آورده است

درست دارند و امثال این در اول بسیار است که کما یومر و یقید ظم آنهم و اما صاحب بدایه چون آیات
کتاب الهی مطابق محاورات فصحا و بانگانی عرب مستعمل بر کنایات و استعارات لطیفه
واقع شده مثل آنکه حق تعالی میفرماید الرحمن علی العرش استوی و یوم یکشف عن ساق
والارض جمیع ما قبضه یوم القیامه و یداسه فوق ایدیم جهنم و سوفیهما صحابه که عقول آنها
قاهر بوده از ادراک و قاطع امور این آیات را حمل بر ظواهر غمخو و اضعاف آنچه بدان
ماند از عوارض اجسام برای حق تعالی اضافه کردند و بر جناب سید المرسلین تهنیت بستند
که آنحضرت چنین فرموده چنانچه توضیح این معنی گذشت و از اینجا است که تا احادیث کتب
ایشان علای ایشان مطروح سازند راه تاویل آیات مزبوره بالکل بر آنها معذور میشود
آیاتی بینی که معنی الرحمن علی العرش استوی الرحمن علی العرش استوی است که
قال الشاعر قد استوی عمرو علی العراق من غیر سیف و دم مہراق ای استوی لیکن چون
در حدیث ایشان وارد شده که برب حق تعالی از عرش آواز کجاوه بر می آید و جای او
بالای عرش است و در روز قیامت پیغمبر خود را با خود بالای عرش خواهد نشاند و امثال
آن محال تاویل نمی ماند و همچنین یوم یکشف عن ساق کنایه از شدت امر است که قال
الشاعر اخذ الحرب ابن غصت به الحرب غصتها وان شمرت عن مناقرها الحرب شمرا لیکن
چون جهنم و جی و یمنان محمل ان قصور عقل معنی آیه را در یافت نکردند از پیش خود بافتند
که در روز قیامت حق تعالی بصورتی خود را به بندگان خود خواهد نمود و خواهد گفت من خدای
شما هستم چون آنها قبول نخواهند کرد و ساق خود را برهنه کرده بانها خواهد نمود و تا بخدا نمی او
اعتراف نمایند چنانچه گذشت و این را برای رد تلقی بازاری خود بطرف پیغمبر خدا صلعم اسناد
کردند و همچنین آیه دیگر کنایه از تسبیح امر است و ید کنایه از مقدرة لیکن اینها نفی حمید حمل
معنی حقیقی کرده خدا را جسم بلکه انسان انگاشتند و هر تقریب که اتفاق افتاد لوازم بشریت
برای او ثابت کردند و از اینجا است که بسیاری از آنها بحسمه گردیده اند و احمد بن حنبل
ایام مدنیان از تنزیه حق تعالی تبری می نمود چنانچه فخر الدین رازی باین تصریح نموده و این همه
مفیده بجهت آن شد که در باب تفسیر این آیات جناب علی بن ابیطالب و اولاد
المجاود آنحضرت که با خود به تمسک آنها گردیده بودند رجوع نکردند و الا اعمال هم در کتب
شیعیان آنچه از احادیث عترت منضمین تاویل این آیات و آیات دیگر که مشعر بر

تبرجست ایست حق تعالی انست و ایست متکبره که دلالت میکند بر صدور مقتضیات از انبیا
موجود است بر ای هذابت که استکان کافیه است در بیان واقع بدینا و بین قومها الحقی و انست
خیر و اید تحقیق و هرگاه ما را انستقره بران با و منها شریف بیان و حیایان صبیان بر تو اکر چشم
الاصاف و ارم و در باب ما نحن فیه پیدا کردید میگوییم قوله انست و انست و انست و انست و انست
ما فرمائی ... باب الح ناصبی قید اصرار برای این اضافه کرده که اصل صدور تا فرمائی
و از حدیث آدم متیان با میز بلکه واقع میداند و از کلام انام را از پی چنین استفاد میشود که
و ما فرمائی از قبیل کناه کبیره بود و جز او در تفسیر کبیر بعد از اینکه بهفت وجه متضمن است که
کناه آدم از قبیل کبیره بود و کور ساخته گفت و الجواب المستعده من الوجوه الاربعة عند
ان نقول کلام انست او اثبتیم بالدلالة ان ذلک کان حال النبوة و ذلک ممنوع فلم لا يجوز
ان يقال ان آدم حال ما صدرت عنه هذه الزلة ما کان نبیا ثم صار بعد ذلک نبیا انتهی و قاضی
بیشمار تفسیر خود از ادله محشویه که دلالت بر صدور کناه کبیره از حضرت آدم میکند چندی
و اب گفته الاول انه لم یکن نبیا حیث انست و المدعی مطالب بالبیان انتهی اما حدیث
حضرت آدم که در کتاب انامیه مروی گشته و سبب تثنیع ناصب عداوت عتیه
ظاهر بر شیعیان اهل بیت گردیده پس از جمله ~~صالح است ما اعتقاد کردند~~
~~باین تصحیح محمود و ان از جمله ضروریات نزد انامیه باشد~~ بگویش این
ادوات عتیه نر میبده که حسد برو قسم است یکی بمعنی غبطه است و دوم حسد بمعنی
استدعای زوال نعمت اول مباح است و ثانی مذموم و میدانم که اگر تعبیر از عای این تقسیم
اکتفا ما ناصب عداوت عتیه طاهره اگر سبب خواهد نمود و لهذا بذکر است صحاح
است ان که دلالت صریح دارد بر آنچه او عاقله و نامعی پس از ان و دهن او را باین تقریب
و از ان که گفته اند و دهن سبک با نغمه و و ختم به ... بعد ذلک ان يقال فنی حقه فیه است
نیز که انست انست که تخاری روایت نموده اند و هر پیره ان را ...
... و انست ... و انست ... و انست ... و انست ... و انست ...
... و انست ... و انست ... و انست ... و انست ... و انست ...
... و انست ... و انست ... و انست ... و انست ... و انست ...
... و انست ... و انست ... و انست ... و انست ... و انست ...

پس چرا جانی نباشد که حسد حضرت آدم ازین قبیل بوده باشد و چگونه چنین
نماید و علی ایکنه حدیث مفصل بن عمر که ناصبی آنرا مذکور ساخته است من کلمه و جامع باطنی
تحتی منزلت است که در قوت تفسیر معنی حدایت لیکن چون غبطه هر چند حاج است اما
نظر بامور منزلت و شرف مرتبت جناب عترت سید المرسلین غبطه ابرش آن از قبیل
ترک ادنی است لهذا حق سبحانه و تعالی علی حسب جرمی العادات الهیه حضرت آدم را
معاتب ساخته و ایضا خدیجه کرمه و اینکه جمیع تضامی بشریت فارض شود و اما میکه جمیع تضامی
آن کار نکند آدمی که کار بران نمیشود و چنانچه در شمع معنی احادیث از آنکه حضرت ماثور گشته
و اینضا معلوم است که حضرت آدم متمم کردیده به کلماتیکه تفسیر آن بنا بر احادیث
بیار با سماء آن معاش شده بن باین قرینه برین حد جمعی غبطه که از قبیل ترک ادنی
بوده هم آدم اضرار نولید قوله امامیه و در حق آن ابوالبار عقوق شنیع بکار نزنند اقول جده الله
و انشی که حسد یک بنابر روایت امامیه حضرت آدم سرده هیچوجه منافعی شان نبوده
نیست پس کمال عقوق ابوالبار که در حق امامیه از هر یک در چنین روایت نموده ناشی از
کمال سوء فهم و اعوجاج طبع ناصبی است سیحان الله روایت نمودن چنین چیزیکه مشتمل
حسد کذابی باشند موجب عقوق شیعیان شود و اسناد صدور کبار و کذب و جحدوم و این
بطرف آن حضرت چنانچه و انشی موجب عقوق سنیان نباشد لیکن هرگاه ائمه سنیان
حضرت موسی کلیم الله را حق حضرت ابوالبار قرار داده باشند مگر حضرت امامیه را باین متهم نمایند
چه استبعاد داشته باشد تفصیل این اجمال آنکه صاحب جامع الاصول از مسلم نقل کرده
ان النبی صلی الله علیه و آله قال حج آدم و موسی فحج آدم موسی فقال له موسی انت آدم الذی اعونت
الناس و اخرجتهم من الجنة فقال له آدم انت الذی اعکاه الله علم کل شیء و اصطفاه علی
النایین برسانه قال نعم قال فتابو منی علی امر قد رد علی قایل ان اخلق اما اینکه گفت به اشد
انواع کفر که کفر جحد و باشد الخ حق آنست که این ناصبی کمال سیحان واقع شده چه دانستی
که ترمذی صریح در حق حضرت آدم روایت نموده که بحد پس این را کفر جحد و نمیداند
و عدم عزم را جحد و حی نامد و حال اینکه عدم عزم هرگز مرادف جحد و نمیداند و از عدم
عزم لازم نمی آید که هرگاه حضرت آدم مکلف باقرار میبشد اقرار نمیکرد علاوه برین آنکه
این حکایت از عالم تقدیر است چه جناب ائمه در آن وقت موجود نبودند چنانچه غرض

عزالی و غیره و هم جناب بنید مرتضی در امثال چنین حکایات برای نرفته اند یا العالم ارواح
 است چنانچه مرعوم بعضی دیگر است نه این تا جراحی و ارتکاب و نیاست تا خط می
 عصمت است پس آنچه ناصبی شفی و دین مقام سرانیده ناشی از کمال جهل است
 و نادانان است بکمال عصمت و عداوت عترت است تا سیاه با ثانی و سید مرتضی
 که انکار میثاق کرده بان معنی نیست که ناصبی فهمیده چنانچه قبل ازین واضح گشت قوله
 محال عتاب بر آدم الخ ناصبی غبی تا مل و امثال چنین احادیث نه نموده و الا میدانست
 که شجره منهی عنهار اکاهی تعبیر کرده اند حدود کاهی بعلم و نحو آن قوله تا دیگران را مثال
 ابو بکر الخ سبحان الله ابو بکر و عمر و احزاب آنها را قول پیغمبر خدا مخاطب اعلی عم یا علی
 لایحک الامور من و لای یغضک الا کافر او منافق و فاطمه بضعة منی بودنی نایو ذیها و اضعاف
 اضعاف آن چنانچه کتب جانین بان ملامت هرگاه موثر نیفتاد استماع قصه حضرت
 آدم چه قسم موجب عبرت آنها میشد و ایضا معلوم است که ابلیس با قریب
 و انزلی که داشت بسبب ناغرمائی و عدم امثال امر الهی رانده و درگاه الهی گردید پس
 اگر شیخین قابل پند و عبرت گرفتار می بودند ملاحظه حال ابلیس نموده چنانچه پیغمبر خدا
 را با وجود و عید شدید میان کفار تنها گذاشته میگردانید و امر نبوی که در باب
 ولایت علی بن ابی طالب هم و تجهیز ایشان و وایت و قرطاس و نحو آن از
 امور بسیار با وجود قول حق تعالی و مرعوم بعضی است و در سوره الایه استکفاف می ورزیدند
 و عیات و زندگانی دنیا را بر آخرت اختیار میکردند قوله و اصل حقیقت اینست الخ پس
 هرگاه حقیقت حال چنین نباشد محال تعجب است اگر خباثت شرک و کفر از ابو بکر
 و عمر مدت التمرایشان با وجود اینکه سالهای بسیار است پرستی کرده باشند و بتملای
 خدای خود دانسته زائل شده باشد و ازین جهت که در حین حیات پیغمبر و بعد آن حضرت
 اکثر خفاقی اینها از مواضع بسیار به شونت میرسد از انجاء است معالیه حدیثیه و سوال
 خلیفه ثانی از حدیقه اینکه او از منافقین بوده یا نه و قول حدیقه بنا بر آنچه بخاری روایت
 کرده و ابدا عبدالله بن عمر اینکه کسانیکه بهتر از شما بودند منافق بودند و چون ازین حرف عبدالله
 حدیقه حدیقه گفت که عبدالله فهمید آنچه من گفتم و تعجب میکنم از خندیدن او و آنچه مسلم
 در جمیع خود از قیس بن عباد روایت کرده فال قاتل اعداء او است حدیقه بنی

[illegible]

در آيات قرآن بر می آید و از کلام الهی می فهمند حال آنکه استغفار از رسالت معصومین
روحی است و سنگرم اعظم تقیاد و انبیاء ازین امر معصوم اند و در آيات
قرآنی ایشان جای تحک نیست بلکه همان آيات خدا تامل ایشانرا الزام میدهند
زیرا که این کلام انحضرت موسی اصلا در قرآن منقول نیست که مرا ازین کار معاف
دار دعوت من بر حق است و اینهمه خوش فهمی این فرقه نافع است از روی
خوف از تکذیب قوم غرض از آنکه قتال کنند پیش از ادای رسالت و و تلبی
و کوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنا بر استغفار و تعالی بلکه برای طلب عوین بر
امثال امر و تمهید عذر در طلب معین و این خود عین حجت قبول است بمثابه آنکه
پادشاه شخصی را بر مهمی معین سازد و آن شخص قانت و فقامی خود و کثرت اعدا
و شوکت آنها بیان نماید یا ضعف حال خود از جهت مال و مثال مذکور کند غرض آنکه
از حضور پادشاه با و مساعده عنایت شود و سر و اران عده با فوج شایسته همراه او متعین
شوند پس در صریح دلالت بر قبول داند و بر زد و دفع و در آیه و ارجاع الی و زیر
من الهی از این شد و به از روی و شر که فی امری تفیر این مبهم و از شد و غرض
ایشان تشریک برادر خود بود و در امر رسالت ~~معاذ الله~~ و از روی و ارجاع الی خود
ساختن و همچنین ~~حق~~ ~~من~~ ~~یقتلون~~ ~~مخلص~~ ~~برای~~ ~~استدفاع~~ ~~غیلا~~ ~~و~~ ~~استجواب~~ ~~حفظ~~ ~~از~~ ~~جانب~~
خدا بودند و دفع این منصب عالی از خود معاذ الله من سوء الفهم و سوء الظن لاسیما فی حق
الانبیاء خصوصاً الی العزم من البرسل انتهی ~~اقول~~ ~~هذه~~ ~~بہتان~~ ~~عظیم~~ ~~ایک~~ ~~تفسیر~~
و احادیث کلام شیعیان اثناء شمری میان مخالف و موافق کثیرا لوجود است اگر مزید
کاذب خائن بهره از صدق میداشت چرا قول احدی از علمای پیامیه یا روایتی از کتب
ایشان مذکور ساخت و مذهب صریح قول ناصبی آنست که مولانا بنی طبرسی در ذیل قوله
قال رب انی اخاف الایہ گفته و ایس ذلک تعلما منه و تو تفانی ثقی الامر بل طلب
الایہ من معونہ علی امثالہ و تمهید عذر و همچنین در مواضع دیگر نیز گفته و ہم مذهب قول
است اینک ابن ابی الحدید بعد از آنکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر او بکر
جسیت الاستقاله او بقول اقبالی مذکور ساخته جواب گفت که من یدعی الی ان
ما تکتون بلا اختیار کیف یمنع من جواز استقاله الامام و طایفه الی الامه ان یختاروا غیره

[illegible]

۱۱ آیات قره آن بر می آرند و از کلام الهی می فهمند حال آنکه استغفار از رسالت متضمن
و وحی است و مستلزم اعتقاد و تقیاد و امر است و انبیاء برین امر معصوم اند و در آیات
زحری ایشان جای تمسک نیست بلکه همان آیات خدا تا ما را ایشان الزام میدهند
بر آنکه این کلام انجسرت موسی اصلا در قرآن منقول نیست که مرا ازین کار معاف
ار و عود من من عودن را در سوره و ده اینهمه خوش فهمی این فرقه نافع است آدمی
و ف از تکذیب قوم فرعون و از آنکه قتال کنند پیش از ادای رسالت و ویتکی
کو تا نه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنا بر استغفار و تعالی بلکه بر ای طلب عود بر
مثال امر و تمهید عذر در طلب معین و این خود عین حجت قبول است بمثابة آنکه
دشاه شخصی را بر مهمی معین سازد و آن شخص قانت رفقای خود و کثرت اعدا
شوکت آنها بیان نماید یا ضعف حال خود از جهت مال و مثال مذکور کند غرضش آنکه
از حضور پادشاه با و بساطه عنایت شود و برود و ادان عمده با فوج شایسته همراه او متعین
رند و در سوره ص صریح ذلالت بر قبول داد و نه بر زود و دفع و در آیه و اجعل لی وزیرا
ن انالی ذل و شد و به از دی و اشر که فی امری تفیر این متبهم و از و شریک عرض
شان شریک برادر خود بود و در امر رسالت ~~خداوند و از و ن را عوضی خود~~
ما ختن و همچنین ~~ان یقتلون محض بر اینی است دفاع غیلا و استجابت حفظ از جانب~~
دا بودند و فع این منصب عالی از خود معاذ الله من سوء الفهم و سوء الظن لا سیما فی حق
لانیار خصوصاً ولی العزم من البرسل انتهی ~~اقول هذا جهتان عظیمه ایک تفیر~~
احادیث کلام شیعیان اثناعشری میان مخالف و موافق کثیرا لوجود است اگر فرید
ذخائن بهره از صدق میداشت چرا قول احدی از علما می یامید یا وایتی از کتب
شان مذکور ساخت و مکتب صریح قول ناصبی آنست که مولانا بنی طبرسی در ذیل قوله
قال رب انی اخاف الایه گفته و ایس ذلک تعلامه و تو قفا فی نلشی الامر بل طلب
یکان مجموعه علی امثاله و تمهید عذر و همچنین در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکتب قول
است اینکه ابن ابی الحدید بعد از آنکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر او بکر
بشیت الاستقاله او بقول اقبانو فی مذکور ساخته جواب گفت که من یدعیه الی ان
نظرة تكون بلا اختیار کیف چمتنع من جواز استقاله الامام و طلبه الی الامه ان یختاروا غیره

و اما در علمیه من کفر و انجما منع من ذلك لکن ما ارجو ان یقال بان الامامة
بالنفس من الامام محرم علیه ان لا تقوم بالامامة الا بامور بالانعام بها تعینة خاصة دون کل
واحد من الممكنین انشی بس هر کاه حال شبهه با بامور بالانعام از حیث است و محرم
و درین باب باید که بدانیم در عقیده آنجا که نبوت آتی است
امام او بالاهی منبر علی و پس از شهادت گفته اقبالو نمی اقبالو نمی است
میزید تا شبیهان را بسبب تاسنی امام بنیان بحضرت موسی محال
شود و زبان طعن کشایند و او را نظر بدین استقامت هم بخدم استحقاق خلافت نمایند
قال المناصب النعمان علیه ما علیه عقیده هم آنکه مبعوث الی الخلق كافة و در زمان خسرو
پرویز محمد بن عبدالله بن علی بن ابي طالب بود و صاحب من عند الله نه علی بن ابي طالب هم
و حضرت جبرئیل امین خداست بروحی از طرف خود با و وحی نیاورده و در او ای رسالت
خیانت نکرده و نیز معصوم است از سهو و خطا و درین امور عظام درین امر غلطی هم کرده
و اشتباه او را واقع نموده غرایبه که سابق حال شان گذشت در باب اول مخالفت
عقیده دارند و هر یکی را لعنت کنند و در اینجا اصول قرآنی و اخبار ائمه اهلبیت
غالی از سماجند و معنی اسکات خصم هم نمیکند زیرا که چون ائمت بر جبرئیل است
قرآن و شروح که ~~حیرت انگیز افتاد و اهلبیت چرا مخالف منصب جد خود که این را~~
شرف با و حاصل است خواهند گفت ناچار از تورات و انجیل نقل باید آورد که در
هم اینقدر نیست پس بنده جبرئیل نیستند که در آن کتب هم نعت محمد و روح میگویند
آیا او صرفاً درین است و اگر احتمال هم پیدا کنند پس روحی حضرت موسی
تر بدون واسطه جبرئیل بود و است که یک دفعه ایشان را بلا واسطه
در طاعت شده بود و مکتوبه روح زبرد و در انجا داخل جبرئیل نمیشد و از
منه قال الله تعالی لا یراهیم ان با جبرئیل و یکون
مبسوطه الیه بالخشوع و سخته تورات که این عبارت
پس اسلام را بران دست نیست و نه در آن جبرئیل
که با و در جبرئیل و در انجا و در انجا
مخشوع

77

[illegible]

و نیز در وقت تولد غلامانی که ظهور آمد و بکلم احجار و اشجار و اخبار کاین و هفت
صد و شصت و یک سال زدن اصنام و شیاطین و همچنین در وقت بعثت انچه وقوع یافت
احتمال و یکره اسد و ساخت باز ظهور معجزات و استجابات و عوالت و امداد و نصرتی
که بلی در پی از جناب الهی باو و اتباع او میرسد و برکات و انوار که افرو در عالم مندرج و
یافتی مانند دلیل الکی تخصیص او گردید و قطع نظر ازین همه احتمال غلط و اشتباه در حق قبر نبی
و قتی متخیل و متوهم میشد که مدار از بسال وحی و تعین موحی الیه تخصیص بر نموده تصویر
او میشد و ذکر نام و نشان نبوت و شمایل با آن نمی بود و خدای تعالی تدارک این غلط و تنبیه
برین اشتباه نمیتوانست کرد و این همه شقوق بدیهه البطلان اند و معهود اشتباهت
صوری در میان آنجناب و حضرت امیر مؤثر مخبرین از شیعه و غیر شیعه که حایه هر دو
بزرگ را روایت کرده اند باطل و بی اصل است اگر غرایبه و ذبابیه بطریق خرافات
ادعا نمایند تعین غرابی و طین ذبابی ریش نخواهد بود و انتهی کلام المخالف اقول بجای
دانت که قبل ازین در کتاب صوارم توضیح و تحقیق نموده شده آنکه کافه فرق ضاله خواه
از سنیان باشند و خواه از شیعیان محبوب شوند با هست اینکه از سقینه امامیه است
عترت طاهره مخالف نموده اند بیکدیگر اسوة دارند و در باب عقائد فاسده و اقوال باطله
که از ایشان بر دو یافته ~~بسیار نظر مایم اگر بگوئیم که غلات شیعه که عقائد باطله دارند آنها را~~
نامی است بواو اعظم مدعیان اسلام که اشاعره باشند یا شیعیان و حجاب خواهند بود
و اگر بعکس این گفته شود هم میتوان گفت پس اشاعره را که بر اضعاف اضعاف آنچه غلات
شیعه بان قائل شده اند از آرای فاسده و اقوال کاسده دارند هیچ وجه زیبا نبوده که زبان
طعن و تشنیع بر غلات شیعه و غیره کشایند و آنها را با آنچه اضعاف آن خود دارند نکوش
نمایند و اگر برین قدر که گفتیم اکتفا تمام نمائیم است که ناصب عداوت عترت طاهره
و مریدین او همان بر مجر و عصیبت احقر العباد و نموده باور خواهند کرد و به تکذیب و گفتن
سبب مال و انقباض خاطر مستمعین خواهند کرد پس بنابراین میگوئیم اما اقوال و عقائد
فاسده اشاعره که در باب توحید و عدالت دارند چون حمد الله تعالی شطری وافی الزان در که
صوارم که بنامی آن بر نقض باب پنجم این کتاب مکتب باب ناصب عداوت عترت
طاهره است مرقوم قام صدق رقم گردیده هر که خواسته باشد بان رجوع نماید اما اقوال

فما نقول فاصبه الامين كره و بشقاوت پش و كره در باب نبوت انبيا و از اين بعد اى آنچه
 قبل از اين و در نقض اين باب كذا شد بيان آن موقوف است بر تمهيد مقدمه ثابته و
 كه چون اثبات خبره بر اين اقوال بخيفه مورد دوم و سلام و محال طعن خاص و عام شود و براى رفع
 خيال است و شرف مندرج از اين باب آن اقوال خبر آن مال و عقايد بر مفاسد تبرى بخوبى
 و باين برآيد و بهاء و نجات پويى و آن اينست كه اصحاب حديث در اصطلاح متنيان
 اهل حجاز اند و استناد اصحاب مالك بن انس و اصحاب محمد بن ادریس الشافعى
 و اصحاب سفیان بن ثور و اصحاب احمد بن حنبل و اصحاب داؤد و ابن عثيمين محمد بن اصفهان
 چنانچه شهر ستانى صاحب مال و محال باين تصريح نموده و ايشان را از جماع مجتهدين حق
 الامه و اله و گفته و انما سمو اصحاب الحديث لان عنايتهم بتخصيل الاحاديث
 و نقل الاخبار و بناء الاحكام على النص و لا يرون الى القياس الحجازى و الحنفى ما وجدوا
 خبرا و اثر او قد قال الشافعى اذا وجدتم الى مذهبا و وجدتم خبرا على خلاف مذهبى فاعلموا ان
 مذهبى ذاك الخبر انتهى ما در و ما نقله من الملل و شيخ عبد القدوس جيلانى محروم وقت به پير
 و متكبر متنيان كه هنوز محقق نشده كه او قدى ايشان است يادستگير ايشان و كذا
 غيبه الطالبين ميكويد كه اما الفرقة الناجية ففى اهل السنة و الجماعة و معتزله و معتزله
 على ما قدمنا ذكره و بسى هذه الفرقة الناجية القدريه و المعتزله مجبره و بعض معتزله
 اهل سنت را مجبره مى نامند بحسب قائل به جبر و نفى اختيار لقولها ان جميع المخلوقات
 بمشيئه الله و قدرته و ارادته و خلقه و فرجه اينها را بشكايه كويند زيرا كه بعضى از مشهور
 باب ايمان استثنائى ميكند و ميكويدند اننا نو من انشاء الله تعالى على ما قدمنا بانه و را فوضه
 اهل سنت را ناصبه ميكويدند لقولها باختيار الامام و جميعه و نجار و اهل سنت و ايشان
 مى نامند لا شبهات با صفات البارئ من العلم و القدرة و الحيوة و غير ما من الصفات و باطنه
 اهل سنت را تشويه مى نامند لقولها با لا اخبار و علمتها بالانوار و حال آنكه ما اسمهم الا اصحاب
 الحديث و اهل السنة على ما بينا انتهى كلام الشيخ عبد القادر فى الغيبة پس از اينجا واضح
 راجح گشت كه حشويه و از باب حديث شافعى و مالكى و حنبلى و نظراى اينجا اند از انچه
 و مجتهدين متنيان فلا تغفل و ايضا بنا بر آنچه فخر الدين رازى در نهايه العقول و غيره فى غير
 تصريح نموده اند آنست كه اقوال اهل اسلام در باب امامت منحصر است در يكى بعدى و مجتهد

فدا شد و اما این کتاب را به من هم آنحضرت باطنی این مطالب هم اما ما که می دانستیم
که این کتاب را منتهی حق شده اند کسی از آنها نمیداند و فرق شیعیان را اگر شماریم بنوا رفت
و صاحب طایفه و صاحب غلبه و غیره تصریح نموده اند و شوی به ما از آنها بگویم که از هر
مطلبی که در حدیث و کتب اهل بیت می آید و از فرق سنیان و از فرق شیعیان و از کتب
میگویند بر آن قدر که بعضی از اصحاب شیعیان میگویند و میگویند که این کتاب را
مناهی مذہب شوی به بنظر او را بخار از است و حمد الله تعالی و در مذہب امامیه است بسیار
در تنزیه انبیا وارد شده البته اوقائل بصدر ذنوب از انبیاء شده باشد و این امام آنچه
بمعرفش بیان آوردم کالبشمس فی رابعه النهار متجلی و روشن کرد که شوی به و از باب
حدیث که قائل بصدر معاصی از انبیاء اند سنیان بگوید و الحمد لله کسی از شیعیان
بان قائل نشده و قریباً و بگویم می بینید این حیثی است و آن اینست که چون غلات شیعیان
دیدند که از علی بن ابیطالب میخیزات بسیار ظاهر گشت اضعاف آنچه از حضرت عیسی و پیغمبر
انبیا ظهور پیوست و معجزات متضغ است بعصمت و طهارت و دیگر صفات گایه
السانی و متزه است از جمیع عیوب و نقایص و روحانی آنها گنجید مگر اینکه علی بن ابیطالب
را نبی دانند و از این چنانچه امت عیسی حضرت عیسی را و شوی به و از باب حدیث
شیعیان بدانند که این کتاب را می دهند و معجزات و آیات موضوعه منضمه
ذنوب و عیوب از انبیا که اعوان و انصار شیخین از جماعه صحابه برای عیوب پوشی شیخین
وضع کردند در کتب خود یافتند قائل شدند باینکه حال شیخین که با وجود انبیا
نیازی از عمر ایشان در است ب عمر و از کتاب و دیگر محرمات خلیفه امام
شوی به و حال پیغمبر را ب خود صدور ذنوب و خطا بمنصب نبی
نزدتایم تدویر شان است آن علی بن ابیطالب که بسبب
ات شده کمتر نباشد
عالی ویده مرتبه نبوت
نی و از کتاب کبائر است
بل شد و بدانیا را است

چیزا الحجاز و هرگاه این را دانستی پس مثل این عقیده و دین که امامیه از علمیه
آنها را محسن الهی میداند عقیده قدیه السعیان و پیشت از این ایشان را باید شکر
بدانکه از جمیع عقائد الکلیان و شافعیان و معتزلیان و غیره که در میان یکی است
که حضرت آدم را با وجود نبوت که داشت کاری چند که مستحق لعن گردید و طاعت
شده آن محمود و جهنم گردید و امام رازی سنیان از غایت شدت و لطف که جلال
حضرت آدم داشت گفته حق آنست که صدور چنین اموری از حضرت آدم قبال نبوت
شده نه بعد آن بیان ابن مدعی آنکه خشویه و ارباب حدیث سنیان استدلال نموده اند
بر صدور کبائر از انبیا باینکه حق تعالی در حق حضرت آدم و عوا گفته فنگو نامن الظالمین
و حضرت آدم نیز اعتراف بظلم خود نموده حیث قال الله تعالی حکایت غنه ربنا ظالمین
و انفسنا و الظالم لمعون لقوله تعالی الا لعنة الله علی الظالمین و من استحق اللعن کان صاحب
الکبر و هم گفتند که حضرت آدم معصیت حق تعالی نموده لقوله تعالی عصی آدم رب
فانزلناه من السماء و استحق جهنم کشت لقوله تعالی و من یعص الله و رسوله فان
له نار جهنم و هم گفته اند که او را از بهشت خارج کردند باینکه او طاعت شیطان
کرد و فخر الدین رازی در تفسیر کبیر بعد از آنکه انقلبه من الجنة و جنة عدن که جمیع آن
در تحت وجه می شود مذکور ساخته گفته و الجواب التمتع من الجنة بان نقول
انهم انما یتم لو اثبتتم بالدلالة ان ذلك کان حال النبوة و ذلك ممنوع فلهذا يجوز ان يقال
ان آدم حال ما صدرت عنه هذه المزلّة ما کان نبیاً ثم صار بعد ذلك نبیاً و بین کلام او
و ریح است و آنچه ما از عقیده ایشان بر تو ظاهر ساختیم کما لا یخفی و ایضا ای اطلاع
بن آنچه در حق حضرت یوسف گفته اند یکبارش باید شنید و عقاید پیشت و ابان الهی سنت
و سعادت را در حق انبیا باید دید و بر ریش
پس مصداق قول حضرت باینکه صدیق طاهر
بما یحی فضا یحی خاکی خرد و فساد عقیده و فزونی معرفت و سعادت را در حق
اندید پس بدانکه فخر الدین رازی در تفسیر کبیر که در کتب معتزلیه و غیره
و بروایت آنها رجوع کرده و همیشه گفته اند که حضرت آدم را در بهشت
فرمانش بود

در این مجلس که گفت طمعت نه و طمعت فیه و طمعت فیها و طمعت یوسف باز یحیی این
یوسف را از او بخود میگرداند و از او بیدار بکشد و از این عباس روایت کرده که در پیرجامه زن
بکشد و مجلس فیها مجلس الحائض و هم از او مرویست که شروع کرده بود به برهنه کردن
او و هم گفت که آنیکه ثبات کرده اند که این فعل از یوسف اجل آمد عارف تر از حقوق
انبیاء و از تفاح مبارک غداست من الذین یفعلوا الهم عنه و بعد از آن رازی در تفسیر کبیر خود گفته که
آنکه که اسناد معصیت بطرف یوسف کرده اند بر آن رب را بچند وجه تفسیر کرده اند اول
اینکه آن خواست که حضرت یوسف با و مقاربت کند برخواست و صحنی را که در یکی از
از ویای بیست او مکهال بدر و یا قوت بود و به یوسفی مخطی و ستور ساخت چون یوسف
بوجه تفسیر از او پرسید گفت تا خدای من مرا از حال این کتاب معصیت نه بپند پس
یوسف متنبه گشت و فرمود تو که از صحنی که حماد و لا یعقل است شرم و جاداری من از خدای
خود که دانای خفایای امور است و واقف اسرار نهان چگونه بشرم و حیانه نمایم و هو القام
حالی نفس بما کتبت فوالله لا افعل ذلک بعدا و دوم اینکه از ابن عباس روایت کرده اند که
هر از آن اینست که یوسف پدر خود را دید که نزد او استاده و آنکشت بدندان میگذرد
و میفرماید فعل کل الفحار و انت مکتوب فی زمره الانبیاء علیهم السلام فاستحی منه
قال و هو قول عكرمة ومجاهد والحسن وسعيد بن جبیر و قتادة و شريك و مقاتل و ابن سيرین
وسعيد بن جبیر گفته که یعقوب نزد او متمثل گشته سینه او را زد که شهوت او از راه انامل
بیرون رفت و چه بیوم آنکه آوازی از هوا میآید و شن یوسف رسید که ای پسر یعقوب
حال تو مانند حال طبری نباشد که بال و پر داشته باشد و چون زنا کند پرمای او بریزد
و چه چهارم آنکه از ابن عباس نقل کرده اند که در وقت یوسف هر چند که یعقوب را دید
از آن آزاره خود را باز نداشت تا آنکه جبرئیل او را سپای خود زد که شهوت او را مل کرد و بد
فخر الدین رازی بعد از این میگوید لما نقل الواحی هذه الروایات تصاف و قال هذا الذي
ذكرناه قول السكبر الذين اخذوا التاويل عن شهاب التنزيل انتهى ما اردنا نقله
كلام الامام الاشاعرة و علامه زحشری در کشف گفته که هم یوسف را تفسیر کرده اند بانه حال الهی
و مجلس منها مجلس المحج مع و بانه حال تکه صراوید و قمر بین شعبها الاربع و هی مستحقه

مسئله علی قضا و بران را تقبیر کرده اند باینکه آواز می شنید که ایاک و ایما پس از آن
باز همانند پس بره ثانیه شنید پس باز همه تخطی آن عمل نکرد پس دفعه ثلث شنید پس
میگوید عرضی عنهما باز از آن خیال و حسیت بر داشتند تا اینکه حضرت یعقوب بن یزید و منتهی
گشت که تا ثلث خود را بلند از آن میگزید و قیاس ضربت بیده فی صدره و تخریج شمشیر من
انامه و بعضی گفته اند که صبحه رسید باو که یایوسف لا تکن کالطائر الخ و بعضی گفته اند که دستش
از غیب آتش کار آمد که باز و نداشت در این مکتوب بود باینکه و این علیکم الحافطین کراما
کاتبین و با وجود آن از آن کار ناشایست انصراف نه نمود و بعد از آن دست مکتوب یافت
لا تقربوا الزنا ان کان فاحشه و مسلم سبیلا و مع هذا از آن اعراض نه نموده بعد از آن و دید که
در این نوشته شده و اتقوا ایوا ما ترجعون فیہ الی الله باز از آن اراده باز نیامد پس حق تعالی
بجبر نیل فرمود که دریاب بنده مراقب از اینکه مرتکب زنا نشود پس جبر نیل نازل گردید و گفت
ای یوسف میخواستیم علی شغرها کنی و حال آنکه نام تو در دیوان انبیاء مکتوب گشته بعد
ازین علامه ز محشری گفته که امثال چنین وجود را اهل حق و جبر که مذهب آنها هست و بهر آن
بر حق تعالی و انبیای او است فکر کرده اند و اهل عدل و توحید حمد الله از امثال چنین عقاید صبری
و منزه اند از آنها ما از انفال من الکشاف و چون مرین جماع اطلاع یافتی و در کائنات روشن
و واضح گشت که آنچه و پیش و این اهل سنت و جماعت و در حق حضرت یوسف این عقیده
داشتند چه بجهاد است امام رازی و احدی که یکی از علمای اعلام سنیان است در کتاب خود که
بیط نام دارد باین عقیده گردیده و بشهادت او دریافت شد که مذهب صحابه و حسن بصری
و قتاده و ضحاک و غیره که اسامی آنها گذشت در باب یوسف هیچین بوده که او داشته
و اینها همه حدیث سنیان اند و بعضی اشرف صحابه موصوف و بعضی از تابعین چنانچه
ابن اثیر در کتاب جامع الاصول باین تصریح نموده و اگر عبارت او را که در حق هر یک از آن
گفته بنویسم موجب تطویل کلام میشود و در این حرف ازین قبیل نیست که بر خلاف سنیان
محقق و پیغمبر باشد و اینها بشهادت ز محشری واضح گشته که این عقیده حشویه و جبریه است
و اعتراف شیخ عبدالقادر دانیست که عدلیه ازین لفظ که می خوانند یعنی مصداق
اصحاب حدیث و حشویه و جبریه یکی است که فرقه اهل سنت و جماعت باشند و از
کتابت ملل و نحل هم معلوم شد که اصحاب حدیث در اصطلاح اصحاب مالک و شافعی و حنبلی اند

[illegible]

باین منضم بسیاریم و چون مذکور است باطله تصوف که در حقیقت از انجمن است
چنانچه در بعضی بلاد کتاب صورت از روی کتاب نفحات جامی و غیره باقیست و سنانید
باین لیاض تمام کتابی ملاحظه باشد و بسیار ضخیم که این کتاب است که در بعضی
کتاب محض آن نخواهد داشت و کوشش آن را در نظر بقول حق تعالی و لا یحزبکم
و در این کتاب سبب حسن ظنیک دارد و در این کتاب سبب نکذشت
که شیخ الدین بی در فصوصن تصریح نموده با اینکه سبب محتاج است و در باب اخذ احکام
از بطرف فرشته و ولی بدون واسطه از حق تعالی اخذ میکنند و از جمله اشعار مولوی
روم که در مدح شمس تبریز گفته چند بیت در فصوصن و درین باب ساله مزوم گفته که نص
نصیر است برینکه اکثر انبیاء از قبایل عبید و غلامان شمس تبریز اند پس نظر باین اگر بعضی
عالم شیعه علی بن ابیطالب را که با اتفاق سید الاولیاء بوده مرتبه نبوت قرار دهند چرا
که استحباب ناصب نباشد و محی الدین در فصوصن در مواضع بسیار تخطئه انبیا
و در فصوصن ترازاها میثمارد چنانچه در کتاب شهاب ثاقب توضیح و تبیین این معنی
نموده اند و در ملاف ایشان در باب اروت و ماروت و زهره آنچه از فضائل عقائد
و نسخ مقال که دارند نظر بخوف اطالت به تحریر آن نموده و نسخ مقال را خواست
خارج آن باشد بر بصره سید مرتضی و نسخ مقال و نسخ مقال که بعضی
میان که نام تشیع را بر خود بسته اند اگر قائل خطای جبرئیل شده باشند و تبدیل
به برین نیست که حال آنها مثل حال مقبولین و مردودین سنیان نخواهد بود و آنها
که حال ایشان اند و سبب زیادتی سیاهی سواد اعظم سنیان که باین افتخار دارند
پس از ناظران آنکه پاسخ خدا و رسول او نموده غافل ازین نشوند که آنچه ما از سنانید
و اقوال فاسده اختلاف و بزرگان سنیان ذکر کردیم اکثری از آنها
و بین ایشان اند بخلاف کسانیکه این ناصب عداوت عمرت طاهره آن
و در ساجده نزد امامیه ایشان از سبک کمتر اند و با حق و بقول
و در اورشغال شعیان آنها را کمتر از سنیان نمی شمارند و در
احده از یک ساله می پندارند قال الناصب المعاند و در
خاتم النبی و نسخ مقال و نسخ مقال و نسخ مقال

در شیخ مثل خطبها و تحریر و تصدیق و تواتر و محققان و مجتهدین که بی پروا و محققان
این عقیده دارند چنانچه در باب اول و ذکر مذاهب ایشان گذشت و با همه هر چند بظاهر
مجتهد نبوت آنجا اقرار کنند لیکن در پیرویه نبوت آنجا قائل اند بلکه آنجا را بهتر و بزرگتر
از انبیاء شمرند چنانچه در همین باب بتفصیل گذشت و تفویض امر تحسین و تحریم کفاحه
نبوت بلکه بالاتر از نبوت است برای آنجا اثبات نمایند پس در معنی منکر تمام نبوت
اندیدل علی ذلک بار و آه الحسین بن محمد بن محمد و القمی فی النوا و عن محمد بن سنان
عن ابی جعفر عم قال کنت عده فاجریث اخلاف الشیعه فقال یا محمد ان الله تعالی لم یزل
مخفرا و اما لو حد اینه ثم خلق محمدا و علیا و فاطمه و الحسن و الحسین فمکثوا الف و هر فخلق الاشیاء
و اشهدهم خلقها و اجری طاعتهم طاعتها و فوض الامور لهم الیهم یحلمون یا شایز بن و یحرمون
یا شلوان و مارواه الکلینی عن محمد بن الحسن البیضا عن ابی عبد الله قال سمعته یقول
ان الله تعالی اوب رسول حتی قومه علی ما اراد ثم فوض الیه وینه فقال ما اتیکم الرسول
مخذوه و ما نهکم عنه فاستهو فمافوض الله تعالی الی رسولک فمافوض الیه و این هر دو
روایت موضوع و حقیری اند زیرا که حسین بن محمد از ضعیفان روایت میکنند و مرآسبل را
بیشتر در کتاب خصوصی آورده و قال النجاشی ذکره اصحابنا بزرگوار و محمد بن حسن مبین از
محمد بن اسماعیل بن عیسی بن ابی اسحاق او را جرح اعتبار باید کرد و در اینجا اعتبار کند بحکم او را
که نیز از آنجا روایت میکنند قبول باید داشت اول در تفویض امر از بن پیغمبر سخن است
ناید بگری چه رخصه مذاهب صحیح آنست که امر تشیع مغفوض به پیغمبر نمیشد زیرا که
منصب پیغمبری منصب رسالت و ایلیگری است نه تنایبه خداوند شرکست و در کار خانه
خدای آنچه خدای تعالی حلال و حرام فرماید آنرا در سوال تبایع میکند پس از طرف خود
اختیاری ندارد و اگر تفویض وین پیغمبری شد او را عتاب جرم میشد حال آنکه در
مواضع بسیار مثل اخذ فدا از اسار ای مدد و تحریم قبیله و اذن دادن منافقین
و تحلیف از غزوه تبوک و غیر ذلک عتاب بشدید است و در بعضی جایگاه که پیغمبر
در اشای بیان حکم به تقریب به سوال سائلان با وقوع و افتح فی الفور بی انتظار و حی است
یا تحبیب فرموده مثل الاذخرو مثل تمزی عتاب و لا تجزی عن احد بعدک و مثل لو کنت
نعم او جبت و قائلین بتفویض بدان تمسک می جویند پس در حقیقت از باب تفویض

تفویض نیست بلکه از قبیل اعتبار است که نظر بر این درج فی المجموع یا قیاس عقلی است بنا بر
آن حکم میفرمود و تشفی سبب علی محمود و اعتبار دینی لزوم التمس در حق است ظاهر
قسم تفویض که از قواعد کلیه شرعیه است بنا بر این که جمود و فتوی بدید محدودی ندارد که
ممانعت جدید در بین شرعی است و اگر مسلم داریم که به پیغمبر تفویض امور دینی و فروع
شده بود چنانچه مذاهب فرجوح است پس آنچه را درین منصب شرعی محمودون
خلاف اجماع است و الایات است که در عمل روایات از آنکه و پیغمبر برابر میشدند بهر چه
خواستند عمل نمایند زیرا که هر یک از ایشان صاحب شرح است برین تقدیر پس
در میان روایات متعارض احتیاج توفیق نمیشد و از کتاب تکلیفات و در این نمی نمودند
تا عمل بجزئی از روایات آنکه و پیغمبر صلح جائز نمیشد زیرا که هر یکی از ایشان مصلحت
قومی یا شخصی یا زمانی مراعات نموده تشریح کرده است و آن مصالح از امت معذور
است تا جای دیگر نیز در وقت آن مصالح احکام مخدوم جاری نمایند پس تعطیل احکام شرع
لازم می آید و الا لازم که باطله عند امامیه ایضا نکند الا لزوم و نیز اگر تفویض امور دین
به پیغمبر و امام میشد باید ایشان را اجتهاد دایمی کرد و در جواب آنچه اولی و صحیح
شد قرائت دهند حال آنکه نزد شیعه امامیه چنین نیست و اینست و نیز آنچه
در روایت کامل احکام از آنهایی نمود و دیگر در صورت تفویض روایت و جمعی
نداشتند بالجمله این اصل است فاسد که لزوم مقاسد بسیار است و معین است
انکار ختم نبوت است و در حقیقت و جمیع امامیه باین قائل اند انتهی کلام المخالف
اقول و باینه التوفیق بدانکه از ختم ضروریات مذاهب امامیه بلکه کافیه عدایه است که
سن در قیاس اختیاریه مکلف عقلی است اغنی عقل حاکم است باینکه بهیچیک از افعال
اختیاریه حقیقت خالی از حسن و قبح نمیشد و هم از ضروریات مذاهب ایشان
است که جرات حق سبحانه و تعالی حرام نمیکند مگر ذبیح را و واجب نمیشد از مگر حسن را و این
در ظهور و جلالت بمرتبه شیاع و ذبیح رسید که بر بهیچیک از سنایان صاحب سواد محقق
تواند شد فضا عن غیرهم و هرگاه حال عقیده ایشان در باب حق سبحانه و تعالی که احکام الهی
است و اقدار القادرین چنین باشد و مذاهب ایشان این باشد که کوجاب حق سبحانه و تعالی
نظر بنفس قدرت و اختیار هر فعلی را که خواهد و واجب صارد و در آنکه خواهد عرام نیکن

[illegible]

باد بود و اینک از ائمه خود این حدیث و اضافات آنچه در این حدیث است روایت کرده
 باشند و آنچه ایشان تنقیح و فرموده بر اینست که تقصیر خدا صلوات الله علیه را که است
 از تحفه است مخارج بان باشد الی یوم البقیة آورده و آن احکام بجزا فیرا نزد ائمه است و
 اندک چگونگی قائل خواهند شد باینکه جناب ائمه چیزی را که خواسته باشند حلال کنند و چیزی را
 که نه باشد بامتنعند حرام کنند چنانچه این مرید کاذب غادر شیعیان را بان متهم ساخته و ایضا
 از ائمه و از ابی شیبہ روایت نموده که گفت سمعت ابا عبد الله ع یقول ضل علم
 شیعه عند الجماعة الامم و رسول الله و خط علی قوم بیده ان الجحامة لم تدع لاحد کلاما فیها
 علم الحلال و الحرام و ان اصحاب القیاس طلبوا العلم بالقیاس فلم یزادوا من الحق الا
 بعد ان وین الله لاصحاب القیاس پس نگاه کن بطرف مدلول این حدیث و تأمل فرما
 که هرگاه امامیه این حدیث را از ائمه خود روایت نمایند و قائل باشند باینکه جمیع احکام
 از ائمه و جعفر و جامعه که نزد هر یک از ائمه موجود بوده است چگونگی تجویز خواهند
 ائمه هدی بر خلاف آن جلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می نمودند و هم
 روایت نموده از عثمان بن عیسی قال سالت ابا الحسن موسی عن القیاس فقال لا کم
 فیما من ان الله تعالی لا یسل کلف احل و کلف محرم و کلف حرام و کلف حلال و کلف
 محرم خداست و پس نه بدان رسول را خداست و این حدیث را روایت
 ده که قال ابو جعفر ع من افتی الناس برائه فقد و ان الله بما لا یعلم و من و ان الله بما
 یلم فقد ضا و الله حیث احل و حرم فیما لا یعلم و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس
 نه امامیه تجویز خواهند نمود که ائمه ع مجبور و رای خود هر چه را خواسته باشند حلال
 و هر چیز را که خواسته باشند حرام و هم روایت نموده از قتیبه قال سالت رجب ابا عبد الله
 ع عن سئله فاجابه فیها فقال الرجال الی ان کان کذا و کذا ما کان یکون القون
 فیها فقال ما اجبتک فی من شئ فهو من رسول الله لئلا من ان ایت فنی شئ پس
 کسی از صاحبان درد وین این حدیث را بسمع این کور باطن غیبی که امامیه
 خود هرگاه این حدیث را روایت کرده باشند که مدلول آن اینست که ائمه
 بیان میکنند شما از جناب سید الشهدا صلوات الله علیه و منع فرما

نماید چگونه خواهد شد که این کتاب را در محال و محروم است یا هر کشف که فی الجواب استند محض را بگویند
 و اگر از این چنین احادیث را که بصنوف و اوقات و احوال میبندند بر سلطان آنچه ناصبی در حق
 امامیه گمان برده و بهرستان صرف نموده است به تعجب است که این کتاب را که فی الجواب استند محض را بگویند
 و اگر از این چنین احادیث را که بصنوف و اوقات و احوال میبندند بر سلطان آنچه ناصبی در حق
 امامیه گمان برده و بهرستان صرف نموده است به تعجب است که این کتاب را که فی الجواب استند محض را بگویند
 و اگر از این چنین احادیث را که بصنوف و اوقات و احوال میبندند بر سلطان آنچه ناصبی در حق
 امامیه گمان برده و بهرستان صرف نموده است به تعجب است که این کتاب را که فی الجواب استند محض را بگویند

است قال بن عبد بنی جعفر هم قد کتبت اختلاف المذاهب فقال ان الله لم یزل فردا
متفردا فی ابوعبدانیه ثم خلق الخلد واولیاء فاطمة ثم مکشوا الف وهرثم خلق الاشیاء
وآشیاءهم خلقتهم واجرهم علیها طاعتهم وجعل فیهم ما شاء وخلق من امر الاشیاء الیهم فی
الحکم والتصرف واولیاء واولیاء فی الخلق لانهم الولاة فلهم الافر والولایة والهدایة
فهم الولاة ونوابه وحقایب یحکمون ما شاء ویجرمون ما شاء ولا یفعلون الا ما شاء عباد
مکرمون لا یبقونه بالقول وینم باهره یملکون فلهذا المدیانة التي من تقدمها جرق فی جرح
الافراط وحقی نقصهم عن هذه الحکرات التي رتبهم الله فیها من الحق فی بر التفریط الحدیث
وهم این روایت را مولانا می محاسنی در بحار الانوار ج ۱۰ ص ۲۰۰ سند که ناصبی آخر مذکور
پس باخته اعنی حسین بن محمد عن السعفی عن عبد الله بن ادریس عن محمد بن سنان عن بعضی
کتب اسلاف نقل نموده و عبارت آن چنین است قال کنت عند ابی جعفر الثانی
فاجریته اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله تبارک و تعالی لم یزل متفردا بوحدانیه
ثم خلق محمدا واولیاء فاطمة ثم مکشوا الف وهرثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقتهم واجرهم
طاعتهم علیها وخلق من امر الیهم فیهم یحکمون ما شاءون ویجرمون ما شاءون واولیاء واولیاء
الا ان یشار الله تبارک و تعالی ثم قال یا محمد هذه المدیانة التي من تقدمها جرق و هو
تخالف فیها الحق وحق من هم الحق فلهذا المذاهب یا محمد بنابر روایت اولی که شمار بصیحة و احداثوا
کشته لابد که ضمیر مستتر راجع باشد لطرف حق تعالی پس بنا برین دران هیچ اشکالی
نباشد کما لا یحتی و چون بنا بر روایت ثانیه ضمیمه و لن یثا و الا ان یشار الله موجود
است مال آن بعین مال روایت اولی باشد و حاصل هر دو روایت اینست که چون حق
تعالی مصالح و مفاسد اکثر اشیا را بر جناب سید المرسلین و ائمه و بین منکشف صاف
و حسن و قبح اشیا را که از ادراک سایر عباد و بیرون است معلوم فرموده اند و به
معلوم و مبرهن است که نزد حق تعالی حرام همان است که قبیح است و حلال بالعکس
پس جناب ائمه دین مدون انتظار ایستاده در هر جزئی از جزئیات امور و روایات شود
حکم حاکم و حرمت می توانند نمود و این هم طریق حق است از طرق بسیار که برای جناب
ائمه دین بجهت ادراک احکام الهی مفتوح گشته مثل جعفر و جامعه و نزول ملائکه در
شبه قعر و شب جمعه و مانند آن و غنظون آنست که ناصبی عداوت و عداوت طاهره را

این عبارت محض است از کلمات این صاحب الفیاض که در این کتاب مذکور است
یعنی آنچه که می تواند یا متصور باشد به تجربه معلوم گردیده که این غایت نیز تکلیف چندین جایزه ها
در این صحت است از شده و ما در کتاب خود در ساله و در کتاب بان غایتها را طریقی را می بیند
مناخه ایم علاوه آنکه اگر بالفرض صمیمه مزبور هم در روایت نباشد تقریریه و روایت
اولی و قواعد کلیه امامیه معنی آن بان خواهد بود که امامیه بان اعتقاد دارند و سوا نظر باینکه
راوی هر دو عبارت حدیث محمد بن خنیان است و عبارت هر یک تقریریه است و کتاب
مؤلفانای مجلسی در بیان معنی این حدیث چنین تحقیق فرموده اند قوله صاحب فہم بحالون
بایشان ظاہر تقویض احکام کما سیأ فی تحقیق و قبل بایشان و ما علموا ان الله اعلم
بقوله تعالی یفعل الله ما یشاء مع انہ لا یفعل الا ما یرید و ان یشاء الخ و بقوله تعالی
کما سیأ فی اشعار فرموده اند با آنچه حاصل مضمون آن آیه است که تقویض در چند معنی
است که در دیده بعضی از ان معانی واجب است که از آنجه هم منفی گردد و بعضی مثبت
پس بدانکه یکی از ان معانی تقویض در خلق نمودن و رزق دادن و پرورش کردن
و زنده کردن و میرانیدن است بدورستی که قومی استند که میگویند ان الله خلقهم
الیہم امر الخ و یزقون و یحبسون و یحبون و این کلام محتمل دو وجه است
یکی آنکه گفته شود که این امر با اختیار خود واقع میساختند و هم
القاعلون حقیقه و این کفر است صریح که اوله عقاب و ثقلیہ براسماله آن دلالت تام دارد
و این تریب غافل فی کفر من قال به و وجه دوم آنکه فاعل در حقیقت حق سبحانه و تعالی
است لیکن مقارن اراده جناب انچه دین عم آنرا واقع میسازد کشف القم و اچار الموتی
و قاب العصى حیة و غیر ذلک من المعجزات چه بدورستی که این امور بقدرت و اراده
حق تعالی صادر شده تا بان تصدیق نماید پیغمبران و انچه خود را پس هر چند عقل از
تقویض یا بشمعی ابا نمی نماید لیکن در احادیث بسیار منع وارد شده ازینکه
در این حدیث معنی اینست و معنی دوم تقویض در امر دین است و این
هم در حدیث مذکور است و این معنی را عموما تحایلی و تحریم اشیا را بجناب پیغمبر خدا
است و این حدیث در حدیث غیر حرر و الہام و یا اینکہ احکام الہی کہ بطرف
پیغمبر صادر شده و این حدیث را باطل است این معنی است و لا یقو

بهدل به فاعل کان بحسب مقام کان منتظر الی حق ایانا کبریا الجواب سائل و در حقیقت
من عند و قد قال الله تعالی و ما یطق من الهوی ان یؤاخذ من العیسی و چه دوم آنکه هرگاه
حق تعالی به پیغمبر خدا را بجمع و جوده گاه کرده است بجهتیکه اختیار حق فرمود امری
را که نه آن موافق حق و صواب میباشد و هرگز خیال او نمیکند شت چیزیکه مخالف
ست خدا باشد پس بنا برین تفویض تعیین بعضی امور به آن حضرت کرده باشند
از باب ذی الصلوٰة و تمیز النواقل فی الصلوٰة و الصوم و طعمه الجذ و غیر ذلک و لم یکن
اصل التامین الا بالوحی و لم یکن الا اختیارا لا بالالهام کما بعد از ان بجهت مزید تاکید مطابق
آن وحی نیز نازل میشود و در تفویض باین معنی نیز و عقل هیچ فساد نیست
تغیضه بران دلالت دارد و معنی سیوم تفویض آنست که حق تعالی
فرموده شود بحجاب ائمه دین سیاست خلق و بناویب آنها و تعلیم آنها و خلق را امر
فرموده که در جمیع امور اطاعت آنها کنند خواه دوست داشت و دارند خلق اطاعت آنها را و خواه
نمیخواست باین معنی حق آنست که لا یخفی قال الله تعالی ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم
فاجتنبوه و علیه بحمل قولهم هم نحن المخلصون علامه و المحرمون حرمان نفس و در عهد
نابیه آمده است که بان اخبار فرمایند و بر خلق است که از آنها بپرهیزند و معنی
چهارم آنکه مقوض شده باشد باینکه بحسب دین خود در تقیه مطابق تقیه
بیان احکام فرمایند و در غیر محل آن بیان احکام نفس الامری بحسب عقول
مخاطبین هر قسم که مناسب دانند تلقین فرمایند و لهم ان یشیوا و لهم ان یتکلموا چنانچه
فرموده اند علیکم السلام و لیس عابنا الجواب کلام ذلک بحسب تأییدیم الله تعالی من
مصابیح الوقت معنی پنجم آنست که حق تعالی بایشان تفویض فرموده که هرگاه مصلحت
مطابق ظاهر شرع حکم فرمایند و هرگاه خود اهند مطابق عالم خود که بحق تعالی ایشان را
میفرماید ششم تفویض بجمعیتی آنست که چون حق تعالی تمام زمین را برای
این خلق کرده بهر که خواهد بهر چه خواهد و این حدیث کلینی که آن
ضعیف هر دو روایت من جث
لاست نمیکند بر آنکه از کمال

برگاه خود روشن اعتراف نمود که از روی کتبندمال شیعیان خبری در باب این هر دو حدیث
ثبت است پس شیعیان کی بدلول آنرا حجت خواهند داشت و هرگاه حدیث صلاحیت
حجت ندارد دلیل تو بر منکم مباحثن امامیه با شیعیان محمودی چون منحصر بود در بین هر دو
روایت هم باطل شد و هذا ظاهر کلامی محقق قوله بلکه از قبیل اجتماع است الخ الحمد لله اکنون
محل آن رسید که جناب حق سبحانه و تعالی این ناصبی و اسلاف او را که فیوب و قباح
عقائد باطله و افعیه منحور را محقق و پشیمان داشته باشد با تمام امریکه اصلا عطا بقت یا نفس الامر
نداشت طعن بر امامیه اثنا عشریه محمود و مشکف و ظاهر ساخته رسوا سازد و استحقاق
او و بزرگان و ائمه او را باقی از آنچه بر امامیه بهتان بسته بر هر کس و ناکس مثل آفتاب
متجلی و روشن گرداند پس بدانکه صاحب مسلم میگوید یلی یصح التقیویض و همچنین
یقال للعالم او المجتهد حکم بمباششت فی موضوع اب و المختار عند اکثر الشافعیة و المالکبة
و بعض مناهج الجواز عقلا و تر دد الامام الشافعی و علیه الامام الحرمین و قیل يجوز للنسبی فقط
و قال اکثر المعتزلة و يجوز و علیه الامام الشیخ ابو بکر الجصاص الرازی ثم المختار عندنا و عند
اصحاب الاثنته الاثنته الباقیه عدم الوقوع للتقویض پس ازین عبارت چنانچه می بیند
فالشمس فی رابعه النهار ظاهر در روشن است که بزرگان و ائمه ایشان برای هر عالم و مجتهد
تجویر تقویض احکام محمود و اندک و این مسلم مجتهد تأییدت مدید یا انواع فسوق و فجور
مرکب که دیده و بعد از ان نائب شده باشد و اگر عالمی سنیان تمام مصنفات عالمی
امامیه اثنا عشریه را و قائلخص نمایند هیچ جا نخواهند یافت که تجویر تقویض یا بنعمه معنی
در حق یکی از ائمه اثنا عشر که قائل بصحمت و طهارت ایشانند کرده باشند فضلا عن المجتهد
و العالم پس برای خدا و رسول انصاف باید کرد آیا باین تشبیح که این جاهل ناصب
عداوت عترت طاهره بر امامیه محمود و سنیان و اصلاف ایشان سزاوارند یا امامیه
و بخاطر نرسد که میان سنیان و مجتهد تجویر عقلی اختلاف واقع شده نه در وقوع زیرا که
هنگامه آنهاک انبی اند که استدلال می نمایند بر وقوع آن بقول حق تعالی کل الطعام
کان حلالا لنبی اسرائیل الا ما حراما علی نفسه و بقوله صلعم لا یختلی خللا و لا یعضه
شجره و قتل العباد الا الذر فانما یجوز فی قیورنا فقال صلعم الا الذر و گفته اند که این نه باجماع
برویند و حی پس مفهوم شد که بنا بر تقویض و اختیار بود که هر کاه سطور فی المسلم

المسلم و شریعہ و احکام است که اسمہ بن ابی سحر و غیره از کتب جناب سید البحر مدائن
علم با جہاد سخن بگویند و درین از و خطا واقع شود و این نه بخیر و نه بضر است بلکه ابو موسی
آن بلاد از باند می سرایند و هرگز از روی جناب رسول مجتهد شریعت نمی نمایند و غیر از
اشخاصی که اتباع ابوالحسن اشعری باشند و غیر از معتزله همه سنیان چه حنفی مذهب
و چه شافعی است که باین تکامل اند چنانچه در کتاب مسلم که بالفعل مدار و رس و تدریس
اصول فقه نزد حنفیان هند برانست باین تصریح واقع شده و پس است در
تفصیل و تفحص این عقیده قول جناب حق سبحانه و تعالی در حق آنحضرت و ما یبسط علی
الروحی ان هو الاوحی یوحی و قوله تعالی یا کون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا
امر الی و اینکه مخالفت آنحضرت کفر است کما قال الله تعالی فلا وربک الا یؤمنون حتی
یکفر فی ما شجر بینهم و المخالف فی الاجتهاد لا یکفر لان المخطی فی الاجتهاد له اجر و احد
توجب له اجر لا یکفر و اینکه اگر او را اجتهاد جائز میبود و لما توقف علی نزول الوحی فی
شهر من الاحکام لمکنه توقف فی مسئله الظهار و العان و اینکه اگر او مجاز با جہاد باشد در
جبر میل باین مجاز نباشد پس بنا برین احکام که او می آورد معلوم نیست که مجاز
ش خدا آورده باشد و اینکه اجتهاد و شریعت است پس و ان ثابت نیست
آنحضرت زیرا که توقف و وحی او در حق آنحضرت و در هر حال و هرگاه شریعت متغی
طهر متغی باشد و اینکه احکام شریعت مبتنی است بر مصالح که علم این مخصوص حق
و تعالی است پس اگر گفته شود برای آنحضرت که احکام بما تری لازم آید تفویض
رف شخصی که علم با صلح او را حاصل نیست و این مقتضی اخیال احکام شریعت و مصالح
است و اینکه اگر جائز باشد صدور احکام شریعت از ائمه و اجتهاد آنحضرت
در شریعت خواهد شد و در حق آنحضرت و جناب و اذیع شریعت بود
پس خود و این محلی مقصود بعثت است و چراغ و ازینجا است که امام را از
شافعی و حنفی بر ما نه و قول او انما الی انا انزلنا الیک الکتاب بالحق
بین الناس بما اراک الله و بلکه منوم بدانکه از آنچه
ما یقسم ثابت شد که قوله تعالی
این علم را بر ویست تعبیر که در زیر

[illegible]

[illegible]

امامی که من اخذم القدر و القدر علی خود و تقدیر من علی عذابهم از پیغمبر خدا نکرده و محض
و باطل باشد چه در تصور است سخن آن بود که پیغمبر من تکلم خود را هم در اخل من محمود
و از سجاست که و قدی زوایت محمود و کتاب میخازمی که پیغمبر خدا فرموده او شریف
من السماء عذاب ناجی منه الا عمر کاشن چنین میث مذ که چون پیغمبر خدا مانع نبویست عمر
شد چنانچه سنیان روایت میکنند که آنحضرت فرموده که اگر من نبی نمی شدم عمر نبی می شد
عمرای خود و میرسد و عمر را از روز ابدی میرسد و هر گاه هذیان است سنیان که در باب
امیات اجتهاد و جناب پیغمبر خدا کفایت اندیشیدنی پس بدانکه پناه بخدا که چنین باشد
این خطا و طمع زخارف و بیای دون مخصوص بعضی انصار و ابو بکر بوده چنانچه مر
طبرسی در تفسیر مجمع البیان از کتب عامه روایت نموده که ان النبی صلعم کره اخذ القدر
حتی را بی مسجد بن معاذ کراهم ذلک فی وجهه فقال یا رسول الله هذا اول حرب لایا
المنشکرین والا تخان فی القتل احب الی من استیفاء الرجال فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله
کذب و کفر جوک فقد مهم و اضرب اعناقهم و مکین علیا من عقیل فیضرب عنقه و مکین
من قال ان اضرب عنقه فان هو لا احمه الکفر و قال ابو بکر اهلک و قومک اسلم
و استبقهم و خذ منهم فدیة یکون لنا قوة علی الکفار قال ابو زید فقال رسول الله لو
عذاب من استیفاء من کفر و معاذ و هم مولائی طبرسی از عید
روایت نموده که جناب پیغمبر خدا در روز بدر صحابه عمر موده خویش با شیدا سوار
بقتل رسانید و خواسته از آنها فدیة بگیرد پس صحابه اختیار اخذ فدا نمودند و از
میرشود که رسول خدا اول امر از اراده اخذ فدا مقرر بود و موند این است
نفس بر علی بن ابراهیم است که هر گاه پیغمبر خدا صلعم در روز بدر بقتل رسانید نصر بن الحنفی
و عقبه بن معیط را انصار ترسیدند که میاد آنحضرت جمیع اساری را بقتل رساند پس
نمودند که یا رسول الله ما یفتاد کس را از قوم تو بقتل رسانندیم الحال از منم که اسیر
فدیة بگیر و ما کن انتهی ترجمه بعضی است پس نظر با مثال چنین احادیث ظاهر
میشود که سنیان محض بنا بر عید ابو بکر پیغمبر خدا را مسموم و در خطای اختیار
درین مقام اشعار نمودن بان مناسب است
دریج نموده اند و حی نبرد خفیه دو قسم میباشد

۲۳
۱. عید شد یکی احیای حضرت علی علیه السلام در روزی که قائم و آن حضرت است
ماست من المات اذما نزل الیه الکتاب و الله اعلم بالصواب مع علم سر و صی
حقیقت حال چنین باشد و از سابق ظهور می رسد که آنحضرت در این مقام
بسیار فرقی نماید میان شما و او و از جهت دیگر این فرقی است که در مقام
معتبر است و در این مقام که آنحضرت و وحی او از جهت این استنباط احکام یافته شد
این همه احکام مجتهدین بمنزله وحی نبی باشد خصوصاً اجتهاد ابو حنیفه که قائل بقیاس
بود و از اصحاب راوی و وحی باطنی که در نبی مینباید هم منحصر است و در قیاس و بحث
چنانچه تفصیلات این معنی در کتب اصول فقه مثل مسلم و غیره موجود است من شاء
المرجع الیه ما پس ابو حنیفه نزد سنیان کو یا مثلاً پیغمبر مانندی و افضل از سایر انبیاء باشد
و شاید از اینجا است که میان ابو حنیفه و پیغمبر خدا اختلاف بسیار در سائیل واقع شد
چنانچه انشاء الله تعالی منقذ یب و اوضح خواهد شد پس این سنیان در پرده مرتبه
نبوت را برای مجتهدین خود ثابت میکنند و علاوه برین امامیه را بدوخت نسبت میدهند که
امامیه بتقوا افضل قائل است و برای آنکه در پرده مرتبه نبوت قرار میگیرد و ازین جهت است
که صاحب مسلم و شارح آن که خلاف متعصب مولا نا نظام الدین باشد خدا را آنکه الهام را از
قبیل وحی ظاهر می شمارد کرده اند میگویند آنچه حاصل میشود نشاء الله که الهام
جناب نبی صلعم حجت قطعی است چه مطلقاً را آنحضرت و چه بر غیر او و اما الهام
آنحضرت قبیل حجت فنی احکام و نسب الی قوم عن الصوفیه و فرقی که میان الهام
نبی و نبی نیست همین است که الهام غیر موافق شرع نبی میباشد و بواسطه روح
نبی باو میرسد و متالون هذا الشرف بالتبعیه بخلاف الهام نبی که آن کاهن موکداً مقام
سابقه میباشد و گاهی ناسخ آن بعد از ان ماتی میگوید درین باب خلاصه را در این
تشریح مذکور میگوید بدین احوال و افاضه کلیم چه آنها و از ده امامان پیغمبر و از پیغمبر
والی و خطا مبرری پس ما که مراد ماتی از اثبات خلاف همین قائل است از جهت
تخصیص جمفریه و حجتی ندارد و البتة مراد او اینست که با جهت الهام خاصه کفر نه اند
فهم الی فهمونه و قد قسم الله علی الله پیغمبر خلیف که در این باب ماتی گفته که
بعضی گفته اند الهام حجت میباشد بر کسی که غیر از پیغمبر و ائمه الهی عامه العلماء

شأنه فيكون يدعى الله تعالى بالرب والخالق والرازق والرازق
اليه من حيث انه الهامه والاعلى الخلق تصدقهم في كونهم ربهم عليهم ولا تخفى فيهم ان تصدق
والا غير عليهم انه الهامه فيقيد كونه حاكما بها في الواقع فالكل في التمسك به عباده
ليكن حجة فلا يكون حجة في حق نفسه ايضا بعد ازان ما من ميكو يد بعضي ميكو يد كبر الهام
اصلا حجت تخيبا مشدحه ويلي ليست سرينكه ان الهام از طرف خداست وفيه
شأنه واز صدق بيان وجه فيه مافيه شدة ميكو يد فان الهام لا يكون الا مع خالق علم ضروري
انه من عند الله تعالى او من عند الروح المحمدي فح لا يتطرق اليه شبهة الخطأ وهذا الشك من
العلم اعلى مما يحصل بالاولية الغير القاطعة فالعجب كل العجب عن مثل هذا الشك بعضي
ابن الهام قدر فضل وعلم من العلم عليه زعم ان الهام ما يحدث في القلب من الخطرات
وليس كذلك اما سمعت ما كتب شيخ وقته ابو يزيد البسطامي قدس سره الشريف
البعض المحمدين انهم ياخذون عن ميت عن ميت ينتسبون الى رسول الله وحينئذ
من الحي الذي يموت وان تأملت في معالمت الاولياء وواجبهم واذا وقعكم كمقامات
الشيخ محي الدين وقطب الوقت السيد محي الملة والدين السيد عبدالقادر الجيلاني والشيخ
عبدالله انصاري والشيخ احمد الباقعي الخافني وغيرهم قدس اسرارهم علمت علم يقين ان
يلهمون به لا يتطرق فيهم شبهة بل هو حق حق مطابق لما في نفس الامرويكو
مع خالق علم ضروري انه من الله تعالى لكن لا يبالون هذا هو الله تعالى الهامه
وتأيد بالذات من غير وسبب اصلا وان تأملت في كلام الشيخ الاكبر خليفة الله
الارضين خاتم النبوة الولاية الشيخ محي الملة والدين الشيخ محمد بن العربي قدس سره
لغيرهم كلمات الشريفة الباقية لك شائبة وهم وشك ان يلهمون به من الله تعالى
يصححنا ان علم ضرورة من الدين ان اولياء هذه الامة افضل من اولياء
الامة افضل من نبي السابقين وشك ان اولياء الدين كانوا في بني اسرائيل
ام موسى وزوجه فرعون كان يوحى اليهم ولا اقل من ان يكون الهام
خالق علم ضروري انه من الله تعالى فهو حجة قاطعة ولو لم يكن احد من هذه الامة
ضالة منهم في تصحيح العلم القطعي فتكون مفضولة عنهم غاية المفضولة
اسس العلم والفضل بما عداه غير معتد به ولا خلف اشنع من هذا

لنازم فافهم انتم کلام و هرگاه کلام ما من و شارح افعال با فنی پس الحال آنچه در
بحث آن باب مفاد عقیده منجانب محقق بلکه متعجبی است بکوشش دل باید شنید اول
آنکه عبارت ما من و نسب الی قوم معنی اوصوفیه تخرج است در اینکه بعضی از اوصوفیه
فایل شده اند باینکه کسیکه آنها را از جمله اولیاء الله می دانند کوتا مدت مدید فاشق
و شاد است با خنجر بوده باشد چنانچه بان تصریح کرده اند و حی بر و نازل می شود و از ان
و بی احکام حق شریعت را دریا غلط می نماید که پیغمبر خدا بر زبان خود و نرا نیکفته باشد
کتاب الله و حدیث نبوی بخود صدها مرتبه از ان گفته اند و گفته باشند و عبارت آنست
شارح دلالت میکند که این صوفیان نه از ان جمله اند که محققین متنبیان آنها را
گویند بلکه از مقبولین ایشان اند و ایضا در کتاب صوام و غیره به ثبوت پیوسته
که فرقه صوفیان از جمله فرقیست میان محسوب اند پس الحال کسی چشم الهاف
بیند که متنبیان در پرده مرتبه نبوت را برای پیران خود ثابت میکنند یا امامیه نهانست
ایست بگویند که اینها که مرتبه نبوت داشتند بیکس مثل حضرت اوط که تابع و مقومین ابراهیم
بود و مثل ارون که تابع موسی بود اینها را انبی تصور باید نمود و در خصوص
متنبیان را میرسد که بگویند بهر صورت ختم نبوت پیغمبر خدا بر زبان خود و نرا نیکفته
شد که آنها را تابع پیغمبر خاتم الرسل بدانند اما قول شارح اینکه روح نبوی
در اند و اردو می شود بر زبان ایشان این خلاف چیزی است که شیخ اکبر اکبر شهادت فصوص
ان تصریح نموده چه او چنانچه گذشت تصریح کرده که نبی محتاج می باشد و باب در
عارف و احکام بطرف جبرئیل و غیره و ولی بدون واسطه جبرئیل از حق تعالی عالم
فرا میگیرد و قول شارح بل الروافض کلام الح این کلام نکتت انجام شارح دلالت تمام
دارد بر آنکه او انهم مبره ندارد و از اینجا است که تاجال مصنفی بنظر نیامده
تفسیر عقاید فرقه شده که از عقائد آن فرقه خبر نداشته باشد سوامی این جا اهل
با و بودند عای نقص بعضی از متنبیان و از انکه انهم مبره ندارد و از انکه انهم مبره ندارد
از ان موافق در این مقام است
بسی بدانکه مصنفین متنبیان مثل
معلوم است که جاری فرق شیعیان

[illegible]

تفسیر قوام ازین عبارتیه چه تنبیه و تفسیر که می نماید و در حقیقت این باب که در کتاب
ایشان الهام ازین آوایی ادعاییه را حجت نمیدانند در بنای حق بجانب است
اول پس بجهت آنکه علمای صوفیه قائل شده اند که تصریح نموده اند باینکه الهام
کلی شیطانی میباشد و رحمانی در باب تمیز دادن این هر دو از هم میزانی که بیان
کرده اند تا تمام است چنانچه محققان در این باب تصریح نموده اند باینکه الفرق بین
علمای اعلام صوفیه و شارح فصوص است در شرح خود تصریح نموده اند باینکه الفرق بین
الواردة الرحمانیة والکلیة والحجیة والشیطانیة بتعلق بمیزان الهام الهمکشف و مع
ذلک نومی الی شئی سیر منقاد هو ان کما که سبب تخریر حجت یکون بامون الغالب
غنی العاقبة و لا یکون سریع الانتقال الی غیره و يحصل بعد توجه تام الی الحق و لذت
عظیمه مرغبه فی العبادة فهو ملکی او رحمانی و بالعکس شیطانی و یقال ان ما یظهر من
البدن او القدم اکثره ملکی و لکن الخلق و البساک اکثره شیطانی لبس من الضوایط
الشیطان یاتنی من الهجمات کما انما ینطق به القرآن الکریم ثم لا ینهم من بین ایدیه و من
خلفهم و عن ایمانهم و عن بشاشاتهم و لا تجد اکثرهم شاكرین انتهى بعض کلامه و در
کلامی بسیار مسبوط گفته و بسیاری از این در کتاب مشهور باب ما قبل مذکور کرده اند
و همه آن با حقایق مختلفه دلالت دارد بر اینکه الهام صحیح میباشد و همچنین کلام
محققین صوفیه که مؤید کلام قیصری است و در آن کتاب مذکور است چون درین مقام
مبحث است نظر اوی است و موجب اطاعت کلام لهذا الذان اعراض نموده شد
شماره التفصیل فلیرجع الی الشهاب الثاقب و چون این را دانستی پس بدانکه ما به
التقریه میان الهام شیطانی و رحمانی که صوفیان بیان کرده اند از ان باب نیست که
موجب قطع و یقین تواند شد زیرا که قیصری تصریح نموده باینکه اصح مکاشفات در حق
آن حاصل نمیشود مگر برای کسی که مزاج روحانی او اقرب بطرف اعتدال باشد کارواج
الانیا و الثانی من الاولیاء و او را که این معنی که مزاج روحانی کدام کس اقرب باعتدال
است و مزاج که اکثری ازین بدلیل و حال آنکه اکثری ازین
معدیان کشفه و در این باب همیشه از ان باب ریا ضات و جاه
فتیان می باشد و در این باب و باغ شان موقوفه و اخلاط آنها

حق کرم دیده و معلوم است که در امثال چنین حالت است که فی الجمله
و اما باطله هر یک از افراد انسان میباشد پس چگونه مالم غلبه تو این گردد که
الهامات من ترانس و چه نشین چون مزاج روحانی او اقرب با عدال است صحیح است
و الهامات من چه نشین بخلاف آن اما اینکه قیصری و غیره گفته اند که میزان صحیح و غیر
صحیح الهام سالک مکاشف است یعنی صاحب کشف و کبر پس ظاهراست که
این سخنم و در بیات اسرار است چه کلام ما در کشف و الهام آن سالک هم جاری
است پس اگر تصحیح کشف او محتاج بادل است و در لازم می آید و الا اسرار اما اینکه
لکن آن الهام مامون القائله و سبب خیر است صحیح و رحمانی است و الا شیطانی
پس این اوضح ادله است بر بطان اصول صوفیه چه شد این اصول همین کشف
و شهود است و از اینجا است که صوفیان چون بامشعر عین در باب اصول خود مناظره
میشوند و عین بدان الهام و کشف خود می زنند و بجز این چاره کار خود پیش نمی گیرند
و معلوم است که قول بوحده و وجود و حلول و اتحاد و دیگر کلمات کفر و زندقه که از حلال
اصول ایشان است مخالفت تمام با قواعد شریعه و اصول خرد ویه اسلامیه و از
چنانچه عقرب انشاء الله تعالی بر شطری از ان ناظرین را متنبه و مطاع می سازم یعنی
چگونه این سالک مامون القائله میتواند شد و با وجود توثیب این مقاصد آنرا سبب
خیر میتوان دانست و آنچه شارح متعصب حصص الهامی بجزم می نماید باینکه

خرد وری حاصل میشود که الهام از طرف حق تعالی است و مثل قائم در ان و جلالیان حق
حق تکرار کرده میگوید پس یقینا به تحریک و تسلط شیطان است که او را کمره
و در ضلالت انداخته و شرکین و یهود و نصاری ازین بیشتر تکرار حق بر سر

بن دار و علمای اسلام در باب حق و صدق
آثار نه امثال چنین مبالغه بیهود و
تباع صوفیان در کتب و مصنفات خود
ده اند و خود اینها که اولیای کذاتی اند
فصیل این معنی در کتاب شهاب
ذکر آن ندارد و محلی از احوال و عقاید

شیخ اکبر انقراوی مرید بد کو بر ان مقام می نماید پس از جمله الهامات مستطایره او
که با وجود کمالی آنکه از حق تعالی بدو نازل شد توسط ملک علوم حق فرمایید که در
باب بیست و سهین از کتاب تفسیر میگوید که از جمله کسانیکه بهم قطب بودند اند
و هم غایت و مقربان و در کتاب سید الساجده ابوالکر است و عمر و عثمان و علی و حسن
و معاویه و یزید و عمر بن عبدالعزیز و متوکل احوال این برید شیخ اکبر کجاست که با وجود
اینکه خود مشن در شرح مسلم حکم داده بایست که بداند از انعام بهره نداشت و حق منزل
پیر خود را به پیشده باید با و از بلند تاسیاب شیخ اکبر خود بگوید ان تربیت متوکلان قاطین
مقربین حقا حقا و این متوکلان بدون کسی است که در سینه نصرت و ثباته امر نمود
تا بهر جناب سید الشهدا حسین بن علی عم را منهدم ساختند و از انعام ان بطن بر ارج
و منیع الناس من زیارت و جمره و یقی صحرار و کان الممتوکل معروفا بالنصب قاتل
المسلمون لذک الکون فعلمه فنقا و کتب اهل بغداد شمه علی البیطان و اجماع الشرا و ما
تبارک فی ذلک تا به ان کانت بنو امیه قدانت قتال بن بنت نینها مظلوما فادفنا
بنایه بجهنم که هذا الحمی قمره مهدونا و این عبارت جلال الدین سیوطی است که در تاریخ
التحلیف گفته و او از عالمان اعلام سنیان است بلا اتفاق در جمیع الکلمات تحسید و وجههای
از شیخ اکبر که این شرح شریف را بحاجات شهادت بحقیقت او میداد آنست
که حکمت قدوسیه فی کلمه ادویه میگوید فانظر ما ذاتی قال یا ایت افعل ما توعد
عین ابنه نار ای یذبح سوا نفسه و فدا بهذبح عظیم قطره بصوره کبش من ظاهر بصوره
السلطان و ظاهر بصوره ولد ابل حکم و له من هو عین الوالد و خلق منها زوجه فاما کج
بنه الصاحبه و الولد یعنی در حقیقت ابراهیم و اسماعیل و کبش
عین وجه پس در حقیقت زوج و طی نکر و کبر یا خود و عجب نیست که
من فدا به شیخ اکبر است التزام این امر نماید و خود عین موطوعه خود
فدا کند او بسیار است مانند آنکه می گوید در حق فرعون و قبطه طاهر او
فت مومی شد مستحکم میثمار و نفس علی ذلک و اگر کسی
طریقی از این در کتاب شهاب ثاقب نوشته ام بان رجوع فرمای
که بمنایانی هم که یکی از کلمات ایشان است و صاحب کشف و کرا

[illegible]

بوقوع پیوسته تا اینکه در بسیاری از مواضع مضرع ایشان در اجتهاد و استنباط
محموده است و این بجانب سیدالمرتبین صلی الله علیه و آله خطا پنجمه منقرض است از نصیحت اخذ بدای و عباراتی
بدر ظاهر و نیز در ادراک و دیدن از بیجا است که صاحب مسلم و شمار حسن میگویند و این بخود علی
النسبی الخطاء فی اجتهاده قال اکثر من اهل السنة قالوا لعم یحیی و الله ما مضاهاة ابی اری
بدر فانه کان بالمرای و کان خطاء لنزد الی اصحاب کما مر استهزی و این شارح ابن قیمین
و درین باب فضل خلیفه ثانی خود را بر جناب سیدالمرتبین ثابت میکنند و میگویند
الفضل الجزئی لا ینافی الفضل الکلی التمرانه کیف فضل امیر المؤمنین عمر فی اخباری
بدر فافهم بعد از آن میگویند و هرگاه به ثبوت پیوسته است جو از خطا این پیغمبر این خدا نظر
بصدور خطا از سیدانیا که نبی بوده در حالتی که آدم میان آب و گل بود پس چه
استبعاد باشد در اینکه از حضرت ابراهیم نیز در تعبیر رویا خطا واقع شده باشد
پس بعد ازین تصویب زان شیخ اکبر خود که در باب تخطیه حضرت ابراهیم داشت
نموده میگویند فمن شنع علی الشیخ الا کبر صاحب فصوص الحکم فی تجویز هذا النحو من
الخطا فمن قلة تدبره و یسور فهمه و انما شنع علی نفسه انتهی و از همین باب است که
شیخین صنیان در مقابل قول پیغمبر خدا جبر و اجبر است ان الله من تخلف عنه
باجتهاد و خود تخلف نمودند و شدت ایشان از اینها درین باب میکنند و میگویند که
چون در امثال چنین امور پیغمبر خدا بدون و حرم ظاهری باجتهاد خود و احتیاج چیزی نمی نمود
خلاف اجتهاد او ضرر ندارد و من و درین امر سخت حیران میشوم مگر پیغمبر خدا اینقدر
حمید است که محاجه را مخالفت آنحضرت و در چنین امور که تعلق باجتهاد آنحضرت
و اشیت جائز است تا اینکه مورد لعن گردانید متخلفین را چنانچه شارح موافق و صاحب
الملل و مجال و ابن ابی المحدث و غیره هم باجماع لعن الله من تخلف عنه روایت کرده اند
مگر اینکه گفته شود و میگویند که نزد مجتهد می مجتهد و بیکر مستحق لعن بنا بر اختلاف آرا
شود و لیکن درین صورت اما معیه چه تقریر کرده اند که اجتهاد اینها در باب دعوی بودن
مستحقین و اجزای ایشان موجب ثواب نمیشود بلکه هورث عذاب و الله اعلم
بالصواب و از همین قبیل است که خلیفه ثانی منع و است و قرطاس خلافاً للنسبی کرده
و حال آنکه حق تعالی میفرماید و ما کان للمؤمن و مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امر ان

بکون لهم الخیر من امرهم و هم یخیر ما یدرون من بعض امور و از سبب نایب که ثانی هجدهم از این
سنان اصابت رای اوستی نماید و میگویند لیس هذا و لکن قارورة کسرت فی الامام
خالد ثانی در بسیاری از مواضع با جهاد خود مخالفت پیغمبر می نمود و بحق ثانی
طرف داری او نمود و اظهار خطای پیغمبر خود میکرد و از همین باب است که خلیفه ثانی
با جهاد خود فرمود که پیغمبر خدا نه برده و قسم یاد کرده که و ابسه ما بات محمد و فایحوت صبی
یقطع ایدی رجال و از جمله لیکن نزد سنیان چون حفظ ناموس ابو بکر اتم است
به نسبت پاس حرمت رسول میگویند و درین مقام اجتهاد عمر خطاب بود و اجتهاد ابو بکر
برضو اب بخلاف صورت تبارض رای عمر با رای رسول خدا چه دانستی که درینصورت
سنیان حزم نمود و اندک آنکه رای پیغمبر بر خطا بود و از این عمر صائب و خاطر فقیه
تعلق تمام حاصل است باینکه معلوم نشد که جناب خلیفه ثانی کفاره این قسم هم نه
یا این بار اتم مثل ائصال او را و دیگر بکرون خود بردن کاش الحال سنیان
شناسی امام خود نمود و او را با دای کفاره یکسان بکبار شازند فرض اینکه از بن
خلیفه ثانی در مواضع بسیار مثل وقت صلح حدیبیه و منع ابو هریره از امتثال امر
و از باب ندای من قال الله الله و دخل الجنة اجتهادات مخالف رسول بسیار
چون کلام بطول می شد برینصورت ~~اجتهاد~~ شد و هرگاه در وقت حضور آنحضرت
اجتهاد خلیفه ثانی اینقدر پهنا و وسیع باشد معلوم است که حال اجتهاد ایشان
وقت تسلط و تمکین خود شش بر سریر سلطنت البقیه بیرون از و هم و قیاس خواهد بود
و ازینجاست که در وقت رسول صلح هر چند حق تعالی چون بعلم از لی میدانست که
یار سازش می نمود و بقیه
و و لیکن هیچ فائده نگردیده این
می نمودند و هرگاه حال خدا
پناه و افتای ایشان بفرجه
نزل الله فاولئك هم الکافرون
ابراهم نظام محکم
الحمد بحمایه قضیه مخایفه ذکر ذلک

کتاب بیان عن محمد بن بشیر بن قال ثمانیة عبدة الباطنی من شی من امر الحد
 قال انی افقظ عن غریبه قضیه فی الحد کلهما ینقض بعضها بعضا چنانچه ای جمعنی را حفظ
 ابو محمد ویکه عثمانی بوده در کتاب فتاوی که در ساخته و مبتنی در فرائض هم از عبده الباطنی
 قرار دایت کرده و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه میگوید که روایت با جمعهم
 متفق اند برینکه ان عمر تبون تاو تا شدید ان فی الحد مع الاخوة کیف یقا
 این سبب و احداست که در ان باب حکم نموده بهر فتا و حکم مختلف و این را
 تقریب تعجب از حیثیت تناقض فتا و ای او مذکور کرده اند و بهر یکس آنرا بتقریب
 مدح از حیثیت سعت علم و تفقه او مذکور ساخته انتهی و حق آنست که این نه از
 حیثیت اجتماع او و بل کان ناشی از انما هیات فنی الاحکام الشرعیة و عن الاخوة
 انما انیه و الا لم تجر العادة بان المجتهد مع بذل جهده و صحة نظره فی مدارک الاحکام
 الشرعیة یتلون بامثال تلك التلونات العجیبه و باکر جمعتضای حسن ظن کارکنیم و این
 تلونات را مطابق اصول بیان تصحیح نمائیم پس باید بگوئیم که حق تعالی امور و این
 طور از حضرت خلیفه ثانی تفویض نموده کامر توضیح ذلک عنقریب و از همین باب
 مخالفت خدا و رسول است آنچه مخالف و موافق آنرا و است نموده که خلیفه ثانی
 در مورد حق تعالی عهد و رسول الله انما الله عز و امانه علیها دهم صاحب جامع اصول
 اسلام روایت نموده عن جابر قال کنا نستمتع بالقبضة من التمر و الدقیق
 ایام علی عهد رسول الله و ابی بکر حتی نهی عنه عمر و ترمذی روایت نموده در صحیح خود
 از ابریه عمر و قدس له رجاء من اهل الشام عن منته النساء فقال هی حلال فقال ان اباک
 ففعلها فقال ابی عمر ایت ان کان ابی قد نهی عنها و ضعیفها رسول الله نترک الله
 قول ابی اما مخالفت رسول پس عین مدلول این احادیث
 عهد و بیعت است که حق تعالی یقول فاما استمعتهم به منهن الی اجل
 خدا و رسول است اسقاط جدا از مغیره با وجود او بلکه در عهد و بیعت
 از تحویل الکتاب الکلامیه و از همین باب است منع که پس از بیعت از بیعت رسول
 و از همین باب است بدعت و ضعیف و غیره و اینها را در حدیث آمده است که از رسول الله
 که این جدا باید تا شمه از حدیث و غیره که در حدیث آمده است که از رسول که از

قد رقی اعظم شیخ الطبریزی رحمه الله اطلاع یافته است که بحال فقهی انور
حاجت خود رسول که از امام اعظم سنیان برور یافته بشیخ قلم اندک زمان هر دو
اعظم ایشان بر نور وجه احسن مشفق گرد و مقصود اهر از همه این بسط
و تفصیل و بیان مسلک سنیان در باب تقوی نفس و اجتهاد مخالف است و نحو
آن است که تا به منتصف طاهر و با هر کرد که این تاسیب عد و است اهل بیت که بر
امام طعن نموده باینکه ایشان را در پیرو بنابر قول تقوی نفس با تهمه رستم رسالت پیغمبر خدا را باطل
میکنند آیا علای سنیان و اهل حمله او بان حق است که این عقیده ایشان حمدا الله از شایسته
چنین عقیده همیشه منزله و مبرری است که معرفت و کاش جمهور ائمه و پیشوایان ایشان
باعتقاد اینکه تقوی نفس و اجتهاد خلاف امر رسول جواز است تشریع و تاسیس احکام
دیگر و نیز لیکن شخص بالغ هرگاه متقرون بحکس ضابط باشد نظر با آنچه قبلی از کثیر گذشت
و قدری دیگر خواهد آمد و الاست میکند بر آنکه بعضی از آنها محض بتأثیر ساهلات امور دین
بلکه عدم اعتقاد ثبوت خاتم النبیین صلعم بتأثیر اغراض نفسانی علی طبق شعار طغای
و فراعته زمان هر چه میخواهند حکم را می میکنند و مذقمان فی حق الحق لا يتجاوز عنه بالجملة
قال کتاب ربيع الزهرار ز محشری در باب ستین مزبور است که قال یوسف بن اسباط
روا ابو حنیفه علی بن مسلم السعید حدث و اکثر قبیل مثل ما ذا قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال ابو حنیفه لا اجعل سهمی سهمی سهمی سهمی سهمی سهمی سهمی سهمی
و رسول الله صلعم و قال ابو حنیفه الا شهاب مثله و قال صلعم البیعان بالخیار ما لم یفترقا و قال
ابو حنیفه اذا وجب البیع فلا خیار و کان عم یقرع بیهن ساءه اذا اراد سفره و قال ابو حنیفه
انقرعة قمار انتهی و این عبارت ز محشری در خاتمه ضوادم هم مرقوم قلم صدق رقم کرده چون
با اختلاف تقارین کلام ذو جهات حکم متعدد و بمرساند و معینا ناظرین مقام را مراجعت
نمودن بماسبق خالی از عسرت نمیباشد و بدون مراجعت حقیقت مدعی بوجه احسن
مناشف نمیگرد و دهنز در اکثر مواضع عهدا امثال چنین تکرار متضمن چنین حیثیات و مصالح
جبارات نموده شد و قطع نظر ازین هذا كما قال الشاعر اعد ذکر نعمان لئان ذکره هو المحکم
ما کر زه متذرع و این یوسف ابن اسباط مشبانی بنا بر آنچه در لبان المیزان عقلائی
است زاهد و واعظ بوده از محلی بن خلیفه و سنیان ثوری و متسبب بن واضح و غیره بن

بن خنیف از اهل اهل بیت نبوی است و بعضی من مینویسند که او محمود و او ابن عدی گفته که یوسف
خدی من اهل البیاض الا انه لا یجدتم کتبه بجل علی خفته و یغلط و یثب عایه و یستعد الکلذب
و فی کتبه ابن جمان فی الطبقة الثالثة من المذاهب فقال یکن انطاکیه یروی من عابد بن
شمرج و کان من عباد اهل الشام و قرأهم و کان و باکل او الحلال المخص من تقیم
الحديث الى آخر کلامه ابن اثیر در جامع الاصول در فصل پنجم از باب نهم از کتاب
حج چنین گفته قال و کعب اشجار البدر و تقلیداً سنة فقال له رجل کون اهل الیرامی من
ابراہیم التیمی انه قال هو مثله فتعصب و کعب و قال اقول لک اشعر رسول الله
و هو سنة و تقول قال ابراهیم قال ما حنک ان تحسن حتی تنزع ثم لا تخرج مثل هذا
القول اخرجہ الترمذی الا ان اول لفظه ان ویسا قال لرجل ممن یستظر فی الیرامی
اشعر رسول الله و يقول ابو خنیفه هو مثله فقال الرجل انه قد روی عن ابراهیم و ذکر
الحديث شیخ عبد الحق و یروی و لا شرح مشکات در فصل اول از باب رمی جماد
حیکوید نور پستی گفته که اختلاف واقع بشده است در باب اشجار بطعن نیزه و جاری
کردن خون پس جمهور بر جواز آن قائل شده اند و بعضی ازان نفرت کرده و بدیده اند
من ملاقات کرم علمی حدیث را که آنها غایت اکتاف کرده اند بر کسی که ازان ابا
حیکوید گفتگوی او و خبر شده باینکه حق علی کرده با کننده و او را حیکوید که با کننده
از انست و مانند رسول خداست در قبول کردن سنت آنحضرت این جزوی در جز
نیز از کتاب منتظم فی تاریخ الملوک و الامم گفته که بعد از اتفاق نحو و فاند بر طعن
کردن ابو خنیفه و سائله غزالی در ین باب از جملة مشهور است و در ان کتاب
نیز می باشد اسناد خود از ابی اسحاق فرازی روایت نموده که گفت سواد کرم و
ابو خنیفه را از یکت ساء پس خون او جواب ساء گفت گفتیم که از پیغمبر خدا خدین
و چنین ماثور است ابو خنیفه در جواب گفت که این را حک و محو ساز بدم خنبر و از
بشیر بن مفضل روایت نموده که گفتیم بجا ابو خنیفه که تافع از ابن عمر روایت نموده که
پیغمبر فرموده الیجان یا ایها الم یغتره ابی خنیفه در جواب گفت که این از قبیل رجز
است گفتیم که از فاده الی العین مروی است که یهودی سیر و خیری را بیک شکسته
بود پس پیغمبر ندا سر او را میان دو سنگ کرده شکست ابو خنیفه گفت که این از

[illegible]

[illegible]

حجرات آن باطن حضرت امیر مومنان و حقیر شریف در بیان آن از من است
رسید منصوص است در سوره نمل و اما خرق و شهادت پس آیات آن در این باب صریح میکنند
و اولی آنکه اذیاله انقطرت و اذیاله انقطرت و نیز خرق و قهر لازم آید که آنجا
الواجب ندانسته باشد و ثبوت الایات که طرق متعدد و نزول ملائکه و ارواح است در
آسمان منجم علیه مال ثانی است تا باطل است از میان هر رسد و منصوص به مخصوص
بودن معراج را بخاتم الانبیا کلا کثره گویند ایوب منصوص در عجل بحمد خود و در نقطه باسان
صیغ و نموده با خدا مکالمه و مشافهه کرد و خود را می توانی بر سر او دست مالید چنانچه در
باب اول گذشت و این که منصوص در آن عجل تقرب است که او را حضرت صادق عم طره
و اخراج نمود و تکیه بر فرمود آن باز مدعی امامت برای خود شد و افترا است
و ایضا با هم مخالف اند بعضی گویند حضرت امیر شریک معراج بود و با جناب پیغمبر و بعضی
گویند که در زمین دید آنچه جناب پیغمبر بر هر شن و دید سبحان الله جائی که جبرئیل هفت
را کجایش مراقت آنجا نبوده باشد بشری را چه امکان که شریک منصب آنجا
تواند بود و اگر در زمین دیدن آنچه بر هر شن دیدند ممکن می بود پس پیغمبر را مقت
مشت این سفر طویل چرا میدادند مگر اصر بصیرت او معاذ الله شب کوری داشت
که از در عجل و است و دید ~~که این سفر~~ و است این باب به است فی کتاب المعراج
عمر طویل آن علیا کان الیه المعراج فی العرض و لکنه رای من ملکوت است اما راه النبیه
و سابق گذشت که این روایت معارض است بروایت صحیح دیگر نزد ایشان از علیا
کان علی ناقه من نوق الجنة و بیده لواء الحمد و حوله شیعه الخ مانسب بقوله و قد سبغ انوارها
فما فقط و اکبر این روایت صحیح باشد تمام شیعه را شرکت با پیغمبر در معراج حاصل شود
پس اولی و آنست که این روایت را ترجیح دهند و اموریه که فرموده است
از امامیه اعتقاد شرکت حضرت امیر در اصل نبوت دادند و گویند که نسبت امیر بجناب
پیغمبر نسبت ما و آن جموسی بود حال آنکه لفظ خاتم النبیین در حق آنجا از امیر می آید
است نزد جمیع امامیه و در صورت ختم نبوت چه قسم صورت دهند و که حضرت امیر بعد
از حالت جناب پیغمبر صلعم تامل می رسد و در قید حیات بود و عزل نبوت
محال است پس کلام مخالف اقول باید دانست که عمر در حق آن حضرت هیچ شریک از

از خبر و زیارت آنجا که امامیه است چنانچه مذکور شد در کتاب اعتقادیه و خواهد بود اعتقادیه
فی الحجة و التماسها من حقها و این التماسی صانع قد و علی الحجة و برای الیاء حاجی هرج به استی
و شیع ابوجعفر طوسی زحمة الله در بیان می فرماید و عندا صحاینا و عندا اکثر اهل الباء و یل
و ذکره الحجاجی ایضا انه هرج به فی تلك الليلة الى السموات حتی بلغ مدرة المنشی فی
السماء السابعة و اراد الله من آيات السموات و الارض ما اراد به معرفة و یقینا و کان
ذلك فی نقطة و من مناجیه و الذی یستند به المیزان الاستیاء من المسجد الحرام الی
المسجد الاقصی و الثانی یعلم بالخبر انتهى و هو لثانی مجلسی بعد نقل این عبارت شیخ گفته
که قول شیخ عند اصحابنا لا یست می کند برینکه امامیه اتفاق و اندر هرج حاج حسامی آنحضرت
و هیچ کس از عوام امامیه و ریناب خلاف نکرده فیضا علی خواصهم انتهى اما بعضی
مختلفین متاخرین که با وجود او عالمی تفسیر لیکلا معراج حسامی آنحضرت کرده اند
چنانکه نظر به تصوف و تفالکب آنجا خلاف چنان از معترض اعتبار ساقط است
و هرگاه این را دانستی پس بدانکه پیر مرشد و مرشد زاده سنیان ام المؤمنین
علی بی عایشه و خال المؤمنین معاویه که بنشینند لیل حال المؤمنین محمد بن ابی بکر
است خلافاً لاهل الامام و علی کتابی و اینست منکره معراج حسامی آنحضرت بودند
و هرگز از امام سنیان و تفسیر قول حق تعالی سبحان الذی اعزى الیخ گفته
اجتات المسلمون فی کیفیه ذلک الاستیاء و الاکثرون من طوائف العرب انفقوا
علی انه تعالی بحمد رسول الله و الا قبولی قالوا انه اعزى الیخ حلی محمد بن جریر
الطبرانی فی تفسیره و من حدیثه انه قال کان فی لک رویا و انه افقد جدر رسول الله و انما
الاستیاء بوجه و حکى هذا القول ایضا عن عایشة و معاویه انتهى و سنیان و ریناب
عایشه و وایشی هم دارند انها قالت و الله ما فقدت محمد رسول الله و عن معاویه انه
كانت و یا جالحة چنانچه در شرح حقیقه مرئور است و هرگاه حقیقت حال چنین
باشد پس بحال امامیه چه ضرر میرسد از هرگاه بعضی از فرق شیعیان که نزد امامان
آنها حکم کفار دارند تا سیاه بلی آنجا و شیخ و یحیی کلام معراج حسامی آنحضرت
باشند محل آنست که بر حال سنیان و ریناب بنشیند که شیخ و یحیی کلام معراج حسامی
و مرشد زاده سنیان است و معاویه که در سنیان است روایت میکنند منکره معراج

بنام خداوند و در این کتاب و دیگر افتاب نامی که در این کتاب
بگفته اند و در باره برود اند و ثابت بنصوص کتاب الخ اگر این استندال بنام
در کتاب اسماعیلیه و غیره است پس نام است لیکن مشکل آنست که در بنصوص
بنام علی حایر ام المومنین هم در دو ستیان میشوند شاه صاحب باید اول تا در کتاب
استمعنی نموده قدم پیش نهند تا عاقل باور خود نموده و اگر منظور او آنست که حصر است
پس هر چند مدعی حق است لیکن چون پایه در باب بر هر چه در کتاب است
کمالاً یحقی قوله و اقوال حضرت الخ هرگاه حقیقت حال چنین است پس گفتگوی تو
درین باب فصولی است چه امامیه و احادیث امامیه و در باب دوم اسماعیلیه و غیره
اختیار به تنصیف تو درین باب ندارم و معلوم است که چون امامیه این احادیث را
بتواتر نقل کرده باشند خود البته بعد اول آن قائل خواهند بود پس قول تو
همین باب از قبیل زیره بگرمایان بر وزن است و پس قوله امامیه با هم مختلف اند الخ
این ناصبی مرید کاذب فادرا کرده و درین باب راجع که است چرا نام کتاب و نام آن
جای امامی که بان قائل نشده مذکور ساخت آدمی در بعضی و آیات وارد شده که
حق تعالی کلام خود را بکیفیت صوت علی بن ابی طالب متکیف ساخته با آنحضرت صلح
کلم فرمود و اعنی خلق محمود کلامی را که پیشین ~~کلمه داشت و حکیم علی بن ابی طالب~~ با آنحضرت
بیان فرمود که مصلحت درین آنست که چون تو با علی انس بسیار داری این معنی
موجب مزید انس تو خواهد بود اما آنچه دیگر هزلیات و هذیان است که گفت پس شکی
نیست که اگر کسی از امامیه بالقرض بان قائل شده باشد با مثال چنین طلاعات تنقیص
مقیده او نمی توان نمود چه او را میرسد که بگوید که در کار خانات حق سبحانه و تعالی
چون و چرا گفتن غیر از مرید ابلیس شقی شمار هیچ مرد دین دار نمی تواند شد چه این
طرز رویه بعینه طریقه و داب ابلیس است چنانچه صاحب ملل و نحل تصریح نموده
باینکه شیطان گفت که مرا بر مساق و روش حکمت او سوالی چند هست اول آنکه پیش
از آفریدن من میدانست که چه چیز از من صادر خواهد شد پس چرا مرا آفرید و چون آفرید
چرا تکلیف بمعرفت نمود و چون این هم نموده بود چرا تکلیف بسجود آدم کرد و امثال
این اعتراضات بسیار بر جناب حق تعالی نموده چون استیجاب آن موجب تطویل

مطابق کلام حضرت عثمان غنی که از آن منقطع است آنچه در میان ما و ایشان
بالحقیقت چون مشاهده منکر حسن و قبح اعمال اند و امامیه و غیره عدلیه هر یک
و قبح امثال آنرا که از آن را ضرر و تمیید اندازند چون در حجاب با بر سر
پوشیدن از این فرقه با سلام و دست نمی آید و او را آنکه مالقرش اگر کسی را
قائل شده باشد و یا شریعت را اول و دوم و اینها این باب و به عیادت این عواید و که علی
بن ابیطالب هم را علم و یقین حاصل شد با آنچه پیغمبر خدا بالای سموات آنرا چشم
سرویده بود و چه بنا بر مذهب امامیه و بدن چشم سیر مشروط است با مورد بیاورد
که معلوم است که حضرت امیر را در وقتیکه بر روی زمین بود آن شرایط حاصل نبود
و فرقی که میان علم و یقین و میان و بدن چشم سر حاصل است بر اینچ یک از اهل
بصیرت مخفی و پوشیده نیست اللهم الا من بکون مثل الناصب مصداق قوله تعالی ختم
ایه علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم فشاوه و لهم عذاب عظیم و ایضا عروجه
آنحضرت چشم شریف بر آسمانها و نژاد قریب آنجا بعرش اعظم بجیشینکم
جبرئیل بان مرتبه نتواند رسید و دخول آنحضرت در بهشت بجدۀ الشرف
و ملاقات نمودن بالنبیای مرسل و نحو آن متضمن حدیث معتبر است
که جناب علی بن ابیطالب هم را بر روی زمین حاصل نبوده که بعلم و یقین آیات الهی
را دیده باشد و ظاهر است که این قصائل حبیب و معجزات عظیمه بدون معراج
جسمانی حاصل نمیتواند شد که بغیر عروج رویت ملکوت سموات ممکن باشد حالانکه
صحت نقل آنچه در کتاب المعراج مذکور ساخته و هم صحت روایت در حیز خفاست
که لایحقی اما قوله این روایت معارض است الح و ارد میشود و بر این اینکه معلوم
نیست که روی گفتگوی این ناصبی با کیست چه هنوز به ثبوت نه پیوسته که کسی از
امامیه بمدلول حدیث اول قائل شده باشد و در الثاني قائل طرف او این بحث متوجه
شود و بر تقدیر تسلیم معنی حدیث دوم این خواهد بود که چنانچه انبیای سابق را
اشباح و انوار پیغمبر خدا و عترت او و مثل ساخته نمودند همچنان پیغمبر خدا را و دخول
علی بن ابی طالب و شیعیان او در بهشت و هرگاه از آن طلحه و بلال بنا بر حدیث صحیح ایشان
که گذشت در بهشت پیش از آنکه پیغمبر خدا را در آن مشاهده میکنند و اینها

در این کتاب از این طایفه است در میان طایفه شیعیان و اولاد ایشان شریف حاصل شد که با شیعه
و حق است که در این مقام شیعیان را می بینند که با شیعیان مناظره و سبزه نمایند
چنانچه در طایفه یکی از پیران شیعیان است میگوید که من بر آسمان رفتم و یک
یک آسمان کردم بالا ای آسمان هیچ ندیدم چه بر فرشت زدم انتهی چه معلوم است
که این فرشته بیچاره محمد بن عبد الله پیغمبر شیعیان داشت و نه علی بن ابیطالب امام ایشان
و بعد نیست که از آن فرشته پرسیدند که شما را چه است و استوی علی العرش را جمع
بظرف حضرت بایزید بن طایفه شیعیان است و از آن فرشته پرسیدند و ایضا محیی الدین در فصوص
میگوید این بایزید قال لو ان العرش و ما جواه مایة الف الف جرة ففی ذلک من زوايا
قلب الخارف ما اخص به انتهی زیرا که معلوم است که این دل و دماغ که بایزید ماری
داشت نه پیغمبر خدا را بالا ای آسمان حاصل بود و نه حضرت امیر را بر روی زمین فاعلم و
یا اولی البصار قال الناصب الممانعة علیه ما علیه عقیده و نواز و هم آنکه فصوص قرآن
و احادیث پیغمبر محمد و رسول بر مبنای ظاهره اند پس میماند اصناف علییه و خطبته و منصوصیه
و مخبریه و باطنیه و قرآن مطهر و زراعیه از فرقی شیعیان رفته اند که آنچه در کتاب و سنت از
وضو و تسبیح و صلاوة و صوم و زکوة و حج و جنت و نارا و قیامت و حشر و ارو شده بر ظاهر
آن محمول نیست بلکه استاده شیعیان میگویند که آنرا را جز امام معصوم نه اند پس
نزد این فرق اعظم تقلید که کتاب الله است قابل تمسک نمائند چنانچه سبب کفر اند
در وضو و موالات امام است و تسبیح اخذ از ما دون در غیبت امام و صلاوة عبارت از ناطق بحق
که رسول است بدلیان ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و زکوة عبارت از تزکیه
نفس بمعارف حق و کعبه نبی است و باب علی و صفاء و حنین و میقات مرموم اند
و تسبیح اجابت دعوت امام و طواف هفت گانه بکعبه عبارت است از موالات آنکه سبب
نجات از آفتابا غمراغ میباشند و شریعت سابق را تا آمدن احق برپا میدارند و احکام
از افشار اسرار آنکه بسوی نااهل ان اکبر لغیر قصد واقع شود و غسل غبارت اند
در عهد با امام و جنت راحت بدن است از تکالیفات شرعیه و ناله مشقت تکالیف
سختی و عیان بطوار هر نمودن و قرآن مطهر و باطنیه نیز ازین قسم خرافات و هذیانها
ارند و علی نظر اهل راه دشمن اند و لهذا قتل حجاج در حرم و نهیب اموالشان نمودند

و در این باب از آنکه هر دو از او را در هر یک از این دو باب
 آنها را با یکدیگر و محرمات قابل اند و در هر یک از این دو باب
 باطنیه گویند که صوم و صلوة و حج و زکوة همه باید اگر چه و است
 در این باب از رمضان بدعت عمر است و خطایه و منصوص در این باب
 که قریب الفی مذکور در شریعت تمام مردوانی است که از این دو باب
 و در این باب از آنکه هر دو از او را در هر یک از این دو باب
 را تاویل کنند با نام و قار را بد شمعان او عثمان حضرت ابوبکر و عمر و معمر که گویند که
 جنت نعیم دنیا و نارا آدم و نیا است دنیا را افنا بخوابد بود و در زمان مطیع باشد این
 فرق را با وصف این شعور یک و از ند غایب و تسلط کل حاصل کثرت و عالمی را که هر
 نگرند تا به جبریت عالمیان باشد و آخر بدست ترکان چنانکه می طاف تیغ انتقام بر سر و کار
 کشند و همراه شان خشک و تر بسیار سوخت قول تعالی و اتقوا فتنه و نصیبین
 الذین ظلموا انفسهم خاصة انتهى کلام المخالف اقوال نباید و است که باطنیه بر دو قسم
 اند یکی باطنیه اسماعیلیه و یکی باطنیه صوفیه و هر دو در باب اعتقاد و استثنای باینکه صلا
 حق تعالی غیر آنست که از ظاهر آیات و احادیث مستفاد میشود و در هر یک از این دو باب
 آنکه باطنیه اسماعیلیه است و باطنیه صوفیه است و در هر یک از این دو باب
 مستند از تسنن است قابل علم است آنهاست و صاحب ملل و نحل باطنیه را در
 داخل گردانیدن میان فرقه شیعیان نرو و محمود چنانچه هر که تفحص کتب مذاهب نموده
 برو ظاهر و هویدا است حاصل آنکه باطنیه قاطبه نزد امامیه ملعون اند خواه از فرقه
 شیعیان باشند و خواه از سنیان و همچنین است حال دیگر متخلفین از سنیان
 اهل بیت شیعہ الحریه صلبی صدم که درین تخلف بافرقه باطنیه بشرکت دارند بدین
 حال سنیان که پیران و اولیاء الله ایشان آیات کتاب الله و احادیث نبوی را باین
 محمود و تمام شرح را بر هر زده اند و اگر با وجود این کلام ایشان اصلاح پذیر باشند
 باطنیه چه تصحیح کرد: ایند که کلام آنها را در این باب و آنچه که این صوفیه
 اصحاب بر آنکه احوال یقین و در این باب و آنچه که این صوفیه
 گفته اند با وصفی است که ناکشده

کهند انتقال قابلی از این انشامی نماید پس بداند که محی الدین عربی در فیض بمسجد الهیه
میگوید معنی قول حق تعالی بامتنک آن مسجد را خلقت میدی آنست که چو سجده آدم
نکرده و حال آنکه از جمیع است صورت حق و صورت عالم را مراد از تعالی انهرده
بدیکی صورت حق تعالی است و یکی صورت عالم و بهم درین فص میگوید معنی قول
حق تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجهما وبت
منهما رجلا کثیرا و نساء اینست که بگردانید آنچه ظاهر است از شما و قایم رب
خود را و آنچه باطن شماست که عین رب و پروردگار شماست آنرا و قایم خود گردانید
و در فص حکمت شیعین میگوید آنچه خاصش این است که مراد حضرت نوح از قول رب
انی و عوت قومی لئلا و نهرا از فم یز و فم دعائی الا فراد و انی کل ما دعوهم لتغفر لهم جعلوا
اصلا لهم فی آذانتهم و استخشوا ثیابهم و اصر و او استکبر و استکبار اثم انی و عوتهم جهنم اثم انی
عانت لهم و اسررت لهم اصر را بقلبت استغفر و از یکم آنه کان غفارا مدح و شامی
منت خود است کو ظاهر مذمت است و مراد نوح آنست که چون آنها را اکابر
لطرف تنزیه صرف خواند و گاهی نه تشبیه و این در حقیقت فرقان است که بان مامور
شده اند بلکه آنها را می باید که میان تشبیه و تنزیه جمع نمایند لهذا دعوت او را قبول نکردند
و میگوید که مراد از جهنم ظاهر ظاهر است که غیر حق تعالی آنند و از اصر را
اطن است که بحسب باطن عین حق تعالی اند و مراد از اصر عین است که طلب نمایند
حق تعالی شانه بجهت وجود ذات و خود فانی سازد یعنی طلب فنا و ذات و صفات
و کنایتا باقر به بقای او کرد و در چنانچه است شرا به هم قریب با هم گفته و هر چهار است آورد
صو صریحان فاطن است و دیگر آنچه در این مقام در کتاب مذکور در بذایات گفته تا کجا
بر نگارم که نخواسته باشند بدان رجوع نمایند و هر میگوید که معنی قول حق تعالی یرسل
بانبار علیکم و ذرا را همانا ف غفایه است و بدو که مآل را تقبیر میکند که ای بجا میباید
لم الیه و رایتم صور تکلم و امثال چنین آنچه در اینصو صریح در معانی آیات الهی تصرفات
عموده و زندقه و اکثر گفته و تمام قرآن را شرح نموده اگر با احتیاج به بر نگارم کلام
طول می انجامد و اگر با این کلمات هم مستمران آورده ام حضا زیم پس کتابی جدا
می آید که بر نگارم الخالی اگر کسی انصاف نماید البته می داند که اخلاص باطنیه گفته

کلمه اند و حق الیقین برکتب آن شده لیکن چون ولی مایل و مرشد بر حق پیمان است
و مثنی توان بود منتقم حقیقی ازین بی دینان که با این بی دینی برای حق طعن و تشنیع
حق نمایند حضرت ب درواریا و عقبی بوجه احسن انتقام کشد و اهل حق را بر حق
بخشد . قال الناصب الاممنا علیه ما علیه عقیده سیزدهم آنکه حق تعالی بکلام از
خاتم النبیین ملک را بر کسی برستم رسالت نفرستاده و وحی نازل نشده اگر چه بدو
و معاینه و پیششاده بلکه بحجر و سماع صبیع باشد امامیه گویند که حضرت امیرالمومنین
هم را این منصب بود و بسوی آنجناب وحی مثنی آمد و فرق در میان وحی رسول و وحی
امیرالمومنین بود که رسول ملک را پیششاده میکرد و امیر آوازی می شنید و صورت او
نمی دید روی الکلیسی فی الجافی عن السجاد ان علی بن ابی طالب هم کان محدثا و هو الذی
یرسل الله الیه الالک فیکلمه ویسمع الصوت فلا ینمی الصورة و این همه از اکاذیب
و مقتریات این قوم است و معاندان باقض است بر ادایات و بکر از آنکه که در کتب
ایشان موجود است از آنجمله آنکه حضرت پیغمبر فرمود ایها الناس لم یبق بعدی من
النبوة الا المبررات و از آنجمله آنکه باری تعالی کتابی نازل فرموده بود و مخوم بخاتم
ذهب بسوی پیغمبر زمان و آنجناب با میر رسانید و امره و حضرت حسن هم بهکذا
و بهکذا علی السلام در سابق الحق را و حضرت محمد که یک خاتم از ان کتاب فک نماید
و بمضمون آن عمل کند و علم آنکه از همان کتاب است و چون چنین باشد حاجت فرستادن
فرشته و شنیدن آواز جبرائیل و عیسی در کارخانه الهی محال است و طایفه آن امامیه ادعای
مصطفی نمایند و گویند حضرت فاطمه زهرا هم بعد از رحلت پیغمبر وحی میشد و آن وحی
را حضرت جمع نموده مصحف فاطمه نام نهاده و اکثر و قایح آیه و فقرات این امت و در ان
مذکور است و آنکه از روی همان مصحف مردم را بر اخبار غیب مطلع میکرد وند و محاربه از
شیعه ادعای وحی بسوی مختار ثقفی که حال او در باب اول گذشت میکنند و سببیه از
اصحابیایه و مغربیه و عجمیه صراحت مدعی نبوت و نزول وحی بر ایشان خود اند
که از فی الباب اول انتهی کلام المخالف اقول در صحیح مسلم و بخاری و ترمذی
با صنادید مخالف به تفاوت پیغمبر مرد است که پیغمبر خدا فرمود و لقد کان فیما قبلکم محمد ثلثون
مرا غیر من یکونوا انبیاء فان یکون فی امتی احدیانه عمر قال این ذهب نقیر محمد ثلثون

آنکه چون در این حق اشتغال دارند که بنا بر آنچه فی صریح و غیره محققین صوفیه که مستقیم مانده
بگویند ایشان اندر صریح نموده اند یکی از اقسام الهام و کشف استماع صوت است و این
نیز از اقسام الهام کاتبی از جانب حق تعالی مدون تو بطلان حاصل میسر
میشود و حال آنکه معلوم است و نامشخص است عبرت طاهره نیز این را بشنوم
میداد که وحی نیز غیر انبیا مثل مادر موسی و غیره از آن بشده پس هرگاه حال الهام
و وحی اینها باشد که حقایق و در حق بسیار بی اطمینان ثابت کنند که آنها مدعی نبیاری و
بیت پرستی که دانیده باشند مثل آنکه از برای او نی و رویشان و قنار آن
که تعبیر از آنها بصورتی از باب صفات ثابت میسازند پس چه استبعاد باشد که
امامیه بنا بر احادیث بسیار که از آنحضرت باینها رسیده جناب آنحضرت علیه السلام
را که قرآن بطهارت ایشان کو آنهم فایده و احسان را بوجوب طاعت ایشان فرموده اند
و بالاتفاق اینها کمال از اولیاء اند مرتبه محدث بودن که زیاده از ما هم بودن نیست برای
اینها اثبات کنند و این نامی بشقی کور باطن غیبی که دعوای این نموده که میان دعوای رسول
و دعوای ملکی این مطالب هم نزد حق تعالی تفرقه مجرب است آنچه دروغی است بیشتر و غ
له از امام کاذب از بار میرا رسیده و او معلوم است که و حیثیکه که بر جناب خاتم النبیین
ازل میشد تا پیش از امام علیه السلام ~~خبر خدا محال است که بنا بر اصول ایمانی~~
مرا می کسی صبر است تحت نظر بود مرا اما اگر از این قبیل نباشد مثل با خبر بعضی کائنات
نحو آن پس هرگاه اینها را در میان ما برآید و از اینها بدعت شمار افتد ما
در عاف آنچه امامیه از جناب آنحضرت نقل می نمایند ثابت کنند اگر امامیه را در میان
ما ثابت بماند چه را بر این عمل ای ایمان رسیده می تواند از کتب بر جراحات پاشید این
در طرفه عذاب حق است و هرگاه که اینها را نماند این را در میان و از خود آنرا خلاف ایشان
مخلاف خود و پیروان است هرگز در دین شکی که بر سر صد که میان حدیث کاتبی و میان
آن حضرت لم یبق احد من النبی قال لا اله الا الله شهادت آنکه امام جیش تافض است
که امام و باری بخود و با او است که هر که خدای است پس عجز کند که
عز و جامع که جناب آنحضرت علیه السلام

پس مصنف بطریق دیگر از آن قبیل دانند اما صاحب عدوت عزیرت را هر که از غایت
یاد او اجتناب نمود و باینکه هرگاه کتاب مجتوم آمده و نوشته باشند احتیاج فرستادن فرستادن
باشد پس این از قبیل شبه کفار است که بگویند هرگاه قرآن مجید بمقتضای
تعالی لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین محیط جمیع تر و خشک باشند پس
اما ویت عدس چه مصرف داشته باشند و نزول جبرئیل بتقریب غیر
انزال آیات کتاب یحجاب باشد و اجتهادات نبویه که بیان آنرا برای
تجلی ثابت کنند همه باطل و طاویل . قابل المناصب المعاند علیه علیه عقیده
چهارم آنکه تکالیف بعد از وفات پیغمبر مرتفع شده و بخوبی بد شد معجزه
و منصوریه و حمیری از فرق اسماعیلیه تجویز اسقاط جمیع تکالیف شرعی نمایند
بحکم امام وقت چنانچه ابوالخطاب که نامش جمهر است جمیع تکالیف را باز
تا بیان خود اسقاط نموده و جمیع محرمات را حلال گردانید و به ترک فرائض
امر نمود و منصوریه گویند هر که با امام وقت و زوردار و جمیع تکالیف خود بخود
ساقط است هر چه خواهد کرده باشد زیرا که جنت عبارت از امام است و بعد
از وصول بجهت تکلیفی باقی نمی ماند و حمیری گویند که امر شرعی لغو و منقضی است
و قسطنطین سقاط تکالیف و زیادت و نقصان در آن بدست اوست
حسن بن الهادی بن علی بن اسماعیل که در قرن پنجم از هجرت بود و او را
حجت وقت میدانند اسقاط تکالیف شرعی را مصلحت دانسته حکم به تحایل
محرمات و ترک فرائض نمود و انتهی کلام المخالف . اقول باز ای این فرق ضال
فرق صوفیه که شعبه سنیان اند چنانچه و اغتبی عقاید باطله بد تیرانها دارند
چنانچه خیم الدین عمر النبی از علمای سنیان میگوید حبیبه از فرقه صوفیه میگویند
که بنده چون حق تعالی را حبیب خود ساخت و از محبت مخلوقین منقطع گردید
تکالیف از وی ساقط میگردد و عبادات از وی مرتفع میشود و المحرمات علیهم حلال
و ترک الصلوة و الصوم و غیره جایز و مذکفر محض و فرقه و لایه از ایشان
میگویند که چون بنده بمرتبه ولایت میرسد خطاب امر و نهی از وی خیزد
و مشمرایه ایشان میگویند که چون معرفت خدا حاصل شد تکالیف مرتفع

شود و اینها را ایشان میگویند اموال سابقین و فروج آنها حلال است
و فرقه و اسباب میگویند انهم و اموال با صبه تعالی و این کتاب
با تصدیق و الحاقه ساقطه عنهم و کل شیء حلال لهم حتی شرب الخمر و اللواط
و زنا و غیره ایشان آنست که اهل این فرقه را و علمیه و اهل بیت جعفر
است و چون اینها و آنها و کافه سنیان در تحقیق شیورین از صفات اهل بیت
شرکت دارند و باینجهما به یک نزد و برادر و شتافان اند و دشمنی عبرت و آل
قال الناصب الحمد لله علیه ما علیه عقیده پانزدهم آنکه امام را خیمبر مسد که حکمی از
احکام شریعه را بسخ و تبدیل نماید اثناعشرین بلکه شایر امامیه و خیمبریه بان رفته
اند که امام را بسخ جمیع احکام میزنند و این عقیده ایشان خلاف ظاهر عقل است
و پیرا که امام نائب پیغمبر است و در شریعت و تعلیم آن او را نور تغییر
و تبدیل احکام اگر و خلی باشد میناقض پیغمبر و مخالف او بود و نائب او و بدین
آنست که امام بلکه نبی نیز شایع نیست شایع حق تعالی است قوله تعالی شرع
لکم فی الدین باوخص به نو حال و لکل جماعتکم شرع و منها نجا و با جواد حق کانی
که بعقل تحریم برهان و مساوی و دیگر ماکولات و نخیل میده و امثال ذلک کرده
بودند عاقبت بوجه احم که دیگران مسلم ~~شماره~~ است بی شخص و در قرآن مجید
و از و است پس چون نبی را بخود می خود حکمی خیمبر است امام را چگونه این
بنص صاصل او اندر شد که شرکست و در الودیه است نه نیاید نیست و تمسک
اشاء شریعه نیز در پیشا بهر و ایاتی چند است که اختراع را از ابراهیم شریعه اند
منها را روی محمد بنی با او به القمی حق الهی حدیث اند قال ابو عبد الله کانی آخین الی و اح
فهر الاذکار قال ابو جعفر الاکبر ما لکم عام نه قدر که تمسک الی الله عز و جل

بعضی از ایشان در جواب ما فرمودند که از قیدی توانی کرد و نیز می توانی که بگوئی
الارواح معطال انی و در حق می باشد و نص امام و در هر فردی بطایب کردن منتهی در است و من
صبر است معطل شود و اموال مردم همه در بیت المال ضبط شوند و انتم کلام
اقول کافی است و در نقض این کلام ما فخر جامع ناصب عداوت عترت علینهم السلام
والسلام آنچه صاحب مواهب ندیده که یکی از علایم ایشان است در مواهب دیده گفته
و آن اینست فان قاتل قد ذر و غیره صحیح است لم قوله صلعم ابو شکران این منزل و دیگر این مریم
حکما مقطایک المصاب و یقتل الخنزیر و یضیع البجریة و ان الصواب فی معناه مانه
ای نقاب العجریة و ای نقاب الایام اذ القیاس و بذ اخلاف بانو حکم الشریع الیوم فان الکتابی اذ
بذل العجریة و جب قبولها و لم یحجز قوله و لا اکره علی الا سلام و اذا کان كذلك فیکیف
یکون عیسی صلعم ما کا الشریعة نبینا صلعم و الجواب انه لا خلاف ان عیسی صلعم صانع
منزل ما کا بهذه الشریعة المهدیه و بمنزل نبیا بر سالت مبعثرة و شریعت
فانسخه بل هو حاکم من حکام هذه الامة و اما حکم البجریة و ما یتعلق به فیس حکما
منتم االی یوم القیامة بل هو مقید بما قبل نزول عیسی و قد انقضی نبینا صلعم
بمنسخه و ایس عیسی هو الناسخ بل نبینا هو الناسخ بعد ان علی ان الامتاع
فمن ذلك الوقت من قول العجریة هو منتم الیه الذوی فی شرح سلم
انتمی و هرگاه حقیقت حال چنین است پس ناصب عداوت اهلبیت چه امر اجعت
نگر و بکلام بزرگان خود تا و را مانع میشد از امثال چنین مرزا و موجب تضییع اوقات دیگران
نمیکردید اما آنچه از هذیان است دیگر گفت پس ناشی بسبب فرط جهالت و عدم معرفت
ادست بمراتب انکه و احوال رجعت بلکه دلالت میکند بر عدم معرفت او بقدرت

فقدت غير انهم عليهم الصلاة والسلام بالمجتبى بن باب النبوة المختصين الجنة عفرة مقيدة
بشهادة الشواهد الباطنة والبرجوسية الله تعالى ابن يحياه ذخرا ليعلم فقيرى وفاقه
الى معجزة ربى الكريم وذريته تلى وادخل دار المخلد والنعيم ووسيلة الى رضا السمبى ومبارتى
النجله عليهم آلاف آلاف التحية والثناء

تجاء شد

[illegible]

[illegible]

